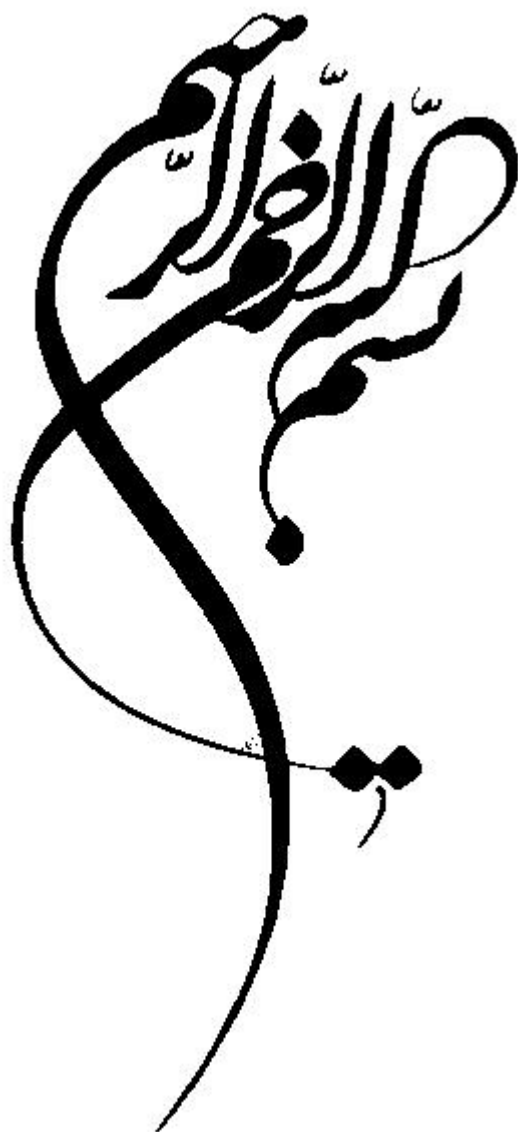




تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد 2

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 2، ص: 7

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه جلد دوم

ادامه دعای 1

در توحید و ستایش حق تعالی

[«12» حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ وَ يُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ » «1»، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ » «2» «13» حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عَلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْفُوعٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ » «14» حَمْدًا تَقْرَأُ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ » «15» حَمْدًا نُعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جَوَارِ اللَّهِ]

سپاسی که به سبب آن، تاریکی‌های برزخ را بر ما روشن کند و به وسیله آن، راه رستاخیز را بر ما آسان فرماید و به کمک آن، رتبه‌های ما را نزد گواهان روز قیامت بلند گرداند. روزی که هر وجودی، به خاطر آنچه مرتکب شده، پاداش داده شود و مورد ستم قرار نگیرد؛ روزی که هیچ دوستی، چیزی از عذاب را از دوستش دفع نکند و این گنهکاران حرفه‌ای از جانب کسی یاری نشوند؛ سپاسی که از جانب ما، در پرونده‌ای که کردار نیکان در آن رقم خورده و مقربان درگاهش گواهان آنند، به سوی اعلا علیین بالا رود، سپاسی که چون دیده‌ها در قیامت خیره شود، سبب روشنی دیده ما شود و هنگامی که چهره‌ها سیاه گردد، به

(1) - اشاره است به سوره جاثیه (45): 22.

(2) - دخان (44): 41.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 8

نورانیّت آن صورت‌های ما به سپیدی رسد. سپاسی که ما را از آتش دردناک خدا آزاد و در جوار کریمانه‌اش جای دهد.

ظلمات برزخ و تفسیر آن

ظلمات چیست و برزخ کجاست؟

ظلمات جمع ظلمت است که بی‌نوری چیزی است که باید نورانی باشد.

برزخ در لغت فصل بین دو شی است ولی به تعبیر آیات و روایات، فاصله از وقت مرگ تا قیامت است.

به عبارت دیگر: هرگاه علاقه انسان از طبیعت قطع شود پس در اوّل منزل عجایب عالم الهی است. در این عالم دو فرشته سؤال کننده تمام خیر و شرّ انسان را در دنیا به صورت مناسب و غیر محدود می‌بینند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْبَرْزُخُ الْقَبْرُ وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. «1»

برزخ گور [همان جای انسان پس از مرگ] است و آن ثواب و عذاب بین دنیا و آخرت است.

جسم آدمی پس از مرگ رها گشته و پس از پراکندگی اجزای آن به طبیعت باز می‌گردد. نفس ناطقه انسانی که همان روح آدمی است پس از فرا رسیدن مرگ همچنان باقی است. روح پس از جدایی بدن به مرحله تازه‌ای از زندگی منتقل می‌گردد که زندگی برزخی نامیده می‌شود. او در عالم برزخ به سر می‌برد تا این که رستاخیز برپا گردد و به سرای آخرت انتقال یابد.

روح هر انسانی دارنده بسیاری از رویدادهای دوران عمر است و حوادث زندگی

(1) - تفسیر نور الثقلین: 553/3، حدیث 122.

را به یاد دارد و ارواح دانشمندان علاوه بر خاطره‌های عادی، دارای علوم و فنونی هستند که در دوران زندگی فراگرفته‌اند و با رویداد مرگ و جدا شدن روح آگاهی پیدا می‌کند و نیک و بد‌های دنیای خود را، به یاد می‌آورد.

آیات و روایات بسیاری گویاست که نیت‌ها و باورهای درست و رفتارهای شایسته انسان، تجسم می‌یابند و قلمرو زندگی صاحبان خود را در عالم برزخ روشن می‌کنند. و نیت‌های ناپاک و باورهای نادرست و رفتارهای ناشایسته با چهره‌های تاریک تجسم می‌یابد و عرصه زندگی صاحبان خود را در عالم برزخ تیره و تاریک می‌سازد.

معنای ظلمت برزخ در کلام بزرگان

اما برخی گفته‌اند:

«مراد از ظلمت برزخ؛ ظلمت عمل و ظلمت بدن است که نور از نفس مجزّد قطع شود و آماده رجوع به ماده اصلی شود.

برخی گفته‌اند:

ظلمات به اعتبار شدّت ظلمت است.

برخی گفته‌اند:

ظلمات عبارت از شداید روح در عالم برزخ با کنایه از آتش ظلمات است مانند آتش قیامت یا مکانی که در عالم مثال است. «1» از شیخ بهایی نقل شده است که:

«در روایات است که اشباحی که به نفوس تعلّق دارد در عالم برزخ هستند و جسم نیستند، ولی می‌خورند و می‌آشامند و در جلسات حلقه حلقه می‌نشینند و سخن می‌گویند و بهره می‌برند و گاهی در فضای بین زمین و آسمانند و یکدیگر را

(1) - لوامع الانوار العرشية فی شرح الصحیفة السجادية: 492 / 1.

می‌شناسند و ملاقات می‌کنند.

این اشباح واسطه‌ای بین دو عالم هستند نه جسم مادّی و نه موجود مجرد و لطیفند. و این عالم عالمی است بسیار گسترده و ساکنان آن عالم با یکدیگر در لطافت و تیرگی و زیبایی و زشتی صورت، تفاوت فراوانی دارند. بدن‌های مثالی آنان حواس ظاهریه و باطنیه را دارند. از لذایذ جسمی و روحی متنعم و از دردهای بدنی ناراحت می‌شوند.» **«1»** انسان در فاصله میان مرگ و رستاخیز عمومی، يك زندگانی محدود و موقّتی دارد که برزخ واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت است. انسان پس از مرگ از جهت اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده مورد بازپرسی خصوصی قرار می‌گیرد و پس از محاسبه اجمالی، طبق نتیجه‌ای که گرفته شد به يك زندگي شیرین و گوارا یا تلخ و ناگوار محکوم گردیده با همان زندگي در انتظار روز رستاخیز عمومی به سر می‌برد.

حال انسان در زندگي برزخی بسیار شبیه به حال کسی است که برای رسیدگی اعمالی که از وی سر زده به يك سازمان قضایی احضار می‌شود و مورد بازجویی قرار گرفته، به تنظیم و تکمیل پرونده‌اش پردازند، آنگاه در انتظار محاکمه در بازداشت به سر برد. در عالم برزخ زمان مطرح نیست و کوتاهی یا طولانی بودن برخورداری از نعمت‌ها یا سختی‌ها معنا ندارد. اما فراز و فرود در شدّت یا ضعف نعمت‌ها و یا سختی‌ها در آن عالم می‌باشد.

روح در برزخ، در کلام علامه طباطبائی

علاّمه طباطبائی می‌نگارد:

«روح انسان در برزخ، به صورتی که در دنیا زندگي می‌کرد به سر می‌برد، اگر از

(1) - لوامع الانوار العرشية فی شرح الصحيفة السجادية: 1/ 474.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 11

نیکان است از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا برخوردار می‌شود و اگر از بدان است در نعمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان ضلال می‌گذرانند.

خدای متعال در وصف حال گروهی از اهل سعادت می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «1»

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.* در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می‌شوند] شادی می‌کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

در وصف حال گروهی دیگر که در زندگی دنیا از مال و ثروت خود استفاده مشروع نمی‌کنند می‌فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» «2»

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی‌ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان؛* امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته‌ام کار شایسته‌ای انجام دهم. [به او

(1) - آل عمران (3): 169 - 170.

(2) - مؤمنون (23): 99 - 100.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 12

می‌گویند: [این چنین نیست [که می‌گویی] بدون تردید این سخنی بی‌فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند. «1» در کتاب «الهیات و معارف اسلامی» آمده است:

«بدن برزخی و عذاب و نعمت‌های آن جا را می‌توان به گونه‌ای به لذت و یا نعمت‌های موقع خواب تشبیه کرد. انسان در عالم رؤیا واقعاً يك رشته کارهایی را انجام می‌دهد، راه می‌رود، سخن می‌گوید، می‌اندیشد و ... هرگاه این کارها را با زندگی عنصری و مادی بسنجیم فاقد حقیقت خواهد بود ولی اگر از نسبت‌گیری و مقایسه صرف‌نظر کنیم، باید گفت:

این کارها در ظرف رؤیا برای خود حقیقتی دارند؛ زیرا خوشی‌ها، آرامش‌ها و آلام و دردهای رؤیایی، برای خود خالی از يك نوع واقعیت نیست.

چه بسا حالات انسان در خواب روی بدن عنصری نیز اثر می‌گذارد. حالا اگر يك چنین زندگی رؤیایی واقعیت بیشتر و حقیقتی روشن‌تر پیدا کند، باید نام آن را زندگی برزخی نهاد. در آن جا ماده و عنصر یا مولکول و اتم وجود ندارد ولی صورت تمام موجودات جهان بی‌آن که ماده و وزنی در کار باشد موجود است.

به این خاطر دانشمندان می‌گویند:

در جهان برزخ، آثار ماده از گرمی و سردی، از شیرینی و تلخی، شادمانی و غمگینی هست، هر چند خود ماده وجود ندارد. در آن جا خوردن و آشامیدن، سماع و استماع و دیدن وجود دارد. اگر چه از ماده‌ای که این امور در زندگی ما بر آن توقف دارد، خبری نیست.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در جنگ بدر دستور داد که کشته‌های قریش را به چاهی

(1) - تفسیر المیزان: 349/1، ذیل آیه 154 سوره بقره؛ شیعه در اسلام: 156.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 13

بریزند سپس بر سر چاه ایستاد و به آنان خطاب کرد و فرمود:

آیا آنچه را که خدای شما وعده کرده حقیقت داشت؟

مسلمانان گفتند: آنان مردگانند و چگونه با آنان سخن می‌گویند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید، آنان می‌شنوند، ولی اجازه سخن گفتن ندارند. «1»

مواقف الأشهاد و تفسیر آن

مواقف الاشهاد یا جایگاه گواهان در آخرت برگرفته از آیات سوره غافر است که می‌فرماید:

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ* يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَهُمْ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»
«2»

بی تردید ما پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که گواهان [برای گواهی دادن] به پا ایستند، یاری می کنیم.*
همان روزی که عذرخواهی ستمکاران سودشان ندهد و برای آنان لعنت خدا و سرای سخت و بدی است.

به راستی، اگر در این روز سخت یعنی همان روزی که هر کس به کار خویش مشغول است و کسی را یارای دور ساختن عذاب از خود و دیگران نیست؛ پرده ستاریت حق تعالی آویخته نشود ما بندگان با رسوایی چه خواهیم کرد!

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از بی امروز بود فردایی

(حافظ شیرازی)

(1) - الهیات و معارف اسلامی: 488.

(2) - غافر (40): 51 - 52.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 14

مواقف جمع موقف و مکان وقوف است. و اشهاد جمع شاهد یا شهید یعنی گواه و ناظر در گواهی دادن و آگاه بر چیزی باشد. و مراد از اشهاد دانایی است که نمایان برای شهادت بر مردم قیام کنند مانند ملائکه و انبیاء و مؤمنان و یا حاضران و شهیدان که ایشان اهل موقف هستند.

عجلی گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: مراد از کلام خدای تبارک و تعالی:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ «1»

و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

شهادت کیانند؟ حضرت فرمود:

«ما امت وسطیم و ما شاهدان خدا بر مردم و حجّت او بر زمین هستیم.» «2»

مواقف الاشهاد در کلام بزرگان

برخی گفته‌اند:

مراد از مواقف اشهاد اهل قیامت است چون افعال زشت پوشیده را در دنیا مشاهده می‌کنند.

برخی گفته‌اند:

آنان ملائکه ناظر افعال عبادند که در روز قیامت برانگیخته می‌شوند.

برخی گفته‌اند:

(1) - بقره (2): 143.

(2) - الکافی: 1/ 191، حدیث 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 15

آنان که از عذاب ایمن هستند.

برخی گفته‌اند:

مقصود ائمه‌اند که شاهد بر اعمال بندگان هستند. «1» در تأیید مطلب گذشته، امام سجاد علیه السلام در فراز دیگر،

در دعای بعد از نماز شب می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ وَ إِذْ سَتَرْتَنِي بِعَفْوِكَ وَ تَعَمَّدَتَنِي بِفَضْلِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَةِ الْأَكْفَاءِ فَأَجْرَنِي مِنْ فَضِيحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الرُّسُلِ الْمُكْرَمِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ» «2» خدایا! اکنون که مرا به پرده گذشت و عفو پوشاندی و در این جهان فانی، احسانت را در برابر مردم شامل حال من فرمودی، پس مرا از رسوایی های جهان ابدی، در برابر اهل محشر که عبارتند از فرشتگان مقرب و پیامبران بزرگوار و شهدا و شایستگان پناه ده.

آخرت هر انسانی بازتاب زندگی دنیای اوست و آنچه را که در جایگاه آخرت مشاهده می کند و هر پاداش یا کیفری را که می بیند انعکاس عقاید و باورها و اندیشه ها و اخلاق و گفتار او در دنیا است. گذر از صراط آخرت نیز برای هر انسان وابسته به این است که در این جهان، راه زندگی را چگونه پیموده و کدام راه و رسم را برگزیده است.

صراط مستقیم به این معنا است که به معرفت و شناخت خداوند و آیین و رسم سپاس گزاری از نعمت های انبوه پروردگار خویش نایل گردیده و به وظیفه بندگی اش

(1) - لوامع الانوار العرشية في شرح الصحيفة السجادية: 1/ 496 - 500.

(2) - صحیفه سجادیه: دعای 32.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 16

پاییند بوده و منزلت انسانی خود را حرمت نهاده است؛ در جهان دیگر راه رستاخیز را به آسانی می پیماید و به رستگاری جاودانه دست می یابد.

حضرت علی علیه السلام در مناجات شعبانیه به محضر خداوند متعال عرضه می کند:

اَلْهِى قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ دُنُوْبًا فِى الدُّنْيَا وَاَنَا اَخُوْجُ اِلَى سَتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِى الْاٰخِرَةِ، اَلْهِى قَدْ اَحْسَنْتَ اِلَيَّ اِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِاَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ، فَلَا تُفْضَحْنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ. «1»

خدای من! گناهانم را در دنیا پرده پوشی کردی که به پرده پوشی آن در آخرت محتاج ترم. خدای من! به من نیکی کردی؛ زیرا گناهانم را بر هیچ يك از بندگان شایسته ات آشکار نکردی پس در روز رستاخیز در حضور گواهان بر اعمال و فرشتگان و پیامبران و امامان و صالحان رسوایم مساز.

این فراز از دعا **يَوْمَ تُحْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** برگرفته از آیه‌ای در سوره جاثیه است که فرمود:

وَلْتُحْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» «2»

و تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است، پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده جهان آن را بر محور حق قرار داده و در همه جا حق و عدالت حاکم است. آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند و آنها که بر

(1) - إقبال الأعمال: 296 / 3 - 297، مناجات شعبانیه.

(2) - جاثیه (45): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 17

ضد آن گام برمی دارند باید طعمه آتش سوزان و قهر و غضب خداوند شوند و عدالت این را ایجاب می کند.

خلقت عالم با حق بوده و خداوند برای خلقت آنها هدفی ثابت قرار داده و آفرینش هدفمند این بوده که هر نفسی در مقابل آنچه مرتکب شد جزا داده شود، اگر طاعت کرده ثواب ببیند و اگر معصیت کرده عقاب شود و این جزا مطابق عدل خواهد بود، جزای آنها همان عمل آنهاست، در نتیجه باید از سوء سابقه ترسید نه سوء عاقبت، آنچه بر ستمگران از عذاب آتش و سختی ها می رسد نتیجه اعمال آنها در دنیاست یعنی ظلمشان سابقه در دنیا دارد و آیات دلالت دارد که منشأ عذاب آخرت، جهل و دوری از یادگیری حکمت است.

ثواب و عقاب در آخرت به نفس و اعمال و اخلاق خوب و ناپسند است. پس لذت و درد و نعمت و بهشت و آتش در آخرت، نفس صورت های اعمال و آثار است.

عذاب های الهی برای مجرمان از باب انتقام نیست و درد و شدت از امور خارج از ذات و صفات مترتب بر آنها نیست، بلکه کارهای قبیح واقع در دنیا به خاطر ضمیر و نیات نادرست آنهاست که فطرت اصلی آنها را، منحرف کرده است.

چون حجاب برداشته شود، در قبر صور اشکال را با معانی مشاهده کند. و اولین چیزی که مطابق با عمل می بیند عقرب‌ها و مارهایی است که در پیرامون او هستند که صفات و تحولات اویند، اکنون صورت آنها کشف شده است و او در فکر راه فرار از این صحنه‌هاست چگونه می‌تواند از نفسانیات خود و لازمه آنها بگریزد.

بنابراین کسی که ذره‌ای ایمان در او باشد از آتش نجات یابد و اعمال حسنه او به صورت لذت مانند: حوریه، غلمان و جنت و رضوان است و حقیقت این صور، مخفی در باطن است که در قیامت با رفع حجاب آشکار می‌شود.

آثار باقیمانده ایمان و عمل صالح و گناه، انسان را در حدّ و مرز جاذبه کلی حق و

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 18

شعاع آن نگاه داشته گرچه سنگینی و آلودگی به گناه او را رها نمی‌کند.

نیروهای معنوی برتر به شفاعت آن برمی‌خیزند و بیش از استحقاق او را به سوی خویش می‌کشانند و از آلودگی گناه و تاریکی آن پاک و روشنش می‌سازند و اگر با اصرار بر گناه و تکرار آن خطرات، آدمی از حرکت به سوی خیر و حق باز ایستد و از جاذبه آن دور نگه داشته شود از رحمت برخوردار نمی‌گردد.

معانی نفس و تفسیر آن

مراد از نفس، حقیقت انسان است که در دنیا، بدن مادی به عنوان ابزار فعل آن است و در هنگام مرگ تعلقش از آن قطع شده و به عالم دیگر سفر می‌کند.

و خداوند در وصف این حال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي * «1»

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم درآی * و در بهشتم وارد شو.

این اصطلاح از نفس در دین، «روح» گفته می‌شود و در قرآن، روح به این معنا است.

روح موجودی آسمانی است که به دلیل شرافتش به خداوند نسبت داده شده است، این موجود آسمانی مانند فرشتگان دارای وجودی مستقل است. او پس از رشد و کمال جسم که تسویه نام گرفته، خلقتی دیگر در او ایجاد می شود و آفرینش دوم، چیزی جز ایجاد حیات انسانی نیست که توسط روح صورت می گیرد. پس از

(1) - فجر (89): 27 - 30.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 19

تعلق روح به بدن، حقیقت انسان شکل می گیرد که این حقیقت، در زبان قرآن «نفس» است.

از دیدگاه اهل لغت «نفس» همان روحی است که هستی و حیات جسد به آن وابسته است، مراد از نفس همان روح است که حیات و هستی جسد و بدن وابسته به آن می باشد و هر انسانی به آن، نفس اطلاق می گردد و حتی حضرت آدم علیه السلام، زن باشد یا مرد در این مورد مساوی است و هر شیئی به ملاحظه ذاتش، نفس شیء گفته می شود و نیز گفته می شود کسی که دارای نفس است یعنی صفات پسندیده داشته، دارای ذکاوت و سخاوت است.

نفس می تواند معانی گوناگونی داشته باشد:

1- نفس به معنای شخص.

2- نفس به معنای روح. در مورد انسانی که مالک بر نفس خویش باشد، کلمه نفس بر او اطلاق می گردد.

از برخی عارفان چنین نقل شده است:

ادله قطعی وجود دارد که مراد از نفوس همان ارواحی باشد که هستی انسان ها به آنها قائم است و این ارواح اولین مخلوق خداست.

چنان که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که:

أَوَّلُ مَا أَبْدَعَ اللَّهُ سُُبْحَانَهُ وَتَعَالَى هِيَ النُّفُوسُ الْمُقَدَّسَةُ الْمُطَهَّرَةُ فَانطَفَأَتْ بِتَوْحِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ سَائِرَ خَلْقِهِ

[وَأَمَّا خُلِقَتْ لِلْبَقَاءِ وَلَمْ تُخْلَقْ لِلْفَنَاءِ]

[لَقَوْلِهِ مَا خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَإِنَّمَا تُنْقَلَوْنَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ]

[وَأَنتُمْ فِي الْأَرْضِ غَرِيبَةٌ وَفِي الْأَبْدَانِ مَسْجُونَةٌ]

[«1» اولین موجودی را که خداوند ایجاد کرده است، همان نفوس قدسی پاک ارواح

(1) - الاعتقادات، شیخ صدوق: 47؛ بحار الأنوار: 249 / 6، باب 8، حدیث 87؛ مجموعة ورام: 243 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 20

می باشد پس خداوند بعد از آفرینش، آنان را به سخن درآورد و آنان اقرار به توحید خداوند کرده، سپس سایر مخلوقات را آفرید و به یقین، این ارواح برای بقا آفریده شده اند نه برای فنا، چنانکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خطاب به انسان ها می فرماید:

شما ای انسان ها برای فنا آفریده نشده اید، بلکه برای بقا به وجود آمده اید و تنها کاری که انجام می دهید، این است که از منزل دنیایی به منزل ابدی آخرت حرکت می کنید و این که ارواح شما در روی زمین غریب بوده و در قالب بدن ها، زندانی محسوب می شوند.

3- جسم صنوبری.

4- نفس حیوانی که عبارت از حقیقت روح بوده که جز خداوند از مخلوقات بر حقیقت او آگاهی ندارد.

5- جسم لطیف که داخل در ظرف بدن بوده مثل آب که داخل درخت است.

6- جوهر بخاری و لطیف که منشأ پیدایش حیات و هستی و گرما و حرکت ارادی در يك موجود است و آن جوهری است که در بدن اشراق دارد و به هنگام موت از بدن خارج می گردد.

لذا دانشمندان تصریح کرده اند که: رابطه و وابستگی نفس یعنی روح در انسان بر سه نوع است:

اول: روشنایی و رابطه آن در جمیع حالات بدن انسان در ظاهر و باطن برقرار است؛ و آن حالت بیداری است.

دوم: رابطه و روشنایی آن از ظاهر بدن قطع می شود نه باطن آن؛ و آن حالت خواب است.

سوم: به طور کلی رابطه و روشنایی آن از بدن انسان قطع می گردد؛ و آن حالت مرگ است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 21

7- نفس، جوهر روحانی است كه نه جسم است و نه حالت و خاصیت جسمانیت را دارد، نه داخل در بدن است و نه خارج از آن، تنها يك نوع رابطه ای با اجساد دارند، مثل: رابطه عاشق با معشوق.

8- نفس یعنی خون.

9- نفس اماره: نفس در آیات قرآنی نیز به معنای نفس اماره هم آمده است: **وَنَهَى النَّفْسَ الْهَوَىٰ «1»** یعنی نفسی که امر کننده به بدی است.

برخی گفته اند:

جزا دادن در برابر کسب، اشاره به این است که: دادن حسنه در برابر طاعت و عذاب در مقابل گناهان ظلم نیست، بلکه عین عدل است.

هر که هوای نفسش را در تجاوز به حدود الهی و انجام شهوات قرار دهد گناهان در قلب او تأثیر گذارد و موجب اعراض از خداوند می گردد. **«2»**

(1) - نازعات (79): 40.

(2) - ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین: 4/ 83 - 88.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 22

الرِّزْقِ]] «16» حَمْدًا نَزَّاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتُهُ الْمُقَرَّبِينَ وَ نُضَامٌ بِهِ أَنْبِيَاءُهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ وَ مَحَلٌّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ «17» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَأَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ

سیاسی که به وسیله آن، همدوش فرشتگان شویم و در پیشگاه رحمتش جای را بر آنان تنگ کنیم و به سبب آن، در سرای جاودانی که از بین نمی رود و محل کرامتش که دگرگونی نمی پذیرد با پیامبران مرسل همراه شویم. و سپاس مخصوص خداست که زیبایی های آفرینش را برای ما برگزید و روزی های پاکیزه را به سوی ما روان ساخت.

تفسیر محاسن خلق

حقیقت وجود آدمی همان نفخه دمیده شده خداوند در جان اوست. در جلالت و منزلت آدمی همین بس که خداوند او را به صورت معنوی و ملکوتی اش آفریده و خلافت و معرفت و استعداد خویش را به او بخشیده است. وجود آدمی جامع تمام تضادها است، چرا که مظهر جمال و جلال الهی است. حقیقت انسانی برتر از هستی و دارای ظهورات گوناگون است. و به حسب جامعیت آینه حق است.

چنانکه حق جامع جمیع اسماست انسان نیز جامع و مظهر تام حق است. آفرینش آدمی در نیکوترین غالب و زیباترین چهره مقرر شده است. نیکویی و زیبایی آدم از آن جهت است که خداوند، آدم را با اعضای هماهنگ و دقیق مجهز

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 23

کرده که می تواند کارهای گوناگون و شگفت انگیزی انجام دهد که هیچ يك از جانداران دیگر، توان انجام دادن آنها را ندارد و این چهره برتر در زندگی روحی و مادی و ابعاد گوناگون، ممتاز است.

از این رو راویان و عارفان از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که:

ان الله عزوجل خلق آدم علی صورة الرحمن. «1»

خداوند آدمی را بر چهره رحمانی خویش آفریده است.

و همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

رأيتُ ربِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي أَحْسَنِ صُورِهِ. «2»

در شب معراج پروردگارم را با چشم دل در زیباترین و نیکوترین صورت معنوی و ملکوتی دیدم.

امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ وَ هِيَ جَمْعُ صُورِ الْعَالَمِينَ وَ هِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ هِيَ الشَّاهِدَةُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ وَ هِيَ الْحُجَّةُ عَلَى كُلِّ جَا حِدٍ وَ هِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَ هِيَ الْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ. «3»

چهره انسان که بزرگ‌ترین حجت خداوند بر آفریدگان اوست همان کتابی است که با دست جلال و جمالش نگاشته است و پیکر تناوری است که بر اساس حکمتش بنا نهاده و چهره هر دو جهان است که دارای غیب و شهود و

(1) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 110 / 2، حدیث 12؛ کنز العمال: 227 / 1، حدیث 1148.

(2) - عوالی الآلی: 52 / 1، حدیث 76.

(3) - شرح الأسماء الحسنى: 12 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 24

ماده و معناست. چکیده‌ای از لوح محفوظ و گوهری که گواه هر نمان است. و دلیل ناروایی سخن هر ناشناخته و نپذیرنده است. و او راه راست به سوی هر نیکی و پل ارتباطی بین بهشت و دوزخ است.

آفرینش آدم در کلام ملاهادی سبزواری

حکیم و فیلسوف بزرگ حاج ملاهادی سبزواری درباره آفرینش رحمانی آدم، از عارفی نقل می‌کند:

«خداوند اراده نمود که ذاتش را در صورت جامع نمایان کند. پس خود را در صورت انسان قرار داد. و اراده نمود که اسما و صفات و افعالش را در صورت کامل ظاهر سازد آنها را در صورت عالم قرار داد، پس او در دو آینه نمایان می‌شود.»

«1» محاسن جمع حسن به معنای جمال و نیکویی است. اگر مقصود از خلق، مخلوق خداوند باشد یعنی خداوند بهترین زیبایی آفرینش را در يك وجودی به نام آدم اختیار کرد که قامتش ایستاده و چهره‌ای نیکو و سر او به سوی آسمان و اعضایی رها شده دارد. و یا در وجود پاك معصومان علیهم السلام که آنان مثال و آینه و نماینده حق در ظاهر و باطن هستند. پس خداوند زیبایی‌های ظاهری و باطنی را به انسان عطا کرده است.

گاهی مراد هیئت ادراکی و حواس است چون انسان اشرف مخلوقات است.

پس خداوند در کامل ترین صورت خلق نموده است.

محاسن بدنی مخلوقات

محاسن بدنی سه گونه است:

الف) صورت نیکو که در آیه:

(1) - مجموعه رسائل: 308.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 25

وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ «1»

و شما را صورتگری کرد و صورت هایتان را نیکو گردانید.

به آن اشاره شده است.

ب) قامت نیکو و مناسب که در آیات:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ «2»

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «3»

سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

آمده است.

ج) حالت‌های گوناگون مانند: نشستن و ایستادن و خوابیدن و فعالیت و ...

و اگر مراد از حسن خُلق، همان صفات نیک باطنی اخلاقی باشد، پس حق تعالی انسان را با ترکیب‌های مختلف روحی و جسمی و عقل و احساس آفریده که مانند عالمی کوچک است، چون می‌خورد و می‌آشامد و حرکت و احساس می‌کند؛ مانند گیاهان است و چون حقیقت اشیا را درک می‌کند؛ مانند حیوان است و چون جامع معانی فوق است همانند فرشته است.

خداوند برای او بهترین اخلاق را خواسته است و خُلق در این جا هیئت راسخ در نفس است که افعال بدون فکر و روش به راحتی صادر می‌شود.

خُلق و خُلق دو کلمه‌اند که با هم استعمال می‌شوند، وقتی گفته می‌شود: فلانی

(1) - غافر (40): 64.

(2) - تین (95): 4.

(3) - مؤمنون (23): 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 26

حسن خلق دارد یعنی ظاهر و باطنش نیکوست. پس از خلق اراده ظاهر و از خُلق اراده باطن می‌شود. «1» از امام حسن علیه السلام به سندی که راویان آن حسن هستند نقل شده که فرمود:

أَنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ. «2»

همانا نیکوترین نیکی‌ها اخلاق نیک است.

این موضوع به قدری اهمیت دارد که امام علی علیه السلام فرمود:

عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ. «3»

سرلوحه نامه مؤمن خوش خویی است.

تفسیر طیبات الرزق

این فراز دعا برگرفته از آیات سوره غافر است که می فرماید:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُم فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ «4»

خداست که زمین را برای شما جایگاه امن و آسایش آفرید و آسمان را بنایی [محکم و استوار] ساخت و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو گردانید و از چیزهای پاکیزه [ای که با طبیعت شما هماهنگ است] به شما روزی داد. این است خدا پروردگار شما، پربرکت است خدا پروردگار جهانیان.

(1) - المحجة البيضاء: 95 / 5.

(2) - بحار الأنوار: 382 / 68، باب 92، حدیث 30؛ الخصال: 29 / 1، باب 1، حدیث 2.

(3) - بحار الأنوار: 392 / 68، باب 92، حدیث 59؛ جامع الأخبار: 107؛ كشف الغمة: 347 / 2.

(4) - غافر (40): 64.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 27

خدا پس از آن که ما را آفرید و از روح خود در ما دمید به برآوردن نیازهای ما پرداخت، تا آرزوهایمان را که هر يك فكر و روح ما را به خود مشغول می دارد و خاطرمات را پریشان می سازد، برآورد.

از این رو؛ روزی های پاک و پاکیزه را به سوی ما روان ساخت.

خداوند متعال می فرماید:

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ «1»

و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتایانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

معانی رزق

معنای رزق را هر موجودی به درک فطری خود با آن آشناست.

یکی از معانی رزق بخشش است؛ مانند آن که می‌گویند پادشاه به لشکریانش رزق می‌دهد مقصود مواد غذایی و خوراک است. دامنه معنای رزق با گذشت زمان گسترده شده و هر گونه مواد غذایی را که به آدمی می‌دهند، خواه دهنده آن شناخته شده باشد یا نه، شامل می‌شود.

رزق، بخششی است که به میزان تلاش آدمی می‌رسد هر چند دهنده آن ناشناخته باشد، سپس معنای آن گسترده‌تر شده و به معنای هر سودی است که به آدمی می‌رسد. اگر چه خوراک آدمی نباشد برای همین همه سرمایه‌های زندگی

(1) - بقره (2): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 28

مانند: مال و مقام و خویشاوندان و یاران و فرزندان و زیبایی و دانش و آگاهی و نظیر اینها، رزق هستند.

رزق به آن مقدار روزی گفته می‌شود که مورد استفاده روزی خوران قرار می‌گیرد خواه خوراکی باشد یا معنوی، مانند آفریدن، مشیت و تدبیر و مانند اینها که مخصوص خداست.

آنچه را انسان از راه حلال به دست می‌آورد رزق خداوند است. بنابراین ابزارهای نامشروع و گناه‌ساز، رزق خداوند نیست چرا که خداوند هیچ گاه گناه بندگان را به خود نسبت نمی‌دهد.

آیه شریفه:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ دَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَهُمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» «1»

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟

و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده‌اند، پا فشاری نمی‌کنند.

اشاره به همین نکته است.

رزق طیب همان رزق حلال است و طبیعت سالم آدمی، پاکیزه آن را می‌پسندد و ملاک حلال بودن شرعی نیز همین است که در سوره اعراف فرمود:

وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» «2»

و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند.

حلال شرعی تابع حلال فطری است؛ زیرا دین خداوند بر طبیعت فطرت‌های

(1) - آل عمران (3): 135.

(2) - اعراف (7): 157.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 29

آدمیان است. خداوند آدمی را به ابزارهای تغذیه کارآمد و ظریف مجهز کرده است و موجوداتی از زمینیان مانند حیوانات و گیاهان را با ماندگاری زندگی سازگار کرده است.

طبیعت سالم آدمی نیز بدون نفرتی به سوی آنها کشش دارد و به همین دلیل هر چیزی که طیب است از نظر شرع حلال است.

همان طور که جسم آدمی برای بقای خود نیاز به خوراك و غذا دارد، روح او نیز برای رشد حیات طیبّه معنوی خود حتی بعد از دنیا به روزی معنوی نیاز دارد از این رو حق تعالی درباره شهیدان فرمود:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ «1»

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

پس رزق، محدود به روزی مادی نیست بلکه کمالات معنوی نیز خوراك انسان و ضروری او برای استمرار زندگی معنوی در دنیا و آخرت است. و چون انسان مشتمل بر ماده و روح است، هنگامی که انسان از خداوند متعال درخواست گشایش در روزی می‌کند باید گشایش در روزی مادی و معنوی را به طور جمعی مورد توجه قرار دهد.

رزق همیشگی

امیرمؤمنان علیه السلام در بیان ملکوتی خود تداوم در توجه به حق را رزق همیشگی جان‌ها برشمرده است:

(1) - آل عمران (3): 169.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 30

مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ قُوْتُ الْأَزْوَاجِ وَمِفْتَاحُ الصَّلَاحِ. «1»

مداومت بر ذکر، خوراك روح و کلید صلاح و پاکی است.

انسان در خواهش روزی معنوی هیچ محدودیت ندارد؛ زیرا ظرف وجود انسان از جهت روح و باطن مجرد است و می‌تواند سیر معنوی بی‌پایان داشته باشد. پس روزی معنوی او نیز می‌تواند نامحدود باشد.

خداوند حکیم رزق مادی بندگانش را بر پایه حکمت تنظیم نموده است و به هر کس به فراخور حالش روزی می‌دهد و در روزی معنوی نیز این چنین تقدیر نموده که بنده مؤمن در راه قرب و وصالش به اندازه توان، موانع را کنار زده و ظرف وجود خود را گسترش دهد و قابلیت خود را برای پذیرش حق و روزی معنوی بیشتر نماید.

واقعیت روزی گسترده این است که در دعا بخواند:

خدایا! به من گشایش بده تا نیازمند نباشم نه آن که افزون تر از نیازم باشد.

ولی گستردگی در روزی معنوی بی پایان است، چرا که خداوند متعال حقیقت بی پایان است و روزی بی پایان نمی تواند چیزی جز رسیدن به آن حقیقت باشد.

انسان در سیر معنوی خود به جایی می رسد که حق، خوراکش می شود و چیزی جز حق نمی تواند او را سیر کند.

معانی طیبات در کلام بزرگان

مراد از طیبات، آنچه را پاک باشد گویند، مگر در کتاب و حدیث دلیلی بر حرمت باشد.

برخی گفته اند:

(1) - غرر الحکم: 189، حدیث 3661؛ عیون الحکم والمواعظ: 487.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 31

هر چه که لذیذ و خوش طبع و مناسب اهل جوانمردان و اخلاق پسندیده باشد.

برخی گفته اند:

آنچه را که طبع سالم خبیث نداند و متنفر از آن نباشد.

و آیه شریفه می فرماید:

وَجُلُّهُمْ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ «1»

و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند.

رزق از دیدگاه اشاعره و معتزله

رزق در لغت، عطا و سهمی است که بخشیده شود.

اشاعره گویند: آنچه را زنده نفع ببرد چه تغذیه باشد یا غیره، مباح باشد یا حرام.

و برخی گفته‌اند:

مواد پرورشی حیوانات از غذا و مشروبات است.

معتزله معتقدند:

آنچه را که حیوان انتفاع ببرد و کسی را منع از آن نیست. پس حرام رزق نیست که از آیه:

﴿مَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ «2»

از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند.

استفاده کرده‌اند که: استناد رزق به نفس اشاره به حلال و طیب و دائم است و حرام مدحی ندارد.

به اتفاق نظر معتزله و اشاعره، رزق اعم از غذاست و سود بردن کنونی هم در آن

(1) - اعراف (7): 157.

(2) - بقره (2): 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 32

شرط نشده است.

رزق در دعا اعم از جسمانی و روحانی است. انسان از بدن و روح است. همان طور که بدن محتاج به کمال و نیرومند شدن است؛ روح هم نیازمند به نیرویی مناسب است که به کمال برسد و آن علم و معرفت می باشد که با تابش نور بر وجود هر کسی بر اساس شناخت آیات و نشانه های عقل او را نصیبی می رسد.

غذای روحانی

اطلاق طعام بر غذای روحانی هم معنایی شایع است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي. «1»

من نزد پروردگارم با غذا و نوشیدنی شب را می گذرانم.

بدون شك این شراب معرفت و محبت و نورانیت از انوار عالم غیب است.

اولین رزقی که خداوند روزی بنده می کند، نفس های معین است و حق این نعمت این است که در بالاترین امور صرف کند و در بهترین راه انفاق کند که تقرب به خداست.

تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام نقل کرده: امام در تفسیر آیه **رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ** فرمود:

و الرِّزْقُ الطَّيِّبُ الْعِلْمُ. «2»

روزی پاکیزه، علم است.

احمد بن ابی نصر می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

(1) - بحار الأنوار: 208 / 6، باب 8؛ عوالی الآلی: 233 / 2، حدیث 1.

(2) - تفسیر قمی: 22 / 2؛ ذیل آیه 70 سوره اسراء.

جُعِلْتُ فِدَاكَ ادْعُو اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي الْحَلَالَ، فَقَالَ: اتَّذِرِي مَا الْحَلَالَ؟

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَمَّا الَّذِي عِنْدَنَا فَالْكَسْبُ الطَّيِّبُ، فَقَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: الْحَلَالُ قُوتُ الْمُصْطَفَيْنِ وَلَكِنْ قُلْ: اسْأَلْكَ مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ. «1»

فدايت شوم، من دعا می کنم خدای عزوجل روزی حلال به من دهد. حضرت فرمود: می دانی روزی حلال چیست؟ عرض کردم، فدايت شوم تا جایی که می دانیم کاسبی پاک است. حضرت فرمود: امام سجاد علیه السلام همیشه می فرمود:

روزی حلال رزق برگزیدگان (خداوند) است. اما تو در دعای خود بگو:

خدایا! من از روزی گستردهات درخواست می کنم.

(1) - الکافی: 89/5، حدیث 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 34

[«18» وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلِيفَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ «19» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ فَكَيْفَ نَطِيقُ حَمْدَهُ؟ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا مَتَى؟!]

و ما را با تسلط بر همه موجودات برتری داد. در نتیجه، همه موجوداتش بر اساس قدرت حضرتش فرمانبردار ما هستند و در سایه عزتش، در گردونه اطاعت از ما قرار دارند. و سپاس مخصوص خداست که در احتیاج و نیاز ما را از غیر خود بست؛ پس چگونه قدرت، سپاس گزاری او را داریم؟ یا چه زمانی می توانیم به ادای شکرش اقدام کنیم؟ هیچ گاه!

باب حاجت و غنا و فقر

این فراز، به آیه شریفه سوره فاطر اشاره دارد که خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ «1»

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

ذات حق مطلق است و احاطه قیومی بر همه موجودات دارد و همه مخلوقات در حقیقت ذات خود وابسته او هستند. اگر کسی در راه معرفت حق، قدمی راسخ

(1) - فاطر (35): 15.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 35

بردارد، می‌داند؛ که حرکت و سکون وجود، فقط به قدرت اوست و چون آغاز و انجام امور در مالکیت خداوند است و کسی نمی‌تواند نیازی را از کسی برطرف کند پس برآوردن نیازهای آفرینش به وسیله غیر خداوند، صورت فعل حق است. در حقیقت مؤثر وجود خداست و بقیه واسطه‌ای برای انجام امور هستند.

غنی یعنی نیازمند نبودن به چیزی در برابر فقر مطلق که درهای نیازمندی به سوی بی‌نیاز حقیقی باز باشد و حاجت بنده در خانه او درخواست شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

انَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ كَرِهَ إلْحَاحَ النَّاسِ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَأَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، انَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ انْ يَسْأَلَ وَيَطْلُبَ مَا عِنْدَهُ. «1»

خداوند خواهش بعضی مردم از بعضی دیگر را دوست ندارد. و این را برای خود دوست می‌دارد. و خداوند خواستن و خواهش از آنچه در نزد اوست را دوست می‌دارد.

در دعای امام سجاد علیه السلام، بسته دانستن درهای نیازخواهی به روی آدمیان در امور مربوط به نیازهای روزمره زندگی نیست؛ چرا که نیاز انسان‌ها به یکدیگر بخش مهمی از معارف اسلامی است. ولی به خاطر تفاوت در توانایی‌ها و استعدادها، در حقیقت همین نیاز انسان‌ها به یکدیگر است که سرچشمه زندگی اجتماعی است.

فقر و غنا در روایات

وَقَالَ بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ: اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ هَكَذَا: إِنَّمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ وَلَكِنْ قُلْ: اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ. «2»

(1) - الکافی: 475 / 2، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 58 / 7، باب 20، حدیث 8715؛ تحف العقول: 293.

(2) - بحار الأنوار: 135 / 75، باب 21، ذیل حدیث 3؛ تحف العقول: 278.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 36

مردی در حضور امام سجاد علیه السلام گفت: خدایا مرا از آفریدگانت بی نیاز کن.

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست؛ زیرا مردم به یکدیگر وابسته اند ولی بگو پروردگارا! مرا از آفریده ضرورت بی نیاز دار.

البته روشن است که در درجه های توسل به دیگران یا خواهش از مردم در صورتی که رنگ خدایی داشته باشد؛ اشکالی نیست. ولی اگر در هر موردی، دگر بینی در نظر باشد این نوعی شرک است. ولی نیکوتر این که انسان به نتیجه کار پیاندیشد که چه باید بکند.

حضرت جواد علیه السلام فرمود:

الْحَوَائِجُ تَطْلُبُ بِالرَّجَاءِ وَهِيَ تَنْزِلُ بِالْقَضَاءِ وَالْعَافِيَةُ أَحْسَنُ عَطَاءٍ. «1»

نیازها به خواهش خواسته می شود و با قسمت الهی فرو فرستاده شود ولی عافیت بهترین هدیه است.

مولا علی علیه السلام خطاب به کمیل می فرماید:

يَا كُمْيَلُ! لَا تَرِ النَّاسَ افْتَارَكَ وَاصْبِرْ عَلَيْهِ اخْتِسَاباً بَعِزٌّ وَتَسْتَرْ. «2»

ای کمیل! نیازمندیات را به مردم نشان مده و با سرافرازی و پنهان نمودن آن بر آن شکیب باش.

و در سفارشی به فرزندش محمد حنفیه می فرماید:

يَا بُنَيَّ! إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ؛ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ؛ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ. «3»

(1) بحار الأنوار: 365 / 75، باب 27؛ أعلام الدين: 309.

(2) تحف العقول: 173

(3) نهج البلاغه حکمت 319

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 37

به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: پسر! از تهیدستی بر تو می ترسم، از آن به خداوند پناه ببر، چرا که تهیدستی دین را ناقص و عقل را سرگردان می کند و پدید آورنده دشمنی است.

نیازهای مادی، افراد جامعه را ترسو و چاپلوس بار می آورد و بزه کاری و فساد اخلاقی را در اجتماع رواج می دهد. اخلاق را سست و درهای سیه روزی را به روی انسان باز می کند و این جامعه دچار عذاب و بلا می شود. و هرگاه تهیدستی در جامعه عادی شود؛ مرگ بدتر اتفاق می افتد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ. «1»

تهیدستی، مرگ بزرگتر است.

فقر و فقر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله

و اما معنای دیگر فقر این است که فقر، فقر اجتماعی و مادی نیست، بلکه فنا شدن در مبدأ هستی و بستگی مطلق و دریافت فیض نور از غنی مطلق است.

و این فقری بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر آن می بالید و می فرمود:

الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ افْتَخِرْتُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ. «2»

فقر افتخار من است و من به آن بر همه پیامبران می بالم.

و این همان فقری است که خداوند در قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ «3»

(1) - نهج البلاغه: حکمت 319.

(2) - نهج البلاغه: حکمت 163.

(3) - بحار الأنوار: 33 / 69، باب 94؛ مستدرک الوسائل: 11 / 173، باب 4، حدیث 1267؛ عوالم الآلی: 1 / 39، فصل 4، حدیث 38.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 38

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

هر چند معنای ظاهری فقر عبارت از نداری است. ولی در این جا به جهت رابطه آدمیان و خداوند که در ریشه اصلی آن مانند یکدیگرند و هر چیزی که تصوّر شود از این دو حالت خارج نیست، پس آدمی فقر محض و خداوند غنی مطلق است.

شکرگزاری نعمت

شکر حالتی نفسانی است که همراه با تکریم مشکور است و آن تعظیم، نتیجه علم به نعمت است. و اگر نعمت را از خدای متعال نداند مرتبه‌ای از کفران نعمت را دارد. از آن جا که نعمت‌های خداوندی بر پایه رحمت و محبت به ماست و بر اساس قاعده عقلی شکر منعم واجب است پس باید از خدای متعال تشکر کند.

هر چند شکر و کفر انسان نسبت به نعمتی که خداوند به او عطا نموده است هیچ نفع و ضرری برای خدا ندارد. چرا که او کمال مطلق است. و خداوند نیاز به شکر آفریده‌های خود ندارد. ولی شکر نعمت دهنده تنها با شناخت او صورت می‌گیرد.

و چون شکر خداوند بر عبد واجب است، امانت یا تعهدی است که باید به هر حال انجام بشود.

سرشت آدمی بر این است که در برابر نیکی سپاس‌گزار باشد.

اگر بر خلاف طبیعت فطری خود رفتار کند مورد سرزنش خردمندان قرار می‌گیرد.

حقیقت شکر

حقیقت شکر اظهار نعمت و ابراز آن است. همان گونه که کفر نعمت، پنهان کردن

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 39

آن است.

مقصود از ابراز نعمت؛ به کارگیری صحیح و مناسب آن در هدیی است که نعمت دهنده در نظر گرفته است. و نیز یاد نعمت دهنده در زبان که همان ستایش و تمجید اوست.

راغب اصفهانی در تعریف شکر می نویسد:

الشُّكْرُ تَصَوُّرُ النِّعْمَةِ وَإِظْهَارُهَا وَبُضَادُهُ الْكُفْرُ وَهُوَ نِسْيَانُ النِّعْمَةِ وَسَتْرُهَا. «1»

شکر عبارت از یاد نعمت و ابراز آن است و مقابل آن کفر فراموشی نعمت و پوشاندن آن است.

مراحل شکر

شکر سه مرحله دارد:

شکر قلبی که تصویر و یاد نعمت در ذهن و دل است.

شکر زبانی که ستایش زبانی نعمت دهنده است.

شکر اعضا و جوارح که انسان در برابر حدود نعمت و بهره برداری مناسب و شایسته از آنها واکنش نیک انجام دهد.

امام صادق علیه السلام به راوی فرمود:

احْسِنُوا جَوَارِ النِّعَمِ، قُلْتُ: وَمَا حُسْنُ الْجَوَارِ؟ قَالَ: الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهَا وَأَدَاءُ حُقُوقِهَا. «2»

هم جوارِ نیکو با نعمت‌ها داشته باشید؛ راوی پرسید: مقصودتان چیست؟

حضرت فرمود: شکرگزار نعمت دهنده باشید و حقوق نعمت‌ها را به جای آورید.

(1) - مفردات ألفاظ القرآن، راغب اصفهانی: 265.

(2) - الکافی: 38 / 4، حدیث 2؛ تهذیب الاحکام: 109 / 4، باب 29، حدیث 49.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 40

پس معرفت نسبت به نعمت؛ به کارگیری درست نعمت است.

و توجه به اراده نعمت دهنده؛ مهم‌ترین عامل شکرگزاری خواهد بود. همان‌گونه که نداشتن آگاهی نسبت به نعمت و دهنده آن زمینه بهره‌گیری ناصحیح از نعمت‌ها و دوری از بندگی حقیقی را فراهم می‌آورد.

اعضای جسمی انسان مانند چشم و گوش و زبان؛ همه استعدادهای جا داده شده در وجود آدمی، از نعمت‌های هدف‌دار بوده است. و این نعمت‌ها در حقیقت ورودی‌های دل و جان هستند که باید مراقب بود که هر بانگ و رنگی به عرصه دل راه نیابد. چنین مراقبتی سپاس‌گزاری این نعمت‌هاست.

با این همه لطف و مهر خداوندی چگونه می‌توانیم او را شکرگزاری کنیم و حق شکر نعمت‌هایش را بجا آوریم.

شاعر شیرین سخن شیراز می‌سراید:

کز عهده شکرش به در آید

از دست و زبان که برآید

عذر به درگاه خدای آورد

بنده همان به که ز تقصیر خویش

کس نتواند که به جای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

(سعدی شیرازی)

آیا نباید اعتراف کنیم که هرگز نمی‌توانیم نعمت‌هایش را پاس بداریم؟

حضرت سجاد علیه السلام در مناجات شاکرین عرضه می کند:

فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ. «1»

سپاس گزاری تو چگونه برای من امکان پذیر است در حالی که سپاسم نسبت به تو، خود نیازمند سپاسی دیگر است.

(1) - بحار الأنوار: 146 / 91، باب 32؛ شرح احقاق الحق: 1 / 467.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 41

حضرت صادق علیه السلام درباره کمترین درجه سپاس گزاری فرمود:

فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ، بَلْ أَلْفٌ وَآكْثَرُ، وَأَذْنِي الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ، وَالرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَأَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ، وَتُخَالِفُهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ. «1»

در هر نفسی از نفس هایت شکر لازم است بلکه هزار و بیشتر. و کمترین سپاس گزاری این است که انسان نعمت را مخصوص خدا ببیند بدون علتی که دل از غیر خدا بداند و نیز به آنچه خداوند عطایش کرده راضی باشد.

و با نعمت او مرتکب گناه نشود و نعمت او را در راه مخالفت با هیچ يك از امرها و نهی های خدا به کار نگیرد.

سزای ناسپاسان

خداوند در قرآن حکایت امتی را بازگو می کند که سزای ناسپاسی شان را دیدند می فرماید:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ* وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ* فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُعْبُدُونَهُ «2»

و خدا [برای پندآموزی به ناسپاسان] مثلی زده است: شهری را که امنیت و آسایش داشت و رزق و روزی [مردمش] به فراوانی از همه جا برایش

(1) - بحار الأنوار: 52 / 68، باب 61، حدیث 77؛ مصباح الشریعة: 24.

(2) - نخل (16): 112 - 114.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 42

می آمد، پس نعمت خدا را ناسپاسی کردند، در نتیجه خدا به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می شدند، بلای گرسنگی و ترس فراگیر را به آنان چشاندید.*

و همانا پیامبری از خود آنان برای [هدایت] شان آمد، ولی او را تکذیب کردند، پس عذاب [خدا] آنان را در حالی که ستمکار بودند، فراگرفت.* از نعمت هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

سخن علامه طباطبائی درباره شکر

اما رسول الله صلی الله علیه و آله شکر الهی را از دریچه تشکر از بندگان می بیند؛ چنانچه در دعا و مناجات خویش با پروردگار می خواند:

یا خَیْرَ شاکِرٍ وَمَشْکُورٍ. «1»

ای بهترین شکرگزار و شکر شده.

علامه طباطبائی در این باره می نویسد:

«شاکر و علیم دو نام از نام های نیکوی خداست. شکر این است که کسی در برابر نیکی دیگری با زبان و عمل آن را جبران کند. مانند آن که کسی به دیگری کمک مالی کند او در پاداش آن کمک، از او به نیکی ستایش کند. یا آن مال را در جایی که مورد پسند کمک کننده و بیانگر خوبی اوست به مصرف برساند.

خداوند سبحان اگر چه احسانش همیشگی است و همه نیکی ها از اوست اما اعمال نیک ما هم در حقیقت احسان خداوند به بندگان است.

و خداوند در برابر سپاس‌گزاری بندگان به آنان پاداش نیک می‌دهد و می‌فرماید:

آیا پاداش خوبی جز خوبی است و این پاداش شگفتی که از کوشش‌تان

(1) - بحار الأنوار: 396 / 91، باب 52، دعای جوشن کبیر؛ المصباح، کفعمی: 259.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 43

سپاس‌گزاری شده است. بنابراین گفتن شاکر و سپاس‌گزار بر خداوند، حقیقی است نه مجازی. «1»

شکرگزاری از مخلوق

از آن جا که شکرگزاری درجات دارد، پایین‌تر آن برای کسی است که سپاس‌گزاری از مردم کند.

و آن کسی که سپاس حق را بدون سپاس مردم کند نادان است؛ زیرا سپاس خلق را سپاس حق نمی‌بیند و آن که سپاس حق می‌گوید و سپاس خلق را نیز سپاس‌گزاری از حق می‌بیند مؤمن کامل است.

راوی می‌گوید: از امام علی بن حسین علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ وَيُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِعَبْدٍ مِنْ عِبِيدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: اشْكُرْتَ فَلَنَا؟ فَيَقُولُ:

بَلْ شَكَرْتُكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: لَمْ تَشْكُرْنِي إِذْ لَمْ تَشْكُرْهُ، ثُمَّ قَالَ: اشْكُرْكُمْ لِلَّهِ اشْكُرْكُمْ لِلنَّاسِ. «2»

خداوند هر دل غمگین و بنده سپاس‌گزار را دوست دارد. روز قیامت خدای تبارک و تعالی به یکی از بندگان می‌فرماید: از فلانی سپاس‌گزاری کردی؟

عرض می‌کند: پروردگارا! من تو را سپاس گفتم.

خدای تعالی می‌فرماید: چون از او سپاس‌گزاری نمودی مرا هم سپاس نگفته‌ای؟ سپس امام فرمود: سپاس‌گزارترین شما از خدا کسی است که از مردم بیشتر سپاس‌گزاری کند.

(1) - تفسیر المیزان: 386 / 1، ذیل آیه 158 سوره بقره.

(2) - الکافی: 99 / 2، حدیث 30؛ وسائل الشیعة: 310 / 16، باب 8، حدیث 21626.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 44

جگرم ز غصّه خون شد که چرا نبودم آن جا	مه من! به جلوه گاهی که تو را شنودم آن جا
غرض آن که دیر ماند اثر سجودم آن جا	گه سجده خاک راحت به سرشک می کنم گِل
به همین قدر که روزی رخ زرد سودم آن جا	من و خاک آستانت که همیشه سرخ رویم
که نیازمندی خود به تو می نمودم آن جا	به طواف کویت آیم همه شب به یاد روزی
که دگر کسی نمانده که نیازمدم آن جا	پس از این جفای خوبان ز کسی وفا نجویم
چو تفاوتی ندارد عدم و وجودم آن جا	به سر رهش هلالی ز هلاک من کرا غم

(هلالی جغتایی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 45

[«20» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ وَمَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جَوَارِحِ الْأَعْمَالِ وَ عَذَّأَنَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ «21» ثُمَّ أَمَرْنَا لِيَخْتَبِرَ طَاعَتَنَا وَ نَهَانَا لِيَنْتَبِلِيَ شُكْرَنَا فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ وَ رَكَبْنَا مُتَوْنِ رَجْرِهِ فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا وَ انْتَضَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا]

و سپاس مخصوص خداست که در پیکر ما ابزار گشودن اندام را سوار کرد و آلات بستن آنها را قرار داد و ما را با روان‌های زنده، از زندگی بهره‌مند ساخت و اعضای انجام دادن کار را در وجود ما استوار کرد و با روزی‌های پاکیزه خوراک

داد و با احسانش ما را بی نیاز کرد و با عطایش به ما سرمایه بخشید، آنگاه دستورهایش را متوجه ما فرمود تا فرمان بردن ما را بسنجد و از محرمات بر حذرمان داشت تا شکر کردمان را بیازماید، پس از این همه عنایت، از مسیر دستورش روی گردانستم و بر مرکب سخت و سنگین محرماتش سوار شدم. با این همه، به کیفرش نسبت به ما شتاب نورزید و بر انتقام گرفتن از ما عجله نکرد؛ بلکه به رحمت و کرمش از سر خشنودی و رضایت با ما معامله کرد و به مهربانی و بردباریش، بازگشت ما را از مسیر گناه انتظار کشید.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 46

حقیقت بسط و فیض

بسط به معنای گسترش و شادمانی است و قبض به معنای فشرده‌گی و گرفتگی در عمل است. مراد از بسط و قبض وجود و ماهیت است که هر زوج ترکیبی، ذات وجودیش از خدا و به منزله صورت اوست. اما کلمه بسط را بر قبض مقدم نمود چون اعضای بدن به حساب اصل خلقت گسترده و فعال است.

در این بخش ستایش امام درباره ساختمان حرکتی و سکونی وجود انسان است.

که اشاره پرمعنائی به ابزارهای سازنده حیات آدمی دارد که آفریدگار در پیکر او نهاده است.

ترکیب بدن و ابزار عمل آن

این ابزار مهم عبارت است از: عضلات و استخوان و غضروف و گوشت و پوست و دستگاه عصبی و هر آنچه که در حرکت و تلاش آدمی و انسجام کارهایش برای رسیدن به هدف زندگی مؤثر است.

حضرت علی علیه السلام در وصف آفرینش حضرت آدم علیه السلام فرمود:

ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ أَنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُحِيلُهَا وَفَكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا، وَجَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا وَأَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا. وَمَعْرِفَةٍ يَفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. «1»

سپس از دم خود بر آن ماده شکل گرفته دمید، تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای اذهان و افکاری که در جهت نظام حیاتش به کار برد و اعضایی که به خدمت گیرد و ابزاری که به وسیله آنها زندگی را بچرخاند و معرفتش داد تا بین حق و باطل تمیز دهد.

(1) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 47

خداوند دو نیروی حرکت و احساس را در انسان قرار داد. اما حرکت بدنی او ناشی از نیروی خوراک و جریان خون اوست. و کارهای احساسی او ناشی از انگیزه‌های قلبی و باطنی اوست که با کمک روح، وجود انسان زندگی و هدایت پیدا می‌کند.

امام صادق علیه السلام به مفضل می‌آموزد:

فَكِّرْ يَا مُفَضَّلُ! فِي أَعْضَاءِ الْبَدَنِ أَجْمَعَ وَتَدْبِيرِ كُلِّ مِنْهَا لِلإِزْبِ فَأَلْيَدَانِ لِلْعِلَاجِ، وَالرِّجْلَانِ لِلسَّعْيِ وَالْعَيْنَانِ لِلإِهْتِدَاءِ وَالْفَمُّ لِلإِغْتِدَاءِ وَالْمَعْدَةُ لِلْهَضْمِ وَالْكَبِدُ لِلتَّخْلِيصِ وَالْمِنَافِدُ لِمَنْفَعَةِ الْفُضُولِ وَالْأَوْعِيَةُ لِجَمَلِهَا وَالْفَرْجُ لِإِقَامَةِ النَّسْلِ وَكَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَعْضَاءِ إِذَا تَأَمَّلْتَهَا وَأَعَمَلْتَ فِكْرَكَ فِيهَا وَنَظَرَكَ وَجَدْتَ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهَا قَدْ قُدِّرَ لَشَيْءٍ عَلَى صَوَابٍ وَحِكْمَةٍ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! إِنَّ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ هَذَا مِنْ فِعْلِ الطَّبِيعَةِ، فَقَالَ: سَلُّهُمْ عَنْ هَذِهِ الطَّبِيعَةِ أَهْيَ شَيْءٍ لَهُ عِلْمٌ وَفُؤْدَةٌ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْأَفْعَالِ أَمْ لَيْسَتْ كَذَلِكَ؟ فَإِنْ أَوْجَبُوا لَهَا الْعِلْمَ وَالْفُؤْدَةَ فَمَا يَمْتَنِعُهُمْ مِنْ اثْبَاتِ الْخَالِقِ؟ فَإِنَّ هَذِهِ صَنَعَتُهُ وَإِنْ زَعَمُوا أَنَّهَا تَفْعَلُ هَذَا الْأَفْعَالَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا عَمْدٍ وَكَانَ فِي أفعالِهَا مَا قَدْ تَرَاهُ مِنَ الصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ عَلِمَ أَنَّ هَذَا الْفَعْلَ الْحَكِيمَ وَأَنَّ الَّذِي سَمَّوْهُ طَبِيعَةً هُوَ سُنَّةٌ فِي خَلْقِهِ الْجَارِيَةِ عَلَى مَا أَجْرَاهَا عَلَيْهِ. «1»

ای مفضل! در تمام اعضای بدن آدمی و تدابیر نهفته در آن، اندیشه کن.

دست‌ها برای کار کردن، پاها برای تلاش کردن، دیدگان برای راه یافتن و دهان برای خوردن و معده برای تحلیل غذا و کبد برای تصفیه نمودن و روزه‌های خروجی بدن برای دفع زباله‌های جسم و ظرف‌هایی برای حمل

(1) - بحار الأنوار: 67 / 3، باب 4، خبر مشهور به توحید مفضل.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 48

آهاست و آلت تناسلی را برای حفظ نسل آفریده است. اگر در کار تمام عضوهای بدن نیک بنگری می‌یابی که هر چیزی از سر حکمت و استواری پدید آمده است.

مفضل می‌گوید: گفتم مولایم، برخی می‌پندارند که این همه کار طبیعت است.

فرمود: از آنان بپرس که آیا طبیعت نسبت به این افعال علم و قدرت دارد یا ندارد؟

اگر علم و قدرت را برای طبیعت ثابت کردند. پس چرا اثبات خالق را با این همه صنعت و تدبیرش انکار می‌کنند.

و اگر می‌گویند که: بدون علم و قدرت این اعمال حکیمانه و با تدبیر را انجام داده است. معلوم می‌شود که کار آفریننده‌ای حکیم است. و آنچه او را طبیعت می‌شمارند همان سنت الهی در آفرینش اشیاست که برابر فرمان و حکمت او جریان دارد.

تلاش انسان‌ها

در مکتب اهل بیت، انسان دارای سرشت خاکی و ملکوتی است و دارای تمایلات و استعدادها و کشش‌هاست. اما ماهیت خاص خود را باید در سایه کوشش و اراده شخصی بسازد.

خداوند فرمود:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى» «1»

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست،* و این که تلاش او به زودی دیده خواهد شد.

(1) - نجم (53): 39 - 40.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 49

همه تمایلات و استعدادها زمینه هستند و گرنه خود اوست که باید از استعداد خویش بهره گیرد و ماهیت خویش را بسازد.

اما تعبیر حقیقی امام، کنایه از آزادی انسان در میدان عمل است و توانایی او بر انجام دادن هر کاری است. و این نظر ردّ دیدگاه جبر و تفویض اشاعره و معتزله است که در برابر دیدگاه اهل بیت: است.

امام صادق علیه السلام به «امر بین الامرین» تعبیر فرمود:

لَا جَبَرَ وَ لَا تَفْوِیضَ وَلَکِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ. «1»

انسان در عمل، نه مجبور است و نه مختار محض بلکه عمل انسان بین اختیار و جبر است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در شرح آیه:

وَأَنَّهُ هُوَ أَعْنَى وَأَقْنَى «2»

و اوست که شما را توانگر کرد و سرمایه قابل ذخیره بخشید.

می‌فرماید:

أَعْنَى كُلُّ إِنْسَانٍ بِمَعِيشَةٍ وَأَرْضَاهُ بِكَسْبٍ يَدْرِهِ. «3»

خداوند هر انسانی را با دادن ابزارهای زندگی و مایه‌های زیست از دیگران بی‌نیاز کرد و به آنچه دستاوردش بود خشنود ساخت.

امام علی علیه السلام از قول رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

روح قدسی برای مقربان از اولیاست که با آن همه چیزها را می‌دانند. روح

(1) - بحار الأنوار: 17/ 5، باب 1، حدیث 27؛ الکافی: 1/ 160، حدیث 13؛ عدة الدّاعی: 325.

(2) - نجم (53): 48.

(3) - بحار الأنوار: 100/ 6، باب 1، حدیث 20؛ معانی الأخبار: 215، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 17/ 40، باب 9، حدیث 21929.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 50

ایمان روحی است که محصول آن عبادت و بندگی است. روح قوّه برای جهاد و کارزار با دشمن و امر معاش و زندگی است. روح شهوت برای طعام و نوشیدنی و ازدواج ولذّت و تمتّع؛ و روح بدن برای حرکت و فعل است. پنج روح برای انبیا و ائمّه، چهار روح برای اصحاب یمین و سه روح برای اصحاب شمال که کفّار و منافقانند. «1» سپاس خدایی که اندام کردارها را در ما برجا و استوار گردانید، یعنی در بدن ما چشم، گوش، زبان، دست، شکم، شهوت و پا قرار داد، تا با این وسایل زندگی کرده، نیازمندی‌های خود را برطرف کنیم و بر حلّ مشکلات فائق آییم.

پس هر کس از محرمات خداوند دوری کند در آزمایش وابتلایش به شکر سرافراز شده است.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج2، ص: 52

[«22» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَحَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا «23» فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا إِلَيْهِ] يَهْ وَيَمْ يُكَلِّفُنَا إِلَّا وُسْعًا وَ لَمْ يُجْشِمْنَا إِلَّا يُسْرًا وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا «24» فَاهْلَاكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ

و سپاس مخصوص خداست که ما را به بازگشت و توبه از گناه، راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که آن را جز از طریق احسانش به دست نیاوردیم و اگر از فضل و احسان بی شمارش، غیر این عنایت را که عبارت از بخشیدن نعمت توبه و بازگشت است، به حساب نیاوریم، محققاً آزمایشش درباره ما نیکو و احسانش در حق ما بزرگ و بخشش او بر ما عظیم است.

روش وجود مقدسش در برنامه توبه درباره کسانی که پیش از ما بودند، چنین نبود؛ آنچه را در عرصه گاه توبه، در طاقت و توان ما نبوده، از دوش جان ما برداشته و جز به اندازه قدرت و وسعمان به ما تکلیف نفرموده، در میان آن همه تکالیف سخت، ما را جز به تکالیف آسان و انداشته و در این زمینه، برای هیچ يك از ما دلیل و بهانه‌ای باقی نگذاشته است؛ بنابراین هلاک شونده از ما، کسی است که در میدان مخالفت با او هلاک گردد و سعادتمند از ما کسی است

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج2، ص: 53

که به سوی او میل و رغبت نماید.

حقیقت تکلیف

در دعای سی و یکم «صحیفه سجادیه» که درباره دعا به وقت توبه است، شرح توبه خواهد آمد.

اما بحث دیگری که در این فراز از دعا می‌باشد، حقیقت تکلیف است که خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا «1»

خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند.

همه موجودات خدا بازتابی از حکمت خداوند هستند ولی انسان به عنوان اشرف مخلوقات کامل‌ترین آینه صفات الهی است.

تنها موجودی است که در کانون نگاه این جهان قرار دارد. از این رو او به تمام معنا خلیفه خداوند است. و مسئولیت نیز دارد که از همه مراقبت نماید.

مسئولیت او از همه مخلوقات بیشتر است؛ زیرا به او آگاهی و فهمی داده شده است تا بتواند خداوند را دریابد. و در عین حال آزادی و توانایی زیاد به او داده شده که بتواند از دستورهای خداوند اطاعت کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

وَكذلك إِذَا نَظَرْتُ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ لَمْ يَجِدْ أَحَدًا إِلَّا وَلِلَّهِ عَلَيْهِ حُجَّةٌ وَلَهُ فِيهِ الْمِشْيَةُ، وَلَا أَقُولُ: إِنَّهُمْ مَا شَاءُوا صَنَعُوا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ، وَقَالَ: مَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ، وَكُلُّ شَيْءٍ أَمَرَ النَّاسَ بِهِ فَهُمْ يَسْعَوْنَ لَهُ،

(1) - بقره (2): 286.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 54

وَكُلُّ شَيْءٍ لَا يَسْعَوْنَ لَهُ فَمَوْضُوعٌ عَنْهُمْ وَلَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ. «1»

این چنین است که هرگاه در همه اشیا بنگری می‌یابی که از سوی خدا برای آنها دلیلی و هدایتی است. نمی‌گویم هر کاری بخواهند انجام دهند بلکه خداوند هدایت و گمراه می‌سازد. بلکه هیچ‌ا امری بدون گستردگی نیست.

هر امری به مردم می‌شود با گشایش و توانایی است. و هر چه گشایش در آن نباشد برداشته شده است. ولی خیری در آنها نیست.

فلسفه تکلیف

خداوند انسان را موجود مکلف دانسته است و با همین تکلیف مداری، از ردیف دیگر جانداران فراتر رفته است. اگر چه برای هر نوع از موجودات در هر مرتبه قانونی است اما در مورد انسان این قانون به قانون دینی یا شریعت به معنای مجموعه امر و نهی تبدیل شده است. تنها تفاوت این است که موجودات دیگر از موهبت اختیار بهره‌ای نیافته‌اند. بنابراین نمی‌توانند علیه قوانینی که خداوند برای آنها منظور کرده است از فطرت خویش سرپیچی کنند. و حال آن که انسان از اختیار الهی برخوردار است و می‌تواند از اراده خدا سرپیچی کند.

تکالیف الهی دستورهایی است که پیامبران و پیشوایان دین از طرف خداوند متعال برای سعادت و خوشبختی بشر به ارمغان آورده‌اند و آنان که خداوند را علیم و حکیم می‌دانند، اعتقاد دارند که اوامر خدا برای بندگان مصلحت و نواهی او برای آنان مفسده دارد. احکام الهی را از روی تعبد می‌پذیرند و عمل می‌کنند هر چند حکمت و فلسفه آنها را ندانند.

تعبد یعنی هر حکم و قانونی که از ناحیه دین و شارع مقدس اسلام صادر شده است باید به آن عمل شود اگر چه حکمت و مصلحت آن برای انسان روشن و

(1) - بحار الأنوار: 301/5، باب 14، حدیث 4؛ شرح اصول الکافی: 61/5.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 55

آشکار نباشد.

کسی که ایمان به دین دارد و می‌داند برای او در دین وظایفی معین شده است، به حکم عقل و فطرت خود ملزم است. البته تقلید او هم باید بر مبنای علم و عقل و فطرت باشد.

عبد الأعلى گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاءٌ يَنْالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَهَلْ كُتِّبُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، إِنَّ عَلَى اللَّهِ الْبَيَانَ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا وَسْعَهَا وَلَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا. «1»

آیا در مردم ابزاری نهاده شده است تا بدان وسیله به معرفت دست یابند.

فرمود: نه، عرض کردم: آیا به کسب معرفت مکلف شده‌اند، فرمود: نه، بر خداست که بیان کند و خداوند بندگان را به اندازه توانشان تکلیف کند. و هر کسی را به آنچه داده است مکلف سازد.

سنت الهی درباره این موجود شگفت‌انگیز این است که برای رسیدن به بارگاه ربوبی که فلسفه عالی آفرینش اوست بر سر دو راهی امر و نهی تکلیف قرار گیرد و باگزینهش مختارانه خود، در عرصه حیات آزمایش شود.

برای همین است که از بهشت برین به دنیای فانی سرای گرفتاری و آزمون فرود آمد تا در پرتو ابزارها و قدرت‌هایی مانند نیروی عقل و احساس و اراده که در اختیار او نهاده شده است آزادی انتخاب داشته باشد.

او به عنوان يك موجود خداگونه استعدادی را داراست که می‌تواند از محدوده انسانی فراتر رفته و از راه محبت، آزمایش، خوف و رجا به حق برسد.

(1) - بحار الأنوار: 302 / 5، باب 14، حدیث 10؛ الکافی: 163 / 1، حدیث 5؛ المحاسن: 276 / 1، باب 39، حدیث 392.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 56

تکلیف یعنی: الزامی که در آن سختی و مشقت باشد و وسعت در عمل یعنی:

گسترده‌گی و آسودگی باشد.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله بر دینی آسان رسالت یافت که به ابوذری فرمود:

يا أبا ذر! إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالرُّهْبَانِيَّةِ، وَبَعَثَ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ. «1»

ای ابوذری! خداوند عیسی فرزند مریم علیه السلام را بر دین زهد و عبادت فرستاد و من بر آیینی آسان بدون سختی فرستاده شده‌ام.

هدف از تکلیف

منظور از تکلیف به قدر وسع این است که: آنچه در حدّ طاقت و تحمّل انسان باشد و مشقّت نداشته باشد. نه این که تحمّل آن غیر ممکن باشد؛ زیرا بر خداوند این تکلیف محال است.

البته باید خواست باری تعالی تکالیف را بر ما افزون نکند. همان طور بر اقوام گذشته تکالیف سختی وضع نموده بود به ویژه در احکام عبادات و معاملات که وظایف سنگینی بر امت پیشین بوده است که بر امت پیامبر تخفیف داده شده است.

همان طور که برده هم باید به قدر طاقت به او تکلیف شود که پیامبر فرمود:

لِلْمَمْلُوكِ طَعَامُهُ وَكِسْوَتُهُ وَ لَا يُكَلَّفُ مِنَ الْعَمَلِ إِلَّا مَا يُطِيقُ. «2»

برای بنده مملوک غذا و پوشاک باشد و تکلیف به کار باید برابر طاقتش باشد.

(1) - بحار الأنوار: 233 / 79، باب 20، حدیث 58؛ الأملی، شیخ طوسی: 528، حدیث 1162؛ مجموعة ورام: 54 / 2.

(2) - صحیح مسلم: 94 / 5؛ مسند احمد: 247 / 2؛ السنن الکبری، بیهقی: 6 / 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 57

بنده خدا به خاطر ترك واجب یا عمل محرمی مستحقّ عذاب می شود چون که ابزار تکلیف به او داده شده است و احکام را شناخته است. و چون در انسان فضیلت طلبی و کمال خواهی قرار دارد سپس انسان در تحصیل هدف، کوتاهی می کند، پس عذاب بر معصیت به قدر توانایی و آمادگی در برابر اوست.

امام سجاد علیه السلام در دعای خود، آسانی راه تکلیف را از حق می طلبد:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ سَهِّلْتَ لَهُ طَرِيقَ الطَّاعَةِ بِالتَّوْفِيقِ فِي مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ، فَحَيُّوا وَفَرِّجُوا وَأَكْرِمُوا وَزَيِّنُوا بِخِدْمَتِكَ. «1»

بار خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از کسانی قرار ده که با توفیق خود راه طاعت و رسیدن به منازل و مقامات نیکان را بر ایشان هموار کردی پس با خدمت به تو حیات یافتند و مقرب شدند و گرامی و آراسته گردیدند.

اتمام حجّت بر بشر

این بخش از دعای امام زین العابدین علیه السلام «وَمَنْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا» اشاره به این آیه دارد:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ «2»

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل ردّ، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست و اگر خدا می‌خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می‌کرد.

حجّت، در لغت به برهان و دلیل محکم گفته می‌شود که بر ادعایی آورده و اثبات گردیده باشد.

(1) - بحار الأنوار: 128/91، باب 32، حدیث 19.

(2) - انعام (6): 149.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 58

عذر، فرار از گناه به دلیل موجه باشد. ولی خداوند هیچ بهانه‌ای برای فرار از اطاعت اوامر و نواهی خود قرار نداده، بلکه دلیلهایی مانند کتاب و پیامبر و عقل را برای راهنمایی بشر فرستاده است.

بنابراین خداوند متعال برای بهره‌گیری از امکانات و استعدادها بشر، دو دلیل در مسیر راه او قرار داده است که امام کاظم علیه السلام به هشام می‌فرماید:

یا هشام! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَحُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْإِثْمَةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. «1»

ای هشام! همانا برای خدا بر مردم دو حجّت است: دلیل بیرونی و دلیل درونی، اما دلیل بیرونی پیامبران و امامان علیهم السلام هستند. و دلیل درونی عقل‌هایند.

آن دو دلیل، راه زندگی را روشن می‌سازد و خطوط کلی فکر انسان را تا اندازه زیادی مشخص می‌نماید.

از آن جا که خداوند عقل را برای تمیز دادن و اراده را برای انتخاب و قدرت را برای انجام دادن به ما بخشید از ما تکلیف به آسانی خواست و ما می‌دانیم که خداوند امر به خیر می‌کند و نهی از بدی‌ها را دوست می‌دارد و هلاکت و نجات را با دلیل جاری می‌سازد.

هلاک شده آن مجرمی است که در حساب قیامت، اعمالش ردّ شده باشد.

حجت در روایات

از امام صادق علیه السلام درباره آیه:

(1) - الکافی: 16 / 1، کتاب العقل والجهل، حدیث 12؛ تحف العقول: 386؛ مجموعة ورام: 35 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 59

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ «1»

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل ردّ، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص خداست، و اگر خدا می‌خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می‌کرد.

پرسیده شد، ایشان فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيُخَصَّمُ فَبِلَكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ. «2»

خدای متعال در روز قیامت به بنده می‌فرماید: بنده من، آیا می‌دانستی؟ اگر پاسخ دهد: آری، خداوند به او می‌فرماید: آیا به آنچه می‌دانستی عمل کردی و اگر پاسخ دهد نمی‌دانستم، به او می‌فرماید: چرا نیاموختی تا بدانی و عمل کنی؟ پس او محکوم شود؛ این آن حجت رساست.

حضرت علی علیه السلام انگیزه فرستادن پیامبران را در چند نکته می‌داند:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثْبِتُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ. «3»

پس خداوند رسولانش را برانگیخت و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی

(1) - أنعام (6): 149.

(2) - بحار الأنوار: 29 / 2، باب 9، حدیث 10؛ الأملی، شیخ طوسی: 9، حدیث 10؛ الأملی، شیخ مفید: 227، حدیث 6.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 60

آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

کتاب خدا و پیامبر از بهترین حاکمان در روز قیامت هستند که اعمال ما را بررسی می‌کنند.

بنابر متن روشن حدیث ثقلین که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، اهل بیت علیهم السلام را در کنار قرآن یاد فرمود و هر دو را حجت خدا در میان امت توصیف کرده است. پس گفتار اهل بیت علیهم السلام جداگانه حجت و امانتی بر مردم است که در قیامت وسیله نجات و رهایی از دوزخ هستند.

زراره از امام باقر علیه السلام درباره حجت خدا بر مردم پرسید:

ما حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ. «1»

حجت و حق خدا بر بندگان چیست؟ حضرت فرمود: این که آنچه می‌دانند بگویند و از اظهار نظر پیرامون آنچه نمی‌دانند خودداری کنند.

معنای دیگر حجت

یکی دیگر از معانی حَجَّت: آنچه مایه آرامش و سلامت زمین و امانی از عذاب خداوند در بین مردم است، می باشد. و اگر حجت نباشد، زمین اهل خود را فرو خواهد برد.

نمونه بارز حَجَّت خدا ائمه اطهار علیهم السلام هستند که انسان های کامل می باشند.

(1) - الکافی: 43 / 1، حدیث 7؛ الأملی، شیخ صدوق: 420، حدیث 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 61

آفرینش جهان بی هدف نیست و هدف آن تربیت انسان در راه کمال است. اگر انسان ها از فیض حیات بهره مند می شوند به خاطر وجود این انسان های کامل است و اگر حَجَّت و مایه آرامش، روزی در میان جامعه بشری نباشد بقای انسان بر روی زمین بی هدف خواهد بود و کار خدا حکیمانه نیست که زمین را بدون آرامش قرار دهد.

امام مهدی علیه السلام در این زمینه در نامه ای به همه سفارش فرمود:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ. «1»

در زمینه حوادث و مسائلی که اتفاق می افتد به راویان سخن ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حَجَّت من بر شماست و من حَجَّت خدا هستم.

حقیقت هلاکت و سعادت

گاهی برای انسان سختی هایی آماده می گردد که زمینه بدبختی اکتسابی او می شود و چنانچه زمینه نگون بختی ذاتی هم باشد، در سقوط اوج می گیرد. گاهی نیز مشکلاتی برای انسان پیش می آید که زمینه خوشبختی اکتسابی او می شود. و اگر زمینه خوشبختی هم ذاتی داشته باشد در خوشبختی اوج می گیرد.

گاهی نیز عکس این دو صورت اتفاق می افتد، به این معنا که اگر کسی زمینه بدبختی ذاتی داشته باشد ولی محیط آرامی برایش فراهم باشد از بدبختی او کاسته شود، همچنین برای فردی که زمینه سعادت، ذاتی او شده باشد و فضای آرامی برای او فراهم شود از خوشبختی او کاسته شود. پس باید شرایط را در نظر گرفت تا انسان، حقیقت را دریابد.

(1) - بحار الأنوار: 90 / 2، باب 14، حدیث 13؛ الاحتجاج: 283 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 62

هلاکت و سعادت در قرآن

خداوند متعال در قرآن مجید به دوگانه بودن مردم اشاره می کند و می فرماید:

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا
دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَيَنَادُونَ فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ يَجْدُوذٍ * «1»

روزی که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند.* اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند، برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عریده و فریاد است.* در آن تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند، انجام می دهد.* اما نیک بختان [که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آنچه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

سعادت مند کسی است که: فرمان خدا را اطاعت کند و دل را به سوی حق بگرداند. و بدبخت کسی است که بر خلاف رضا و خشنودی خدا، خویش را تباه کند و زمینه خسارت دنیایی و عذاب آخرتی را فراهم سازد.

این تفاوت در قیامت بیشتر نمایان می شود. در آن روز که صف ها جدا شوند و

(1) - هود (11): 105 - 108.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 63

سپیدرویان در يك سو و سیاه رویان در سوی دیگر قرار گیرند، در حالی که عریان هستند و ذلتِ بارگناهان سنگین‌شان را به دوش می‌کشند. هر کسی به هر سو که می‌نگرد، مردم را در کارهایشان درگیر می‌بیند. در آن روز که چهره‌های خندان و چهره‌های سرگردان و نگران، از یکدیگر گریزانند.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُعْنِيهِ * وَخَوَّةٌ يَوْمَئِذٍ مُنْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ * وَخَوَّةٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ «1»

روزی که آدمی فرار می‌کند، از برادرش* و از مادر و پدرش* و از همسر و فرزندان* در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌کند [تا جایی که نمی‌گذارد به چیز دیگری بپردازد].* در آن روز چهره‌هایی درخشان و نورانی است* خندان و خوشحال* و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنان غبار نشست* [و] سیاهی و تاریکی آنان را فراگرفته است؛* آنان همان کافران بدکارند.

و سرانجام آنان در بهشت و دوزخ، حاصل عمل خود را مشاهده می‌کنند.

هلاکت و سعادت در روایات

امام صادق علیه السلام در زمینه هلاکت و سعادت انسان می‌فرماید:

السَّعَادَةُ سَبَبٌ خَيْرٌ تَمَسَّكَ بِهِ السَّعِيدُ فَيَجُزُّهُ إِلَى النَّجَاةِ وَالشَّقَاوَةُ سَبَبٌ خِلَافٍ تَمَسَّكَ بِهِ الشَّقِيُّ فَجَزَّهُ إِلَى الْهَلَاكِه وَكُلُّ بَعْلَمٍ اللَّهُ تَعَالَى. «2»

(1) - عبس (80): 34 - 42.

(2) - بحار الأنوار: 10/184، باب 13، حدیث 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 64

خوشبختی، رشته خیری است که خوشبخت به آن چنگ زده است پس او را به سوی نجات می کشاند و بدبختی رشته خواری است که بدبخت به آن می آویزد و او را به هلاکت می کشاند و همه اینها به علم خداوند تعالی است.

امام علی علیه السلام هم راه سعادت را به ما نشان می دهد و می فرماید:

أَسْعِدُ النَّاسَ مَنْ عَرَفَ فَضْلَنَا وَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ بِنَا وَأَخْلَصَ حُبَّنَا وَعَمِلَ بِمَا إِلَيْهِ نَدْبْنَا وَأَنْتَهَى عَمَّا عَنْهُ نَهَيْنَا فَذَاكَ مِنَّا وَهُوَ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ مَعَنَا. «1»

خوشبخت ترین مردم کسی است که برتری و مقام ما را بشناسد و به وسیله ما به خدا نزدیک شود. و در دوستی ما یک دل باشد، به آنچه ما بدان فرا خواندیم عمل کند. و از آنچه نمی کردم دست بردارد. چنین کسی از ماست و در سرای ماندگار بهشت در کنار ما خواهد بود.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه مسیر خاندان رسالت را، راه نجات و حقیقت دانسته و می فرماید:

انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم واتبعوا اثرهم فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیذوکم فی ردی فإن لبذوا فالبذوا وإن نهضوا فانهضوا ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتهلکوا. «2»

به اهل بیت پیامبران نظر کنید و ملتزم جهت الهی آنان باشید، راه و روش آنها را پیروی نمایید که آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی برند و به گمراهی باز نمی گردانند. اگر از چیزی باز ایستادند شما هم باز ایستید و اگر به جهتی حرکت کردند شما هم حرکت نمایید، از آنان پیشی مجوید که گمراه می گردید و عقب نمانید که به هلاکت می رسید.

(1) - غر الحکم: 115، حدیث 1995؛ عیون الحکم و المواعظ: 124.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 96.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 65

از نظر ادیان الهی همه کمالات اخلاقی در کلمه سعادت خلاصه می شود و تمام مفسدات اخلاقی در نام شقاوت دیده می شود.

سعادت انسان در عشق به خدا است و شقاوت او در شیفتگی به خود است.

قلب انسان مانند ظرف آب است که اگر از عشق خدا پر شود مفید خواهد بود. اما اگر از هوای نفس پر گردد، رنگ شیطانی می گیرد و بیراهه می رود.

در واقع خوشبختی حقیقی آن است که کار انسان به خیر بیانجامد و بدبختی حقیقی آن است که ختم به شر شود.

امتحان، راه شناخت سعید از شقی

یکی از ملاک های شناخت سعادت مند از شقاوت پیشه، امتحان و آزمایش افراد در انتخاب راه حق و باطل است.

حضرت زینب علیها السلام در دربار کوفه و شام پس از قرائت آیه:

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ «1»

خدا بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را از پاک [به سبب آزمایش های مختلف] جدا سازد. و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند. ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد [برای آگاه کردن به غیب] برمیگزیند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ

(1) - آل عمران (3): 179.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 66

خواهد بود.

حضرت فرمود: وقت صلح و آرامش، افراد ناپاک و پاک در کنار هم به سر می برند ولی در زمان جنگ، درون ها هویدا می شود و از هم جدا می شوند.

همان طور که امام حسین علیه السلام فرمود:

من قیام کردم تا پاکان از ناپاکان جدا شوند؛ زیرا تا آزمون نباشد وارسته و غیر آن در کنار همد، ولی امتحان است که پاک را از ناپاک و حق را از باطل جدا می کند. «1» بنابراین راه انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام است که مایه رحمت پروردگار است و انسان را به سوی حق راهنمایی می کند.

(1) - بحار الأنوار: 329 / 44، باب 37.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 67

ما [«25» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَذْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَأَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَأَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ «26» حَمْدًا يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ «27» ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَمَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «28» حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَ لَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمْدِهِ]

و خدا را سپاس، به همه آن سپاسی که نزدیک ترین فرشتگان به او و بزرگوارترین مخلوقاتش نزد او و پسندیده ترین ستایش گران آستان او، حضرتش را ستوده اند؛ سپاسی که از دیگر سپاس ها، برتری جوید، مانند برتری پروردگار به همه مخلوقات. سپس او را سپاس، به جای تمام نعمت هایی که او بر ما و به تمام بندگان گذشته اش و همه آنانی که هستند و می آیند دارد، سپاسی به عدد تمام اشیایی که دانشش بر آنها احاطه دارد و سپاسی به جای هر يك از اشیا به چندین برابر؛ سپاسی ابدی و همیشگی تا روز قیامت، سپاسی که مرزش را پایانی و شماره آن را حسابی و پایانش را نهایتی و مدتش را سرآمدی نباشد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 68

حمد فرشتگان و موجودات

این جهان سرای تسبیح و ستایش است و آدمیان و فرشتگان با تسبیح و ستایش هماهنگ با کاروان هستی، رو به سوی تعالی دارند همچنان که در این تسبیح کمالی و ستایش خداوند، همه آفریدگان می کوشند تا به کمال شایسته خود دست یابند.

این فراز از دعای حضرت اشاره به آیه تسبیح پروردگار دارد که فرمود:

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» «1»

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیزی نیست مگر این که همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.

کل هستی به ستایش خدا و قدردانی از نعمت‌های او برای رسیدن به جوار قرب خداوند پیش می‌روند. ستایش خداوند و سپاس‌گزاری از نعمت‌های حق تنها آموزه‌های زبانی نیستند؛ بلکه برنامه سلوک رفتاری و درس اخلاق ستاینندگان است که باید موافق با آن زندگی کنند و خلق و خوی و رفتارشان تجلی ستایش‌ها و سپاس‌هایشان باشد.

روشن است که آگاهی از وصف‌های ستودنی خداوند؛ دامنه معرفت آدمی را گسترش می‌دهد و زمینه نیکبختی را فراهم می‌آورد و او را موجودی متعالی و آینه اخلاق الهی می‌سازد.

حمد در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

(1) - اسراء (17): آیه 44.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 69

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَسَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَدَلِيلاً عَلَى آلَائِهِ وَعَظَمَتِهِ. «1»

ستایش خدا را که ستایش را کلید یادش و سبب فزونی فضلش و دلیل بر نعمت‌ها و بزرگیش قرار داد.

ستایش دارای مراتبی است که مرتبه نخست آن زبانی است. گرچه ستایش و سپاس زبانی، پل ارتباطی میان درون و برون و ریسمانی بر درگاه جانان است و نقش عمده‌ای در شکل‌گیری شخصیت آدمی دارد؛ ولی ستایش قلبی در سلوک الی الله مؤثرتر است.

حضرت علی علیه السلام در خطبه روز جمعه این مراتب را بیان می‌کند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحَقُّ مِنْ خُشْيِ مُحَمَّدٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ أَتَقَى وَعَبِدَ وَأَوَّلَى مَنْ عَظَّمَ وَجَّهَهُ. نَحْمَدُهُ لِعَظِيمِ عَنَائِهِ، وَحَزِيلِ عَطَائِهِ، وَتَظَاهِرِ نِعْمَائِهِ، وَحُسْنِ بَلَائِهِ. «2»

ستایش مخصوص خدایی است که به بیم از او و ستایش سزاوارترین است. و برترین کسی است که از او پروا شود و بندگی او کنند. شایسته‌ترین کس به تعظیم است. او را بر کمال بی‌نیازیش و بخشش فراوانش و نعمت‌های آشکارش و آزمایش بالای نیکویش می‌ستاییم.

آن‌گاه که انسان خدا را چنانکه باید، می‌ستاید و خود را غرق در نعمت‌های بی‌پایان او می‌بیند و غیر او را به هیچ می‌گیرد و محبت بیگانه را از دل بیرون می‌راند و تنها او را می‌ستاید و در برابر هیچ آفریده‌ای به کرنش نمی‌نشیند. همین‌گاه که همه رذایل از وجودش دور می‌شوند تنها به خود می‌اندیشد؛ بلکه به خدمت خلق

(1) - نهج البلاغه: خطبه 156.

(2) - بحار الأنوار: 355 / 74، باب 14، حدیث 31؛ الکافی: 175 / 8، حدیث 194.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 70

برمی‌خیزد و با قدرت در برابر دشمنان حق می‌ایستد و به شوق دیدار او به جهاد برمی‌خیزد. و مرز زندگی خود را معین می‌کند.

این ستایش‌ها در هر حال، آدمی را رشید و جانش را بالنده و دل او را پاکیزه می‌سازد.

حمد پیامبر اکرم (ص) در کلام امام صادق علیه السلام (ع)

حضرت صادق علیه السلام از حال پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسْرُهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ.

وَإِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَعْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ. «1»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، هرگاه از چیزی خوشحال می شد می فرمود: خدا را بر این نعمت سپاس و هرگاه از کاری ناراحت می گردید می فرمود: در هر حال خدای را سپاس.

بنابراین؛ از نیازهای درونی هر موجود و وظایف حتمی مخلوقات هستی، حمد و سپاس الهی است. و انسان‌ها و موجودات به صورت ذاتی تمایل به ستایش موجودی قدرتمند و برتر دارند.

با تو می گویند روزان و شبان

جمله ذرات عالم در نمان

با شما نامحرمان ما خامشیم

ما سمیعیم و بصیر و با هوشیم

غلغل اجزای عالم بشنوید

از جمادی سوی جان جان شوید

(مثنوی مولوی)

(1) - الکافی: 97 / 2، حدیث 19؛ وسائل الشیعة: 247 / 3، باب 73، حدیث 3535؛ مشکاة الأنوار: 31.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 71

[«28» حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَلَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ وَلَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ «29» حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَغُفْوَةً وَسَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ وَذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ وَطَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ وَخَفِيرًا مِنْ نِقْمَتِهِ وَأَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ وَحَاجِرًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَعَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَوُظَائِفِهِ]

سپاسی که رشته اتصال به طاعت و بخشش و عامل رضایت و خشنودیش و وسیله آمرزشش و راهی به سوی بهشتش و حفاظت کننده از کیفرش و امان از خشمش و مددکاری بر طاعتش و مانع و سدّی از نافرمانیش و کمکی بر ادای حق و عهد و پیمانش باشد.

فرمانبرداری و جلب رضایت حق از راه حمد

حمد، اظهار کمال محمود است.

حمد زبانی، همان اظهار کمال محمود در لباس الفاظ، حروف و کلمات است.

حمد عملی، اظهار کمال محمود در صورت عمل و کردار به عبادت و اطاعت بدنی است.

حمد حالی، اظهار کمال محمود در رتبه قلب و روح است. بنده خدا هنگامی می تواند حق را مورد حمد حقیقی قرار دهد که آینه وار ظرف وجود و اوصاف و افعال حق گردد؛ پس اطاعت واقعی تَخَلُّق به اخلاق الهی است. تا عمل خالص

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 72

مقبول افتد.

دعای حضرت سجاد علیه السلام اشاره به عمل صالح دارد که به درگاه الهی پذیرفته می شود.

آن جا که خداوند می فرماید:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ «1»

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد. و کسانی که حيله های زشت به کار می گیرند، برای آنان عذابی سخت خواهد بود و بی تردید حيله آنان نابود می شود.

حمد، تنها به حق اختصاص دارد و واژه حمد به ویژه اگر هم با الف و لام بیاید، از يك نوع عمومیت برخوردار است که شامل هر سپاس هم می شود که باز هم نوعی فرمانبری از خداست.

روایتی از امام علی علیه السلام به ما رسیده است که:

مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ لَمْ يَسْأَلْ بِدَنِّهِ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ. «2»

هر که دلش در برابر خدا تواضع داشته باشد، جسمش از طاعت خدا به ستوه نمی آید.

حماد بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمد، مرکب ایشان گم شده بود، فرمودند:

اگر خدا آن را به من بازگرداند، حق شکرش را می گزارم، چیزی نگذشت که آن را آوردند. امام فرمود: «الحمد لله»
شخصی عرض کرد: قربانت گردم،

(1) - فاطر (35): 10.

(2) - بحار الأنوار: 90 / 75، باب 16، حدیث 95؛ اعلام الدین: 186؛ کنز الفوائد: 1 / 278.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 73

مگر نفرمودی حق شکر خدا را می گذارم؟ فرمودند: مگر نشنیدی؟ گفتم:

«الحمد لله». «1»

ستایش غیر حق

اغراق در مدح و ستایش غیر حق، عملی ناشایسته است؛ زیرا جز حق هر چه باشد محدود است و محدود نمی تواند وصف نامحدود داشته باشد ولی اغراق در ثنای نسبت به حق، چون از يك حقیقت نامحدود و واقعی برخوردار است، عملی شایسته است و موجب وصول و قرب به کمالات الهی می گردد. پس قبل از درخواست از خداوند، او را به نیکی ستایش کن.

حمد خداوند قبل از درخواست

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

انَّ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْمَدْحَةَ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ، فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَمَجِّدْهُ. «2»

در کتاب امیر مؤمنان است که حمد و ستایش پیش از درخواست است. پس هرگاه خدای عزوجل را خواندی و به درگاهش دعا کردی او را تمجید کن.

شکر نعمت دهنده، ریشه در فطرت آدمی دارد. پایه دینی نیز بر این حقیقت روشن استوار است. از این رو کفر و نافرمانی از عبادت و بندگی حق تعالی ریشه در ناسپاسی نعمت ها دارد. چنان که حق تعالی می فرماید:

(1) - بحار الأنوار: 33 / 68، باب 61، حدیث 13؛ الکافی: 97 / 2، حدیث 18.

(2) - بحار الأنوار: 315 / 90، باب 17، ذیل حدیث 20؛ الکافی: 484 / 2، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 80 / 7، باب 31، حدیث 8784.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 74

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ «1»

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می افزایم و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است.

نکته قابل توجه این است که حق تعالی در آیه فوق وعده عذاب را به صورت جمله تأکید آورده است که بر حتمیت عذاب به طور طبیعی که لازمه و نتیجه قهری نفس عمل است، دلالت دارد.

اعتراف به احسان

از لوازم بندگی و عبودیت، اعتراف به احسان و شمارش نعمت های الهی است که خود نوعی حمد الهی است. همان گونه که حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالنَّعْمَةِ لَهُ حَمْدًا، سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ الْإِعْتِرَافَ بِالْعِزِّ عَنِ الشُّكْرِ شُكْرًا. «2»

منزه است خدایی که اقرار بندگان به نعمت های خود را، ستایش قرار داده و اقرار به ناتوانی از سپاس گزاری را سپاس قرار داده است.

و حضرت علی علیه السلام می فرماید:

لَمْ تَخُلْ مِنْ لُطْفِهِ مَطْرَفَ عَيْنٍ فِي نِعْمَةٍ يُخْذِلُهَا لَكَ، أَوْ سَيِّئَةٍ يَسْتُرُهَا عَلَيْكَ، أَوْ بَلِيَّةٍ يَصْرِفُهَا عَنْكَ، فَمَا ظَنُّكَ بِهِ لَوْ أَطَاعَتْهُ؟! «3»

(1) - ابراهیم (14): 7.

(2) - بحار الأنوار: 142 / 75، باب 21، حدیث 37؛ تحف العقول: 283.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 214.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 75

فضلش را از تو باز نداشته و پرده حرمت را ندیده است، بلکه در نعمتی که برای تو ایجاد می کند و گناهی که بر تو می پوشاند و بلایی که از تو دور می نماید چشم به هم زدنی از لطفش محروم نیستی، پس به او چه گمان می بری اگر او را بندگی کنی؟!

این فرمانبری تا چه حد ارزشمند است که حضرت علی علیه السلام در نامه اش به حارث همدانی می نویسد:

وَأَطِيعَ اللَّهَ فِي جَهْلِ أُمُورِكَ؛ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهَ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا. «1»

در تمام کارهایت از خدا اطاعت کن که اطاعت از خدا از همه چیز برتر است.

(1) - نهج البلاغه: نامه 69.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 76

[«30» حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ.]

سپاسی که به وسیله آن، در گروه سعادتمندان از دوستانش، به خوشبختی و سعادت برسیم، و به سبب آن با شمشیر دشمنانش در سلك شهیدان قرار گیریم. همانا او یار بندگان، و خدای ستوده خصال است.

سعادتمندی انسان در سلك شهدا

این فراز از دعای امام زین العابدین علیه السلام اشاره به مقام شهادت دارد که عهدی بین مؤمن و خداوند است.

حضرت حق در این باره می‌فرماید:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا «1»

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می‌برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده‌اند.

(1) - احزاب (33): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 77

«شهادت» به معنای کشته شدن در راه خدا، پیمان بستن و وفای به عهدی است که مؤمنان با خدای خود بسته‌اند تا این جان امانتی را در راه خدا و اعتلای کلمه توحید و معنویت و فضیلت، فدا کنند.

«شهید» شاهد حاضری است که به دنبال تعالی و اوج است. او زندگی دنیایی خود را در نهایت هوشیاری و آزادی، به دفاع از ارزش‌های عالی و حیات انسانی آدمیان رها کرده است و برای وفای به عهد به میدان شهادت شتافته است و در راه مبارزه با ابزار دشمن، جانش را به خدای خویش سپرده است.

امام سجاد علیه السلام با ستایش و سپاس‌گزاری از نعمت‌های خداوند، توفیق دستیابی به نعمت شهادت و انجام دادن پیمانی که با خدای خویش داشت به ویژه پس از حادثه عاشورا، در زمره شهیدان بودن را از خداوند طلب کرد تا در پرتو ستایش‌ها و سپاس‌گزاری‌ها و در راه عزت و سربلندی در گروه شهیدان سربلند به حضور خداوند راه یابد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

مَا مِنْ نَفْسٍ تَمُوتُ لَهَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ يَسُرُّهَا أَنْ تَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَ أَنَّ لَهَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا إِلَّا الشَّهِيدُ فَإِنَّهُ يَتَمَنَّى أَنْ يَرْجَعَ إِلَى الدُّنْيَا فَيُقْتَلَ مَرَّةً أُخْرَى، لِمَا يَرَى مِنْ فَضْلِ الشَّهَادَةِ. «1»

هیچ کس نمیرد مگر نزد خداوند از خیری برخوردار باشد که خوشود است به این که دوست دارد به دنیا برگردد. گرچه دنیا و هر چه در اوست؛ از آن او باشد مگر شهید که بر اثر مشاهده فضیلت شهادت، آرزو می کند به دنیا برگردد تا يك بار دیگر شهید شود.

امام حسین علیه السلام در این زمینه می فرماید:

(1) - كنز العمال: 290 / 4، حدیث 10542؛ تفسیر الثعلبی: 201 / 3؛ تفسیر ابن کثیر: 435 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 78

ما مِنْ شِيعِنَا إِلَّا صِدِّيقٌ شَهِيدٌ، قُلْتُ: أَلَيْ يَكُونُ ذَلِكَ وَهُمْ يُمَوِّنُونَ عَلَى فَرَشِهِمْ؟ فَقَالَ: أَمَّا تَتْلُو كِتَابَ اللَّهِ:

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ» «1». «2»

کسی از شیعیان ما نیست مگر این که صدیق و شهید است. راوی حدیث گوید: پرسیدم: چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که آنان در بسترهای خود می میرند؟ حضرت فرمود: مگر کتاب خدا را نخوانده ای؟ و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، همانا که صدیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان هستند.

مقام رضا

مقام رضا، بالاترین مقام ابتهاج است. کسی که توحید در همه جانش نفوذ کرده است. با همه انحرافات که دارد آخرین لحظه توبه می کند و کلمه توحید را بر زبان دل جاری می سازد. پس هویت انسان ابدی است و هر چه در آخرت هم وجود دارد ابدی است و با توحید می تواند در ابدیت را به روی خویش بگشاید.

دعای شریف با دو نام مبارك؛ ولی و حمید خاتمه می یابد؛ که با آنها یادی از اولیای خدا و شهدا شده است.

اولیا جمع ولی است که با ولی از اسمای خداوند مناسبت دارد. و اما حمید به معنای بسیار پسندیده است و آن که در همه حال سزاوار حمد و سپاس است. جان دادن در راه خدا و فوز شهادت پسندیده ترین اعمال است که در پایان دعا، خواسته امام است.

آن جا که شهید می بیند خونس در راه خدای حمید ریخته می شود برای او نیک

(1) - حدید (57): 19.

(2) - بحار الأنوار: 173 / 79، باب 20؛ الدعوات، راوندی: 242، حدیث 681.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 79

و گوارا است.

همان طور که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ، بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ. «1»

آخرین مرتبه نیکوکاری آن است که مرد در راه خدا کشته شود. پس هرگاه کشته شود؛ بالاتر از آن نیکی نیست.

امام علی علیه السلام در پایان نامه اش به مالک اشتر می نویسد:

وَأَنْ يَجْتَمِعَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. «2»

و پایان زندگی من و تو را سعادت و شهادت قرار دهد و همه ما به سوی او بازمی گردیم.

(1) - الکافی: 348 / 2، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 501 / 21، باب 104، حدیث 27695.

(2) - نهج البلاغه: نامه 53.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 80

در صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

و بیان اوصاف آن حضرت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 83

«1»

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجِزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ «2» فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعٍ مَنْ دَرَأَ وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَكَثَّرَنَا بِمَنْتِهِ عَلَى مَنْ قَلَّ «3» اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَنَجِيِّكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ إِمَامَ الرَّحْمَةِ وَقَائِدَ الْخَيْرِ وَمِفْتَاحَ الْبَرَكَةِ «4» كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ «5» وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ «6» وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ «7» وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ «8» وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ «9» وَأَقْصَى الْأَذْنَى عَلَى جُحُودِهِمْ «10» وَقَرَّبَ الْأَقْصَبَيْنِ عَلَى اسْتِحَابَتِهِمْ لَكَ «11» وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدَيْنِ «12» وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبَيْنِ «13» وَأَذَابَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ «14» وَأَتَعَبَهَا بِالْدُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ «15» وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ «16» وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْعُرْبَةِ وَخَلَّ النَّاسَ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ وَمَوْضِعِ رَحْلِهِ وَمَسْقَطِ رَأْسِهِ وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ إِزَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ وَاسْتِنصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ «17» حَتَّى اسْتَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَغْدَائِكَ «18» وَاسْتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ «19» فَتَهَدَّ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ وَمُتَّقَوِيّاً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ «20» فَغَزَاهُمْ فِي غَمْرِ دِيَارِهِمْ «21» وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي مُجْبُوخَةِ قَرَارِهِمْ «22» حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ وَلَوَكَّرَهُ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 84

الْمُشْرُكُونَ «23» اللَّهُمَّ فَارْزُقْهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ حَتَّتِكَ «24» حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ وَلَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبَةٍ وَلَا يُوَازَنَ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ «25» وَعَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلًا مَا وَعَدْتَهُ «26» يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ يَا وَاقِيَ الْقَوْلِ يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 85

[«1» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ بِفُضْلِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ]

سپاس مخصوص خداست، که نه بر امت‌های گذشته و زمان‌های سپری شده؛ بلکه بر ما به وجود محمد صلی الله علیه و آله منت نهاد؛ با قدرت‌ش که از هیچ چیز هر چند بزرگ باشد، ناتوان نمی‌شود و هیچ چیز هر چند کوچک و ریز باشد، از دایره اختیار و عرصه ارادتش، بیرون نمی‌رود.

محمد صلی الله علیه و آله یا عظیم‌ترین خبر آفرینش

زبان از بیان اوصاف و شخصیت انسانی که در گردونه خلقت نمونه ندارد و بالاتر و والاتر و افضل از او وجود ندارد عاجز است، قلم به روی صفحه کاغذ برای نشان دادن چهره او نمی‌چرخد، فکر از دریافت تمام حقیقت او ناتوان است.

من برای وصف او چاره‌ای جز مراجعه به آیات قرآن که بیان خداست و روایات و اخبار، که بیان معجز آسای اولیای حق است ندارم. در این زمینه از آیات و روایات نمونه‌هایی را نقل می‌کنم تا بتوانید دور نمایی از واقعیت او را ببینید.

عقل اول، مخلوق و اقرب به حق و اعظم و اتم موجود است، چون از تمام حجاب‌های ملکی و نفسی و فلکی به دور است. در روایات بسیار مهم در موثق‌ترین کتب روایی آمده:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 86

1- أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ. «1»

اولین مخلوق خدا عقل است.

2- أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. «2»

اولین مخلوق خدا نور من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

3- أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي. «3»

اولین مخلوق خدا روح من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

4- أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ. «4»

اولین مخلوق خدا قلم است.

5- أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ. «5»

اولین مخلوق خدا فرشتگان مقرب می باشند.

این پنج مرحله، اوصاف يك حقیقت و يك نور است، اسمایی است متعدّد برای مسنّای واحد، مسنّای واحدی که بالاترین نشأه وجود است که نسبت به او و حقّ واسطه نمی خورد، احتیاج و نیازی در او به وجودی جز حقّ نیست. و نظری به ما سوا ندارد و التفاتی جز به محبوب برای او نیست.

تعبیر به قلم یعنی واسطه حقّ در تصویر حقایق و علوم به الواح نفسانیّه. این بی واسطگی و عدم قیودات و مرزها، وسعت جلال و جبروت و عظمت رسول الهی صلی الله علیه و آله است.

موجود هر چه از قید و بند دور باشد و به حضرت محبوب نزدیکتر، خیر و

(1) - عوالی اللآلی: 99 / 4، حدیث 141؛ بحار الأنوار: 97 / 1، باب 2، حدیث 8.

(2) - عوالی اللآلی: 99 / 4، حدیث 140؛ بحار الأنوار: 97 / 1، باب 2، حدیث 7.

(3) - بحار الأنوار: 309 / 54؛ شرح الأسماء الحسنی: 203 / 1، ینابیع المودة: 45 / 1، حدیث 4.

(4) - بحار الأنوار: 93 / 57، باب 31، حدیث 25؛ تفسیر القمی: 198 / 2، ذیل آیه 3 سوره سبأ.

(5) - الولاية التكوينية لآل محمد عليهم السلام: 93.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 87

برکتش بیشتر است. او وجود نازنینی بود که به بدن هم مقید نشد بلکه بدن و جسم، روی او بود به سوی خلق!

أَقْبَلَ إِلَى الدُّنْيَا وَأَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. «1»

[پیغمبر صلی الله علیه و آله] روی به دنیا کرد و به زمین فرود آمد به خاطر رحمت برای جهانیان.

و این همه بدان معناست که نور وجود مقدّسش در باطن تمام اشیا و عوالم موجودات هست که او احبّ اشیا و صافترین و خالصترین موجودات است.

انسان در ارتباط به او اهل کمال و نجات و شایسته بهشت است و در صورت روی گردانی از وی اهل، شقاوت و هیزم جهنّم است و این حقایق در روایت زیر که بیشتر کتب حدیث نقل کرده‌اند، منعکس است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَادْبَرَ ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ. أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمُرُ وَإِيَّاكَ أَهْيُ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ وَإِيَّاكَ أَثِيبُ. «2»

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: زمانی که خداوند عقل را آفرید از او بازپرسی کرد و سپس به او فرمود: روکن، پس او رو کرد، سپس به او فرمود: برگرد، پس برگشت. سپس فرمود: به عزّت و جلال خودم قسم! خلقی محبوب‌تر از تو به سوی من نیست، و تکمیل نکردم تو را مگر در حق کسی که او را دوست می‌دارم. آگاه باش! من فقط تو را امر می‌کنم و تو را نهي می‌کنم و به تو عقاب می‌کنم و به تو پاداش می‌دهم.

(1) - شرح اصول الکافی، مازندرانی: 72 / 1.

(2) - الکافی: 10 / 1، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 204 / 15، باب 8، حدیث 20286.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 88

ماه فرو ماند از جمال محمد	سرو نباشد به اعتدال محمد
قدر فلك را کمال و منزلی نیست	در نظر قدر با کمال محمد
وعده دیدار هر کسی به قیامت	لیلة الإسرا شب وصال محمد
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی	آمده مجموع در ظلال محمد
عرصه گیتی جمال همت او نیست	روز قیامت نگر جمال محمد
شمس و قمر در زمین حشر نتابند	نور نتابد مگر جمال محمد
و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس	بو که قبولش کند بلال محمد
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد	تا بدهد بوسه بر نعال محمد
شاید اگر آفتاب و ماه نتابند	پیش دو ابروی چون هلال محمد
چشم مرا تا به خواب دید جمالش	خواب نمی گیرد از خیال محمد
سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمد بس است و آل محمد

(سعدی شیرازی)

حقیقت محمدیه

در رسائل قیصری آمده است:

«حقیقت محمدیه در مقام قوس نزولی و معراج تحلیلی بعد از تجلّی و ظهور در صُور عقول و نفوس و حقایق برزخی و مثالی و ظهور در عالم شهادت و تنزّل از مقام غیب و استقرار در رحم مادّی؛ از آن جهت که صعود بر طبق نزول است و رجوع به بدایات که همان حقیقت نهایات باشد، جهت پیوند به اصل خود که غایت خلقت و کمال استجلا بر آن مترتّب می‌شود از نواحی تکامل جوهری و عروج و صعود ترکیبی جهت استیفای آنچه راکه در مقام نزول در مراتب و درجات و تنزّلات به ودیعه نهاده بود، بعد از طیّ درجات معدنی و نباتی و حیاتی و کسب وجود عقلانی و عبور از منازل بوادی، به کسب وجود حقّانی نایل آید و بعد از نیل به مقام اعلای

مُسْتَأْثَرَةُ الَّتِي لَا يَعْرِفُهَا إِلَّا هُوَ

- و کیفیت ظهور و تجلی اسمای کلّیه و امّهات اسما در مرتبه واحدیت، مطّلع و به اسرار وجود واقف و به نحوه سریان آن مفاتیح به صور استعدادات، عالم و آگاه می شود.

(1) - بحار الأنوار: 199 / 84، باب 12، ذیل حدیث 6؛ شرح الاسماء الحسنی: 37 / 1.

(2) - بحار الأنوار: 403 / 16، باب 12، حدیث 1؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 214 / 1.

(3) - بحار الأنوار: 360 / 18، باب 3؛ شرح اصول کافی: 82 / 3؛ سنن النبی صلی الله علیه و آله: 412، حدیث 75.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 90

و در مقام واحدیت به اعتبار تحقق به اسم اعظم و اسم الله آثار و احکام و مفاتیح اسمای مستأثره را به تفصیل در اعیان شهود نموده و حافظ عهد:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» «1»

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

إلى قوله:

وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» «2»

و این که مرا پرستید که این راهی است مستقیم.

و به یاد آورنده میثاق:

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» «3»

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند.

و چون به سرّ اعیان و استعدادات لوازم اعیان واقف می‌شود، در مقام هدایت تشریع احکام هر ذی حقّی را به حق خود و در مقام کفّی را **وَحُكْمُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا يَقْضِي وَحَقُّهُ لِيَسْلُبَ مِنْهُمُ آلِهَتُهُمْ وَمَا كَانُوا عِبَادَهُنَّ** و وقوع وقایع را مستند به اسمای الهیه و استعدادات و قابلیت ذاتیه لازمه این استعدادات را ناشی از حکمت بالغه الهیه می‌داند. **كَالْعِلْمِ بِالْأَسْمَاءِ الْمُسْتَأْتَرَةِ الْعَبِيَّةِ.**

(1) - یس (36): 60.

(2) - یس (36): 61.

(3) - احزاب (33): 23.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 91

فَلَا يَهُمُّ بِالْأَنْوَازِلِ، وَلَا يَعْتَمُّ بِالْحَوَادِثِ أَصْلًا وَلَا تُؤَثِّرُ فِيهِ، فَلَا يُرَى فِي عَيْنِ الْبَلَايَا إِلَّا هَشًّا بَشًّا بَسَامًا مَزَاحًا كَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ. «1»

پس به پیشامدها و حوادث اصلاً اهمّیت نمی‌دهد و در حرکت او تأثیری ندارد؛ در عین بلا جز رضایت و خرسندی و شادی و خنده روی چیزی برای او نیست مانند امام علی علیه السلام.

از آن جا که متجلّی در حقیقت کلّیه محمدیه، مفاتیح مختصّ به حضرت احدیّت جمع و صاحب مقام اکملیّت می‌باشند و قلب مبارک او به مقام برزخیّت کبری و تجلّی احدی جمعی و مظهریّت اسم الله ذاتی نایل آمده و تجلّیات الهیه از ناحیه ذات و حقیقت او به عالم اسما و صفات و عوالم عقول و مراتب عالم مثال و عالم ماده و طبیعت واصل می‌شود و آن حقیقت کلّیه به حکم جامعیت تامّه مشتمل بر کافّه حضرات است و جمیع حقایق ابعاض و اجزای وجود اویند، مفاتیح غیبی در هر درجه از درجات وجود او، اثری از مقام غیب ذات به او می‌رسانند.

مانند علم به اسمای برگزیده غیبی و پنهانی.

چه آن که فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمِيَتْ بِهِ نَفْسُكَ أَوْ أُنْزِلَتْهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْذَنْتَ بِهِ فِي مَكْنُونِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ. «2»

بار پروردگارا! از تو می‌خواهم به حق هر اسمی که به آن، خود را نامیدی یا

(1) - رسایل قیصری: 127.

(2) - بحار الأنوار: 324 / 83، باب 45، ذیل حدیث 69، در مصدر «فی علم الغیب» آمده است؛ المصباح، کفعمی: 214؛ مصباح المتهجد: 509.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 92

در قرآن نازل کردی یا به یکی از بندگان یاد دادی و یا هر اسمی که در علم غیب و پنهان خود برگزیدی.

این اسما متضمن علوم و اسراری هستند که انبای از غیب ذات و علم تفصیلی به آثار و مقتضیات اسمای کلیه و جزئی و استعدادات و قابلیتات لازمه اعیان و حقایق خلقیه بر آنها توقف دارد و این اسما در عالم جبروت و حضرت عملیه علت و منشأ سیر آن حقیقه الحقایق در اسمایی که رقایق اسمای مستأثره و صور ابهامات غیبیه مخصوص به مقام احدیت جمع الجمع هستند می‌باشند.

تقلب و سیر در اسمای ظاهره و باطنه و تحقق به مقام جمعیت این اسما و افاقت و خلاصی از سُکر فَنای در فنا و نیل به مقام تمکین تام، ناشی از استمداد از اسمای مستأثره و تجلیات واصله از غیب ذات است.

[پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید]:

إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ بَيْنَهُ بَيْنَ كَيْفَي فَوْجَدْتُ بَرْدَ أُنَامِلِهِ بَيْنَ نَدْيِهِ فَعَلِمْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. «1»

خداوند با قدرت لایزالی خود بر دو شانهام زد که سردی آن را بین دو سینه‌ام حس کردم و علم اولین و آخرین را دانستم.

اثر این مفاتیح در عالم ملکوت و ارواح، مکاشفات معنویّه و واردات و تنزّلات روحانیّه و مجرّده است که علوم شریعت و طریقت و حقیقت و رموز و اسرار آنها ثمره آن می باشد.

و مکاشفات صوری و شهود مقامات و درجات انبیا و اعمال خلاق در عوالم برزخی، رقائق و صور مکاشفات معنویّه اند و عبد سیّار قبل از نیل به مکاشفات معنویّه از باب عدم جواز طفره در صعود و نزول وجود، به مکاشفات صوریّه نایل

(1) - عوالی الآلی: 52 / 1، با کمی اختلاف در عبارت؛ الفتوحات المکیة: 214 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 2، ص: 93

آید.

و این مکاشفات به صورت دحیه کلّی و مشاهده مقامات انبیا در سماوات برزخی جهت آن حضرت، منافات با کشف حقایق معنوی در عالم ارواح و شهود مقدّرات و حقایق خواصّ اسما در واحدیت و قبول تجلّیات ذاتیّه در احدیت ندارد، چه آن که آن حقیقت کلّیه جامع جمیع این حضرات است.

از آن جا که حضرت ختمی مرتبت، خاتم انبیا و شریعت او مکملّ کلّیه شرایع الهیه است و به مظهریت تجلّی ذات حق و اسم الله ذاتی نایل آمده است و حقیقت او مشتمل است بر جمیع مراتب وجودی، ناچار کتاب نازل بر قلب او نیز مشتمل است بر جمیع درجات و مراتب وجود که مرتبه نازله آن، الفاظ قرآنیّه و نقوش و ارقام و سور و آیات و کلمات مابین الدفّتیّن است و خطابات قرآنیّه از این جهت السنه احوال مخاطبین و استعدادات آنان و معرفّ احوالات و مقامات و نشئات مکلفین در مقام صعود وجود، بلکه السنه احوال و مقامات و درجات کلّیه نفوس و جمیع حقایق در قوس نزولی است.

لذا مرتبه عالیّه قرآن کتاب الهی که از آن به مطلع کتاب و مرتبه تعین حق به اسم «متکلم» تعبیر نموده است مقام احدیت جمع است و مراتب و درجات آن بعینها متحد است با درجات و مراتب وجودی آن، که این کتاب بر او نازل شده است!! «1»

پیامبر صلی الله علیه و آله از دیدگاه آیات و روایات

آری، او خاصه بنی آدم و خلاصه هر دو عالم، سراج سراچه کاینات و گل گلزار موجودات، نور حدیقه آفرینش و نور حدقه بینش است. صدر نشین صُفّه لولاك و تکیه گزین مسند **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ**، طوطی شکریشان شکرستان **سُبْحَانَ الَّذِي**

(1) - رسایل قیصری: 125 - 130.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 94

اسری» «1» عندلیب خوش الحان گلستان **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**. «2»

مفتاح خزائن غیب و مصباح انجمن لاریب، تا جدار ایوان

«كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» «3»

و شهسوار میدان و **مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** «4».

مصدر انوار عدم و وجود و مظهر اسرار غیب و شهود، حقایق گوی راز

«مَنْ رَأَىٰ» «5»

، مبرهن ساز وحی آسمانی، نکته سرای معنی

«نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» «6»

و پرده گشای صورت

«اهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» «7»

، بیدار دل

«لَا يَنَامُ قَلْبِي» «8»

، صاحب منزل

«أُيِّتُ عِنْدَ رَبِّي» «9»

، محفل

«لِي مَعَ اللَّهِ» «10»

را شمع و پروانه؛ مقام محمود جمع الجمع رسولی، شافع روز جزا و مقتدای اهل صفا، ابوالقاسم مصطفی، احمد و محمود و محمد صلی الله علیه و آله است.

گفتا به صورت ار چه ز اولاد آدمم	از روی مرتبت به همه حال برترم
چون بنگرم در آینه عکس جمال خویش	گردد همه جهان به حقیقت مصوّم
خورشید آسمان ظهورم عجب مدار	ذرات کاینات اگر گشت مظهرم
ارواح قدس چیست نمودار معنیم	اشباح انس چیست نگهدار پیکرم
بجر محیط رشحه‌ای از فیض فایضم	نور بسیط لمعه‌ای از نور ازهرم

(1) - اسراء (17): 1.

(2) - نجم (53): 3.

(3) - المناقب، ابن شهر آشوب: 214 / 1؛ بحار الأنوار: 403 / 16، باب 12، حدیث 1.

(4) - انبیاء (21): 107.

(5) - بحار الأنوار: 234 / 58، باب 45، ذیل حدیث 1؛ من لایحضره الفقیه: 585 / 2، حدیث 3191.

(6) - المناقب، ابن شهر آشوب: 219 / 3؛ کشف الغمه: 11 / 1.

- (7) - الخرائج والجرائح: 1/ 164؛ اعلام الوری: 83، باب 4.
- (8) - الخرائج والجرائح: 1/ 103؛ الصراط المستقیم: 1/ 204، فصل 15.
- (9) - عوالی الآلی: 2/ 232، باب الصوم، حدیث 1؛ المناقب ابن شهر آشوب: 1/ 214.
- (10) - بحار الأنوار: 18/ 360، باب 3، ذیل حدیث 66؛ الکافی: 8/ 208، حدیث 251.
- تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 95

از عرش تا به فرش همه ذره‌ای بود	در پیش آفتاب ضمیر منورم
روشن شود ز روشنی ذات من جهان	گر پرده صفات خود از هم فرو درم
آبی که زنده گشت ازو خضر جاودان	آن آب چیست قطره‌ای از حوض کوثرم
آن دم کزو مسیح همی مرده زنده کرد	یک نفخه بود از نَفَس روح پرورم
فی الجملة مظهر همه اشیاست ذات من	بل اسم اعظمم به حقیقت چو بنگرم

(فخرالدین عراقی)

پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام لاهیجی

لاهیجی در «شرح گلشن راز» در تفسیر و توضیح:

یکی خطّ است ز اوّل تا به آخر

برو خلق جهان گشته مسافر

(شیخ محمود شبستری)

و اشعار بعد از آن می گوید:

«از اول مراتب موجودات که عقل اول است تا آخر تنزلات که مرتبه انسانی است و از مرتبه انسانی تا مرتبه الهیت که نقطه آخرین دایره به اول متصل می شود، يك خطّ مستدیر موهوم است که از تجدد تعینات نقطه وحدت نموده می شود. «برو خلق جهان گشته مسافر» و بر این خطّ مذکور خلق عالم مسافرنده که از بطون به ظهور می آیند و از ظهور به بطون می روند:

کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ «1»

همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی گردید.

و مبدأ و معاد و تقدّم و تأخّر و جان و جسم و عقول و نفوس به حسب قلّت و کثرت مناسب با نقطه وحدت نموده می شود.

(1) - اعراف (7): 29.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 96

هست دائم کاروان در کاروان

سوی هستی از عدم در هر زمان

می روند این کاروانها دم بدم

باز از هستی روان سوی عدم

بلبلان را عشق بازی با گل است

جزوها را رویها سوی گل است

از همان جا کآمد آن جا می رود

آنچه از دریا به دریا می رود

[مولوی]

رهبری انبیا و اولیا

[و حکمت بالغه حضرت الهیّه مقتضی آن است که رفتن و آمدن خلایق در این راه خطّ موهوم که مذکور شد بی‌رهبری که متّصف به کمال اعتدال جمعی الهی باشد میسر نگردد. و آن جماعت که متّصف بدین کمالند اَوَّلًا و بالذّات انبیایند که مظاهر حقیقت نبوّت روح اعظم‌اند و ثانیاً به سبب متابعت انبیا اولیایند، قدّس الله أسرارهم، فلهذا فرمود که:

دلیل و رهنمای کاروانند

در این ره انبیا چون ساریانند

(شیخ محمود شبستری)

یعنی در این راه مبدأ و معاد و نزول و عروج، انبیا که به حسب کمال ذاتی اطلاع بر حقایق امور و منازل و مراحل و حمداً و موانع راه حقیقت یافته‌اند چون ساریانند، یعنی چنانچه، ساریان در کاروان ضبط و نگاهبانی اشتراک می‌نمایند کاروان را با احمال و اثقال به وسیله اشتراک باربردار به منزل می‌رسانند، انبیا نیز ضبط و نگاهبانی نفوس خلایق از افراط و تفریط اخلاق و اوصاف و اعمال می‌نمایند به صراط مستقیم عدالت هدایت فرموده به منزلگاه کمال که وصول به مبدأ است می‌رسانند.

و در تشبیه انبیا به ساریان اشارتی است دقیق که نفس انسانی را گاهی که مستعدّ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 97

ریاضت و مخالفت وی بوده باشد در اصطلاحات عارفان «بقره» می‌نامند و بعد از اشتغال به سلوك «بَدَنَه» می‌خوانند و بَدَنَه شتری است که روز عید اضحی در مگّه ذبح می‌نمایند.

خلاصه سخن این است که چون انبیا علیهم السلام جهت هدایت خلقت و هدایت حقیقی که رجوع به مبدأ است آن جماعتی را میسر گشته که بدنه نفس را به تیغ مخالفت نفس و هوا و موت اختیاری ذبح نموده باشد؛ کأنَّه که بعثت انبیا علیهم السلام به جهت ایصال نفوس این جماعت است و به منزل وصول هر چند که حکم نبوت شامل همه است که:

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «1»

[مردم را] به سرای سلامت و امنیت [که بهشتِ عنبر سرشت است] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

باقی همه خویشان پرستند

این طایفه اند اهل معنی

این طُرفه که نیستند و هستند

فانی زخود و به دوست باقی

(محمد اسیری لاهیجی)

دلیل کاروان راه شریعتند که عامّه خلایقند و راهنمای کاروان راه طریقتند که خواصّند، چو هر طایفه به قدر استعداد فطری که دارند قبول فیض هدایت هادی می توانند نمود.

قرب هر کس حسب حال او بود

سیر هر کس تا کمال وی بود

هم رَوش هرگز نیفتد هیچ طیر

لاجرم چون مختلف افتاد سیر

پس ز هر ذره بدو راهی دگر

هست با هر ذره درگاهی دگر

(عطار نیشابوری)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 98

اگر چه انسان مظهر جامع اسم کلی «الله» است و فی الحقیقه از جمیع اسما و صفات الهی من حیث الجامعیة محظوظ است اما انسان کامل که انبیا و اولیا از باقی افراد انسانی از آن جهت به کمال ممتاز گشته اند که به طریق تصفیه، رجوع به مبدأ حاصل کرده اند و در پرتو تجلی احدیت او، هستی موهوم خویش فانی کرده باقی بالله شده اند و صفات جزئی ایشان عین صفات کلی حق گشته است و در این مرتبه بقاء بالله تفاوت مراتب کمال به حسب تحقق و اتصال به صفات الهی بسیار است، بعضی متحقق به اکثر صفات الهی شده اند و بعضی به اقل و باز در این اقل و اکثر تفاوت بسیار است.

و آن فرد کامل که مستعد آن باشد که به حسب حقیقت و معنی مظهر ذات و مجموع اسما و صفات الله باشد و خواص و احکام اسم کلی الله به جزئیات و کلیات در او ظاهر می شود و آن متحقق به همه صفات الهی می گردد حضرت خاتم محمدی است و باقی انبیا و تمامت اولیای الهی اگر چه مظهر این اسم کلی الله اند، اما هر يك مظهر این اسم به بعضی صفاتند و مظهر تام الله، که مجموع صفات در او بالفعل به ظهور پیوسته باشد حضرت سید کونین است، پس نشأه ختمی محمدی من حیث الحقیقه و المعنی سابق بر جمیع انبیا باشد که:

كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ. «1»

من نبی بودم در حالی که حضرت آدم در بین آب و گل بود.

ومن حیث الصّورة، متأخر؛ چه علّت غایی «اول الفکر آخر العمل» است

«و نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ». «2»

و از جهت این تقدّم ذاتی که بیانش بر سبیل اجمال گفته شد، فرمود:

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 214 / 1؛ بحار الأنوار: 403 / 16، باب 12، حدیث 1.

(2) - المناقب، ابن شهر آشوب: 269 / 3؛ کشف الغمة: 11 / 1.

و ز ایشان سید ماگشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار

(شیخ محمود شبستری)

«و ز ایشان» یعنی از انبیا «سید ما» که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله است «گشته سالار» یعنی مقدم و بزرگ و مقتدای خلائق از انبیا و غیرهم.

و در این محل، سالار به مناسبت کاروان فرمود.

«هم او اول هم او آخر در این کار» یعنی در این کار نبوت.

حقیقت محمدی و تقدّم انسان کامل

بدان که: «نبوت» به معنی انبا است؛ یعنی اخبار و «نبی» آن است که از ذات و صفات و اسمای الهی خبر دهد از سر تحقیق و اخبار حقیقی. پس اهل تحقیق اولاً و بالذات، از آن عقل کلّ است که مبعوث است به جهت انبا بی واسطه به جانب نفس کلّ و به واسطه به سوی نفوس جزئیّه. و هر نبی از انبیا، از زمان آدم تا زمان خاتم، مظهری است از مظاهر نبوت و روح اعظم که عقل اول است؛ پس نبوت عقل اول دائمی ذاتی باشد و نبوت مظاهر زایل عرضی و حقیقت محمدی عقل اول است که روح اعظم می باشد که:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ. «1»

اولین مخلوق خدا عقل است.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. «2»

اولین مخلوق خدا نور من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي. «3»

(1) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 18/ 185، ذیل حکمت 52؛ عوالی الآلی: 4/ 99، حدیث 141.

(2) - عوالی الآلی: 4/ 99، حدیث 140؛ بحار الأنوار: 1/ 97، باب 2، حدیث 7.

(3) - بحار الأنوار: 54/ 309؛ شرح الاسماء الحسنی: 1/ 203.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 100

اولین مخلوق خدا روح من [پیغمبر صلی الله علیه و آله] است.

و صورت محمدی صلی الله علیه و آله صورتی است که: روح اعظم به تمامت اسما و صفات چنانچه گذشت در او ظاهر شده و نبوت ذاتی که اخبار از ذات و صفات حضرت الهی است، اولاً و بالذات، روح اعظم است که حقیقت آن حضرت است، در آخر نیز ختم نبوت، عرضی بر صورت و معنی آن حضرت گشته؛ پس اول به حقیقت و آخر به صورت، درین کار نبوت که اخبار و اعلام است، آن حضرت بوده و باقی انبیا هر یکی مظهر بعضی از کمالات حقیقت آن حضرت اند.» «1»

نه به حاجت بل به فضل کبریا

آن خدایی که فرستاد انبیا

آفرید او شهسواران جلیل

آن خداوندی که از خاک ذلیل

بگذرانید از تک افلاکیان

پاکشان کرد از مزاج خاکیان

وانگه او بر جمله انوار تاخت

برگرفت از نار و نور صاف ساخت

تا که آدم معرفت زان نور یافت

آن سنا برقی که بر ارواح تافت

در هوای بحر جان دُربار شد

نوح از آن گوهر چو بر خوردار شد

بی حذر در شعله های نار رفت

جان ابراهیم از آن انوار زُفت «2»

پیش دشنه آبدارش سر نهاد

چونکه اسماعیل در جویش فتاد

ملکت فرعون را يك لقمه کرد

چون عصا از دست موسی آب خورد

بر فراز گنبد چارم شتافت

نردبانش عیسی مریم چو یافت

قرص مه را کرد او در دم دو نیم

چون محمد یافت آن ملك و نعیم

گشت او شیر خدا در مرج جان

چون ز رویش مرتضی شد دُرفشان

(مولوی)

رازی عجیب در آفرینش و نسب محمد صلی الله علیه و آله

ابن بابویه ملقب به شیخ صدوق که از نظر شخصیت و معنویت و موثق بودن در میان بزرگان شیعه کم نظیر است، به سند خود از امام صادق علیه السلام، از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند:

حق سبحانه و تعالی نور مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را خلق فرمود پیش از آن که آسمانها و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را بیافریند و قبل از این که احدی از انبیا را اراده آفرینش کند به چهار صد و بیست و چهار هزار سال و به آن نور، دوازده حجاب خلق نمود:

- 1- حجاب قدرت 2- حجاب عظمت 3- حجاب ممت 4- حجاب رحمت 5- حجاب سعادت 6- حجاب کرامت
- 7- حجاب منزلت 8- حجاب هدایت 9- حجاب نبوت 10- حجاب رفعت 11- حجاب هیبت 12- حجاب شفاعت.

پس آن نور مقدس را در حجاب قدرت، دوازده هزار سال جای داد و او می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى.

منزه است خداوند بلند مرتبه ام.

و در حجاب عظمت، یازده هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ.

منزه است خداوند که دانای غیب و پنهان است.

و در حجاب مَنّت ده، هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو.

منزه است خداوندی که تمام مخلوقات قائم به وجود اوست و فراموشی ندارد.

(1) - مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز: 18- 20.

(2) - زفت: زیاد، هنگفت.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 102

و در حجاب رحمت، نه هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ الرَّفِيعِ الْأَعْلَى.

منزه است خداوند عالی مرتبه و بلند مرتبه.

و در حجاب سعادت، هشت هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْهُو.

منزه است خداوند بی پایان که سهو نمی کند.

و در حجاب کرامت، هفت هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ.

منزه است خداوند غنی که محتاج نمی گردد.

و در حجاب منزلت، شش هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الْكَرِيمِ.

منزه است خداوند دانا و بخشنده.

و در حجاب هدایت، پنج هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ ذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

منزه است صاحب عرش عظیم.

و در حجاب نبوت، چهار هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.

منزه است پروردگار عزیز از اینکه وصف شود.

و در حجاب رفعت، سه هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 103

منزه است صاحب ملک و ملکوت.

و در حجاب هیبت، دو هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند و به کمک او حمد می کنم او را.

و در حجاب شفاعت، هزار سال و می گفت:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ.

منزه است خداوند بزرگ و به کمك او حمد می كنم او را.

پس نام مقدس آن حضرت را بر لوح ظاهر گردانید و آن نام مبارك چهار هزار سال بر لوح می درخشید، پس اسم اظهر آن جناب را بر عرش ظاهر گردانید و هفت هزار سال در آن جا نور می بخشید، همچنین در احوال رفعت و جلال می گردید تا آن که حق تعالی آن نور را در صلب آدم جای داد. «1» از آدم در شیث و از شیث در انوش و از انوش در قینان و از قینان در مهلائیل و از او در یارذ و از وی در اخنوخ و از او در متوشلح و از وی در ملک و از او در نوح نبی و از وی در سام و از سام در ارفخشد و از او در شالخ و از وی در عابر و از او در فالغ و از وی در ارغو و از ارغو در شروغ و از شروغ در ناخور و از او در تارخ و از وی در ابراهیم خلیل الله و از ابراهیم در اسماعیل و از اسماعیل در قیدار و از وی در حمل و از او در نبت و از وی در سلامان و از او در همیسع و از او در الیسع و از وی در ادد و از او در اد و از وی در عدنان و از عدنان در معد و از معد در نزار و از او در مُضَر و از وی در الیاس و از او در مدرکه و از مدرکه در خزیمه و از خزیمه در کنانه و از وی در نصر و از او در مالک و از او در فھر و از وی در غالب، و از غالب در لؤی و از لؤی در

(1) - الخصال، شیخ صدوق: 481 / 2، حدیث 55؛ معانی الأخبار: 306 - 307؛ حیات القلوب: 3 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 104

مُرَّة و از وی در کلاب و از او در قُصَيِّ و از وی در عبد مناف و از عبد مناف در هاشم و از هاشم سید قریش در عبدالمطلب و از عبدالمطلب در عبدالله؛ که به فرموده خودش تمام پدران و مادرانی که در حسب و نسبش قرار داشتند موحد و خدا پرست و مؤمن و متقی و بعضی چون ابراهیم و اسماعیل و نوح از انبیای الهی بودند.

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّائِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ. «1»

گواهی می دهم که تو در صلب های بلند مرتبه و رحم های پاک، نوری بودی.

! که صلب شامخ و رحم مطهره با بی دینی و بت پرستی و انکار حق و حقیقت به هیچ عنوان نمی سازد و آنان که بعضی از پدران رسول الهی را به دور از دین و دینداری می دانند یا جاهل به حقایقند یا مغرض حقوق بگیر!

عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله

عمروالعلاء که مردی بذول و بزرگ و متشخص بود، پس از عبد مناف به سیادت خاندان قریش رسید و چون مهمان بسیار می پذیرفت و شتر بسیار به خاطر پذیرایی از مهمان نحر می کرد و با این ترتیب قهراً بر سفره مهمانی اش استخوان بسیار شکسته می شد به «هاشم» لقب یافت. و چون از این جهان به جهان دیگر رخت بر بست مقام سیادت قریش و حفظ خانه کعبه و سقایت حاج به رشیدترین فرزندان که به عبدالمطلب معروف شده بود رسید.

عبدالمطلب در میان قریش شخصیت و عنوان بسیار درخشان به دست آورد تا آن جا که با هیچ يك از گذشتگان خود طرف مقایسه و نسبت نبود.

(1) - الاقبال: 607؛ بحار الأنوار: 187/97، باب 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 105

افتخارات عبدالمطلب

«از افتخارات عبدالمطلب موارد زیر را می توان یاد کرد:

1- وصی و جانشین پدری همچون هاشم بود و می توانست مفاخر و مکارم او را در میان عرب حفظ کند، توانست مهمانخانه عمومی وی را نگاه بدارد و از مهمانان پدرش که به شمار نمی آمدند پذیرایی کند و حتی بر سنت سنیه پدرش به مرغان هوا و جانوران بیابان از سفره عام خویش بهره ها برساند.

عادت هاشم این بود که همه روزه شتری نحر می کرد و بر روی کوههای مکه می گذاشت تا وحش و طیور از این نعمت بهره مند شوند. عبدالمطلب هم این روش را تا زنده بود از دست نداد.

2- عبدالمطلب در نتیجه کند و کاوی که خود و پسر بزرگش حارث در مکه به عمل آورد، چاه زمزم را از نو باز یافت و آب سرشارش را پس از سال‌ها پنهانی آشکار ساخت تا مردم مکه و طوایفی که به خاطر زیارت کعبه از دور و نزدیک به مکه می‌آیند تشنه نمانند و طلاهایی را که در این کند و کاو به دست آورده بود همه را یکجا، به خانه کعبه هدیه کرد.

3- عبدالمطلب علاوه بر این همه مفاخر و مآثر، به خدمت پر افتخاری نایل آمد که نه تنها افتخارات درخشان خویش، شاید هر چه در جهان مباهات و فخریه است همه را تحت الشعاع قرار داد و آن مقام خدمت‌گزاری نسبت به سید البشر و الشفیع المشفع فی المحشر محمد بن عبدالله رسول الله صلی الله علیه و آله است.

فرزندش تازه عروسی کرده بود که به قصد تجارت از مکه روی به یثرب نهاد و در شهر یثرب در جوانی زندگانی را بدرود گفت.

در این هنگام همسر جوانش آمنه بنت وهب حامله بود و این حمل همان امانت مقدس بود و همان نور الهی که مقدر بود ظلمت‌کده جهان را روشن سازد.

آمنه آن عروس دور از شوهر و دور از مزار همسر، فرزندش را به دنیا آورد و مقام

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 106

پدیری و خدمت‌گزاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عهده عبدالمطلب که جد گرانمایه‌اش بود افتاد، عبدالمطلب تا زنده بود نواده نازنینش را همچون جان شیرین به آغوش داشت و به هنگام وفات هم جز نام محمد نامی به زبان نمی‌آورد و جز سفارش و وصیت در حق محمد صلی الله علیه و آله وصیتی به فرزندانش نکرد!!

4- مردم مکه خواه قریش و خواه ثقیف و هوازن و خواه بطون دیگر از اعراب، بیشتر بت پرست بودند، احیاناً در میانشان مسیحی و یهودی هم دیده می‌شد، تنها خاندان هاشم به ویژه عبدالمطلب بود که به دین ابراهیم خلیل می‌زیست، عقیده‌اش توحید و عبادتش اطاعت در راه پروردگار یکتا و یگانه بود و این خود افتخار عظیمی است؛ زیرا خدا پرستیدن در میان خداپرستان چیزی و خداپرستیدن در میان بت پرستان چیزی دیگر است. «1»

عبدالمطلب و حمله ابرهه

آری، از مناقب و مفاخر عبدالمطلب ایمان کامل او به پروردگار بزرگ بود تا آن جا که وی را در عداد اوصیا بر شمرده‌اند. داستان حمله ابرهه پادشاه حبشه با فیل به مکه، جهت ویران ساختن کعبه و بر خورد مؤمنانه عبدالمطلب با وی، شاهد صدق گفتار ماست.

عبدالمطلب بدون آن که از این حادثه کمترین هراسی به خود راه دهد و بی آن که در برابر عظمت و شوکت ظاهری ابرهه خود را ببازد و از او تقاضای بازگشت کند، تنها از او می‌خواهد که شتران به غارت رفته او را به وی باز گرداند و حفظ خانه خدا را به قدرت لایزال الهی احاله می‌کند. سرانجام مسأله همان طور که عبدالمطلب پیش بینی کرده بود از کار در آمده و ابرهه با سپاهیاناش به وسیله دسته‌ای از پرنده‌گان که لشکر الهی را تشکیل می‌دادند به عذاب دنیا گرفتار آمده و همگی به هلاکت

(1) - نخستین معصوم: 17.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 107

می‌رسند.

از سخنان اوست:

ظالم از دنیا نمی‌رود تا انتقام خود را پس دهد. از پس این سرا، سرای دیگری است که نیکوکار و بدکار جزای عمل خود را دریافت می‌دارند. اگر ظالم در این دنیا به عقوبت نرسد، در آخرت برای او مهیاست.

عرفای بزرگ در باب روح و عالم ارواح و مراتب آن می‌گویند:

«بدان که روح جوهری بسیط است، مکمل و محرک جسم است در مرتبه نبات بالطبع و در مرتبه حیوان بالاختیار و در مرتبه انسان بالعقل. به عبارتی دیگر روح، جوهری لطیف است و قابل تجزّی و تقسیم نیست و از عالم امر است، بلکه خود عالم امر است، جسم جوهر کثیف است و قابل تجزّی و تقسیم است و از عالم خلق است، بلکه خود عالم خلق است.

چون معنی روح را دانستی اکنون مراتب عالم ارواح را بدان:

چون خدای تعالی و تقدّس خواست که عالم ارواح را بیافریند به آن زنده نورانی نظر کرد، آن زنده بگداخت و به جوش آمد، از زنده و خلاصه آن زنده روح خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بیافرید و از زنده و خلاصه آن باقی ارواح اولوالعزم بیافرید و از زنده و خلاصه آن باقی ارواح رسل بیافرید و از زنده و خلاصه آن باقی ارواح انبیاء بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح اولیا بیافرید و از خلاصه آن باقی ارواح عارفان و از زنده و خلاصه آن باقی ارواح زهاد و از زنده و خلاصه آن باقی ارواح عبّاد بیافرید و از زنده و خلاصه آن باقی ارواح مؤمنان بیافرید و از زنده و خلاصه آن باقی ارواح بد دینان بیافرید و از آن پس ارواح کافران و از آن پس ارواح حیوانات و از آن پس ارواح نباتات بیافرید.»¹

(1) - زبده الحقایق: 50.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 108

محمّد آن که گفتش ایزد پاک	نبودی خلقت افلاك، لؤلّك
هنوز آدم درون آب و گل بود	كه او مبعوث حق از جان و دل بود
اگر چه چون بشر جلوه گر آمد	ملائك را سراسر رهبر آمد
به صورت چون بشر معنی ملك بود	نه بلكه علّت بود فلك بود
كسی كورا بشر دانست یا گفت	خطا كرد و خطا دید و خطا گفت

بشارات حق بر وجود محمّد صلی الله علیه و آله

خداوند مهربان به وسیله کتب آسمانی و انبیای بزرگوارش، ظهور حضرت ختمی مرتبت را به تمام امت‌ها بشارت داد.

نقل تمام آن بشارات بدون شك چند مجلّد می‌شود، بنای این کتاب بر این است که برای نشان دادن هر حقیقتی راه اختصار بییماید، از این جهت در این زمینه به آیاتی از قرآن و پاره‌ای از معارف اشاره می‌شود.

تقاضای ظهور محمد صلی الله علیه و آله

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پس از بنای کعبه که معنویترین بنا در آفرینش است درخواست‌هایی از حضرت ربّ الأرباب داشتند، از جمله آنها، ظهور جمال و جلال محمد صلی الله علیه و آله در حیات انسانی بود:

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ «1»

پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و [از آلودگی‌های ظاهری و

(1) - بقره (2): 129.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 109

باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی.

این درخواست آن قهرمان توحید و فرزندش در حقّ پیامبر بود؛ لذا از آن حضرت روایت می‌کنند که فرمود:

أَنَا دَعَوْتُ إِبْرَاهِيمَ. «1»

من دعای ابراهیم.

هدف از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله

«در آیه فوق پس از آن که ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را می‌کنند سه هدف برای بعثت او بیان می‌دارند:

نخست تلاوت آیات خدا بر مردم؛ این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه‌ها در پرتو آیات گیرا و جذّاب و کوبنده‌ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می‌کند.

«یتلو» از ماده تلاوت، در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می‌کند؛ بنابر این تلاوت منظم و پی در پی مقدمه‌ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی برای تعلیم و تربیت.

سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می‌شمرد، چرا که تا آگاهی حاصل نشود تربیت که مرحله سوم است صورت نمی‌گیرد.

تفاوت کتاب و حکمت ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است و اما حکمت علوم و دانش‌ها و اسرار و علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر تعلیم می‌شود.

(1) - بحار الأنوار: 62 / 38، باب 59؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 232 / 1؛ تفسیر المیزان: 396 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 110

سپس آخرین هدف را که مسأله تزکیه است بیان می‌دارد. تزکیه در لغت هم به معنی تمّو دادن و هم به معنی پاکسازی آمده است و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه‌های علمی و عملی به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر معرفی شده است.

این نکته قابل توجه است که علوم بشر محدود است و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان و از این گذشته نسبت به آنچه می‌داند گاهی نمی‌تواند دقیقاً امیدوار باشد چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است!

اینجاست که باید پیامبران با علوم راستین و خالی از هر گونه خطا که از مبدأ وحی گرفته‌اند به میان مردم بیایند، خطاهایشان را برطرف سازند، آنچه را که نمی‌دانند به آنها بیاموزند و آنچه را که می‌دانند به آنها اطمینان خاطر دهند.

موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یاد آوری است این است که نیمی از شخصیت ما را عقل و خرد تشکیل می‌دهد و نیمی را غرایز و امیال؛ به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به تعلیم داریم نیاز به تربیت هم داریم. هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرایز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند. لذا پیامبران هم معلّمند، هم مربّی، هم آموزش دهنده‌اند و هم پرورش دهنده. «1»

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه ج 2 110 پیامبر در تورات و انجیل ص : 110

پیامبر در تورات و انجیل

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» «2»

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی

(1) - تفسیر نمونه: 1/ 456، ذیل آیه 129 سوره بقره.

(2) - اعراف (7): 157.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 111

می‌کنند.

از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسم نبرده و با سه وصف رسول و نبی و امی یاد کرده و از این که دنباله‌اش فرموده:

الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ

به خوبی به دست می‌آید که آن جناب در تورات و انجیل هم به همین سه وصف معرفی شده بود.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ «1»

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شما، تورات را که! پیش از من بوده، تصدیق می کنم و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش «احمد» است، مژده می دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!

ببینید درباره آن انسان بی نظیری که خداوند به توسط کتب آسمانی و انبیای بزرگوارش، ظهورش را برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم بشارت می دهد، محرومان از فیوضات ربّانیّه و مهجوران از عقل و خرد، چه قضاوت احمقانه و نظر نابخردانه دارند!

گوهر یکدانه آفرینش

معلم والایی که گوهر یکدانه دریای آفرینش است، آموزگاری که دانشش از

(1) - صف (61): 6.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 112

ملائکه و جنّ و انس فروزتر است، پیامبری که مقام بزرگ نبوّت به او ختم شده، به نظر آنان ساحر و معجزات و بینات و آیاتش جادو و جادوگری است؛ وای که در برابر این گونه حیوانات انسان نما چه باید گفت؟! لعن خدا بر مردم ناآگاه و جاهل و قبیله ای که به عداوت و عمد بر حقّ و حقیقت می تازند.

آخر محمد صلی الله علیه و آله محمد بود، گزین مخلوق واحد احد و برترین پیک پیام آور خلاق صمد، دُرّ یگانه دریای خلقت و لؤلؤ شاهوار جاودانه بحر عظمت؛ آن که خدا بود و جز او نبود که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چون خواست انیسی طلبد، خلوت مقدّس خویش را که حبیب او باشد به دو معنی فعلی: هم او را محبوب باشد و هم «هو» را محبّ، محمد صلی الله علیه و آله را ایجاد فرمود و بدین هستی بخشی در مشهد قدس ربوبی با نظاره کمال محمد در مرتبه محبّی و در مقام محبوبی، صنع خویش را به آفرینش این آدم اعلی، آفرین نمود و به تمجید:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «1»

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

از آن یاد فرمود؛ آن که او مقصود خالق بود و دیگر هر چه هست به طفیل خلقت او موجود.

خداوند متعال به آفرینش او، خلق اوّل را به ساحت آخر در آورد و رسول نخستین اعظم را به جلوه نبی آخرین خاتم پیروید و پای پی خجسته آن حضرت اشرف اعلی را بر تخت ارشاد و هدایت والا نهاد که در خور او بود نه غیر او؛ و از او زبینه بود نه از جز او.

خدایش بی اندازه شرح صدر داد، بدین وجه که سینه بی کینه اش را برای دریافت نهایت معرفت که غیر را تاب تحمل آن نباشد و غایت طاعت نسبت به ذات اقدس

(1) - مؤمنون (23): 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 113

الهی - جلّ و علا - از آن حاصل آید گشایشی به سزا داد و انشراح فؤاد و توسّع قلبش به عطای بهره نهاد تا بتواند با بهره‌مندی از این پشتوانه نامحدود و بی کرانه، بار گران بار ختم رسالت را بر دوش جان گیرد؛ چون مبعوث گردد و دعوت او به پیاد شمع بصائر و جلاله قلب است که محفل افلاک و صفاقت آفرین به الهی است که در حضرت کرسول الهی اندر این منظومه و دایره هم انوار جمیع سلواری و تشریح بیداری و سوز شوق و قیام اکرم و توحید گماید نشان را حلال و کلاً بیان نموده و راه را هم گماید. ما محمد را که خاتم النبیین است و سید المرسلین صلی الله علیه و آله، از مایه معرفت در حدّ اعلا و از سرمایه طاعت به قدر اوفی مایه دار کرد و حضرتش را به خلوص و تقوا مخصوص گردانید و در مرکز دایره حفظ تمام و صیانت تامّ، معصوم آفرید و بدین گونه مبری از سوء قصد تسویلات شیطان رجیم برگزید.

بدین صورت که چون از شیر باز گرفته شد برترین ملک و بزرگترین فرشته خود را شبانه روز با آن آفتاب دل افروز و موحد مشرک سوز، قرین ساخت و بر وی موکل، تا حضرتش را با آن که بعون الله تعالی در باطن امر و در عالم عقل اصلاً

اساس مکرمت است و رأس فضیلت، در این سرای ظاهر به طریق مکارم و محاسن اخلاق و محامد صفات روانه سازد و در این راه روشن همراهی نماید!

و این کلام نه سخنی است که از خود می‌گوییم و این طریقه نه راهی است که به خود می‌پوییم، نصّ افادات وصیّ بی فاصله محمد مصطفی علی مرتضی - علیهما و آلهما صلوات الله الملك العلام - این نکته شریف را باز گو می‌کند و این مطلب

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 114

دقیق را گوشزد می‌نماید، آن جا که درخطبه قاصعه در این باره به صراحت می‌فرماید:

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ قَاطِمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْأَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ.

از وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را مأمور وی نمود تا شبانه روز او را در مسیر کرامت و محاسن اخلاق جهان سوق دهد.

نور محمد صلی الله علیه و آله

جهل را تاریکی ای است که جز روشنائی علم آن را نمی‌زداید و رذیلت را سیاهی است که جز رونق و روشنی فضیلت آن را محو نمی‌کند و شک و بدگمانی را ابرها و ظلمت‌هایی است که جز اشعه حقیقت و انوار یقین آنها را از میان بر نمی‌دارد و ستمگری و تجاوز را حجب و پرده‌هایی است که جز تشعشعات عدل آنها را نمی‌سوزاند و فراموش کردن خدا و در نتیجه آن فراموش کردن خود و نفع و ضرر و صلاح و فساد خود را شب تیره و تاریک و درازی است که جز سپیده دم، ایمان آن را نمی‌شکافد و پرده‌های سیاهش را جز روز روشن و شعاع دامنه دار و گسترده آن پاره پاره نمی‌کند.

محمد صلی الله علیه و آله نیز آن چنان نوری بود که شعاعش بر اقطار جهان بشریت، چون خورشید در وسط آسمان تابیدن گرفت و احگرهایی از این نور با دل‌ها عجین شد و به سرعت به عقول راه یافت و در اندیشه‌ها نفوذ کرد، تا افراد با ایمان را از تاریکی‌های حیرت و گمراهی و حماقت و سبک مغزی و تحبط رهایی بخشد.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 115

أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ «1»

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می‌برد. و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان‌گراند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند.

از این جهت افراد با ایمانی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیروی می‌کنند با این امتیاز مشخص شده‌اند که آنان، مردمان روشن و با نورانیّت می‌باشند که عالماند آن جا که دیگران جاهلند، کاملند آن جا که دیگران ناقصند، اهل اطمینان و یقینند آن جا که دیگران در اضطراب و شک و تردید به سر می‌برند، دادگرند آن جا که دیگران ستمگرند، حق خدا و حق خود را احیا می‌کنند آن جا که دیگران پروردگارشان را فراموش می‌کنند که در نتیجه خدا هم خود آنان را از یاد خودشان می‌برد.

و اینها بدان جهت است که آنان از روزی که اسلام آوردند از ظلمات جهل و رذیلت و شک و بدگمانی و تجاوز و ستمگری و گمراهی بیرون آمدند و در زیر انوار یک زندگی صحیح گام برداشتند. «2» أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا «3»

آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی‌ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟!

(1) - بقره (2): 257.

(2) - پیام نور: 6.

(3) - انعام (6): 122.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 116

تیتز بالا عنوانی است از صاحب کتاب پر قیمت و علمی «أنیس الأعلام» تألیف مرحوم حجة الإسلام محمد صادق فخر الإسلام که سال‌ها از مهم‌ترین قسّیسین «1» مسیحی بوده و در يك برخورد نورانی به شرف مکتب سعادتبخش اسلام مشرّف شد و در صراط مستقیم الهی قرار گرفت و در این راه صدمات فراوانی را تحمّل نمود.

آن مرد بزرگ پس از آن عنوان و تیتز می‌نویسد:

«مؤلف این کتاب أبا عن جدّ از عظمای قسّیسین نصاری بود و ولادتش در کلیسای ارومیّه واقع گردیده است و در نزد عظمای قسّیسین و علما و معلّمان نصاری در ایّام جاهلیّت تحصیل نموده از آن جمله:

رآبی یوحناى کبیر و قسّیس یوحناى جان و رآبی عاز و غیر ایشان از معلّمان و معلّمت فرقه پروتستنت و ازمعلّمین فرقه کاتلک رآبی تالو و قسّیس کورکز و غیر ایشان از معلّمین و معلّمت و تارکات الدّنیّا که در سنّ دوازده سالگی از تحصیل علم تورات و انجیل و سایر علوم نصرانیّت فارغ التحصیل و علماً به مرتبه قسّیسیّت رسیده و در اواخر ایّام تحصیل بعد از دوازده سالگی خواستم عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصاری را تحصیل نموده باشم، بعد از تحسّس بسیار و زحمات فوق‌العاده و ضرب در بلدان، خدمت یکی از قسّیسین عظام بلکه مطران والامقام از فرقه کاتلک رسیده که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بودند و اشتهاى تمام در مراتب علم و زهد و تقوا در میان اهل ملّت خود داشت و فرقه کاتلک از دور و نزدیک از ملوک و سلاطین و اعیان و اشراف و رعیت، سؤالات دینیّه خود را از قسّیس مزبور می‌نمودند و به مصاحبت سؤالات هدایای نفیسه بسیار ارزنده از نقد

(1) - قسّیسین: کشیشان و روحانیون و مبلغان آیین مسیحیت.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 2، ص: 117

و جنس از برای قسّیس مذکور ارسال می‌داشتند، میل و رغبت می‌نمودند در تبرّک از او و قبول او هدایای ایشان را و از این جهت تشرّف می‌نمودند و من اصول و عقاید ملل و مذاهب مختلفه نصرانیّت و احکام فروع ایشان را از محضر او استفاده می‌نمودم، و غیر از حقیر تلامذه کثیره دیگر نیز داشت.

هر روز در مجلس درس او قریب به چهارصد و یا پانصد نفر حضور بهم می‌رسانیدند و از دختران کلیسا که تارکات الدنیا بودند و نذر عدم تزویج نموده بودند و در کلیسا معتکف بودند، جمعیت کثیری در مجلس درس ازدحام می‌نمودند و اینها را به اصطلاح نصارای «رتانتا» می‌گویند.

ولکن از میان جمیع تلامذه، با این حقیر الفت و محبت مخصوصی داشتند و مفاتیح مسکن و خزاین مآكل و مشرب خود را به حقیر سپرده بودند و استثنا نکرده بود مگر يك مفتاح خانه کوچکی را که به منزله صندوق خانه بود و حقیر خیال می‌نمودم که آن جا خزانه اموال قسّیس است و از این جهت با خود می‌گفتم قسّیس از اهل دنیا است و پیش خود می‌گفتم:

تَرَكْ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا.

دنیا را ترك کرد به خاطر دنیا.

محمد صلی الله علیه و آله در اناجیل اربعه

و اظهار زهدش به جهت تحصیل زخاریف دنیا است. پس مدّتی در ملازمت قسّیس به نحو مذکور مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصاری بودم تا این که سنّ حقیر به هفده و هجده رسید. در این بین روزی قسّیس را عارضه رو داد مریض شده و از مجلس درس تخلّف نمود، به حقیر گفت: ای فرزند روحانی! تلامذه را بگوی که من امروز حالت تدریس ندارم.

حقیر از نزد قسّیس بیرون آمدم و دیدم تلامذه مذاکره مسائل علوم می‌نمایند،

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 118

بالمآل صحبت ایشان منتهی شد به معنی لفظ: «فارقلیطا» در سریانی «پیرکلوطوس» در یونانی که یوحنا صاحب انجیل چهارم، آمدن او را در باب 14 و 15 و 16 از جانب عیسی علیه السلام نقل نموده است که آن جناب فرمودند: بعد از من «فارقلیطا» خواهد آمد.

متن آیه انجیل یوحنا به زبان اصلی چنین است:

اِنَّ هُمْزِ مِلَى عَمُوخُوْنَ كَتْ لِكِسْكَوْ خُوْنَ يُوْنَ اَيْنَ هُوَ پارَقْلِيْطَاوُ و خَارِ قُدْسَ هَوْبِتَ شَارِ رَبِّيْ شَمِّيْ هَوْبِتَ قَلْبِ لَوْخُوْنَ كُلِّ مِندى و هَوْبِتَ مَتَخِر و خون كل مِندى دِمرونِ الْوُخُوْنَ. «1»

این حرف‌ها را با شما گفته‌ام وقتی که با شما بودم، لیکن فارقلیطای روح حق نصیحت کننده است و شما را به سوی حق می‌خواند که پدر، او را به اسم من می‌فرستد «مرا تصدیق می‌کند» و هر چیز را به شما یاد خواهد داد و هر آنچه را گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد.

پس گفتگوی ایشان در این باب، بزرگ و جدال ایشان به طول انجامید، صداها بلند و خشن شد و هر کسی در این باب رأی علیحده داشت و بدون تحصیل فایده از این مسأله منصرف گردیده و متفرق گشتند.

پس حقیر نیز نزد قسّیس مراجعت نمودم، قسّیس گفت: ای فرزند روحانی! امروز در غیبت من چه مباحثه و گفتگو می‌داشتند؟ حقیر اختلاف قوم را در معنی لفظ «فارقلیطا» از برای او تقریر و بیان نمودم و اقوال هر يك از تلامذه را در این باب شرح دادم، از من پرسید که قول شما در این باب چه بود؟ حقیر گفتم: مختار فلان مفسّر و قاضی را اختیار کردم، قسّیس گفت: تقصیر نکرده‌ای لکن حقّ واقع خلاف همه این اقوال است؛ زیرا که معنی و تفسیر این اسم شریف را در این زمان به نحو

(1) - انجیل یوحنا: 25- 27، باب 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 119

حقیقت نمی‌دانند مگر راسخان در علم، از آنها نیز اندك.

پس حقیر خود را به قدم‌های شیخ مدرّس انداخته و گفتم: ای پدر روحانی! تو از همه کس بهتر می‌دانی که این حقیر از بدایت عمر تا کنون در تحصیل علم کمال انقطاع (امید) و سعی را دارم و کمال تعصّب و تدبّین را در نصرانیّت دارم، به جز در اوقات صلاة و وعظ، تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم، پس چه می‌شود اگر شما احسانی نمایید و معنی این اسم شریف را بیان فرمایید؟!

شیخ مدرّس به شدّت گریست بعد گفت: ای فرزند روحانی! واللّٰه تو اعزّ ناسی در نزد من و من هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم، اگر چه در تحصیل معنی این اسم شریف، فایده بزرگی است و لیکن به مجرّد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح، من و تو را خواهند کشت! مگر این که عهد نمایی در حال حیات و ممات من این معنی را اظهار نکنی، یعنی اسم

! مرا نبری؛ زیرا که موجب صدمه کلی است در حال حیات از برای من و بعد از ممات از برای اقارب و تابعان من، و دور نیست که اگر بدانند این معنی از من بروز کرده است قبر مرا بشکافند مرا آتش بزنند!

پس این حقیر قسم یاد نمودم که واللّٰه العلیّ العظیم، به خدای قاهر، غالب، مهلك، مدرك، منتقم و به حقّ انجیل و عیسی و مریم و به حقّ تمامی انبیا و صلحا و به حقّ جمیع کتاب‌های مُنزله از جانب خدا و به حقّ قدّیسین و قدّیسات، من هرگز افشای راز شما را نخواهم کرد، نه در حال حیات و نه بعد از ممات. پس از اطمینان گفت:

ای فرزند روحانی! این اسم از اسمای مبارکه پیغمبر مسلمین می‌باشد یعنی به معنی احمد و محمد است. پس مفتاح آن خانه کوچک سابق الذّکر را به من داد و گفت: درِ فلان صندوق را باز کن، فلان و فلان کتاب رانزد من بیاور. حقیر چنین کردم و کتاب‌ها را نزد ایشان آوردم، این دو کتاب به خطّ یونانی و سریانی قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت با قلم بر پوست نوشته شده بود و در دو کتاب مذکور لفظ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 120

«فارقلیطا» را به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و آله ترجمه نموده بودند!

بعد گفت: ای فرزند روحانی! بدانکه علما و مفسّران و مترجمان مسیحیه قبل از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختلافی نداشتند که به معنی احمد و محمد صلی الله علیه و آله است.

بعد از ظهور آن جناب قسّیسین و خلفا تمامی تفاسیر و کتب لغت و ترجمه‌ها را از برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال و جلب منفعت دنیویّه و عناد و حسد و سایر اغراض نفسانیّه تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این اسم شریف اختراع نمودند که آن معنی اصلاً و قطعاً مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست!

از سبک و ترتیب آیاتی که در این انجیل موجود حالیه است این معنی در کمال سهولت و آسانی معلوم می‌گردد که وکالت و شفاعت و تعزّی و تسلّی، منظور صاحب انجیل شریف نبوده و روح نازل در یوم الدّار «1» نیز منظور نبوده؛ زیرا که جناب عیسی آمدن «فارقلیطا» را مشروط و مقید می‌نمایند به رفتن خود و می‌فرماید:

تا من نروم «فارقلیطا» نخواهد آمد. «2» زیرا که اجتماع دو نبیّ مستقلّ صاحب شریعت عامّه در زمان واحد جایز نیست به خلاف روح نازل در یوم الدّار که مقصود از آن روح القدس است که او با بودن جناب عیسی علیه السلام و حواریّون از برای آن جناب و حواریّون نازل شده بود.

مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اول را «انجیل متی» در باب سوم از انجیل خود که می گوید:

همان که عیسی علیه السلام بعد از تعمید یافتن از یحیای تعمید دهنده از نهر اردن بیرون

(1) - مقصود از آن: روز پنطیکاست، معروف است که به عقیده مسیحیان در آن روز روح القدس به شدت هر چه تمامتر به مانند وزش بادی به حواریون نازل شده و فارقلیطای موعود را هم به همان روز تفسیر کرده اند (اعمال رسولان: باب 2، 1-12).

(2) - انجیل یوحنا: 7، باب 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 121

آمد، روح القدس در صورت کبوتر بر آن جناب نازل شد. «1» و همچنین با بودن خود جناب عیسی علیه السلام، روح از برای دوازده شاگرد نازل شده بود چنانچه صاحب انجیل اول در باب دهم از انجیل خود تصریح نموده است:

جناب عیسی در هنگامی که دوازده شاگرد را به بلاد اسرائیلیه می فرستاد ایشان را بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مرضی و ربخی قوت داد.

مقصود از این قوه، قوه روحانی است نه قوه جسمانی؛ زیرا که از قوه جسمانی این کارها صورت نمی بندد و قوه روحانی عبارت از تأیید روح القدس است.

و در آیه بیستم از باب مذکور جناب عیسی علیه السلام خطاب به دوازده شاگرد می فرماید:

زیرا گوینده شما نیستند بلکه روح پدر شما در شما گویاست. و مقصود از روح پدر شما همان روح القدس است.

و همچنین صاحب انجیل سیم تصریح می نماید در باب نهم از انجیل خود، پس دوازده شاگرد خود را طلبیده به ایشان قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.

و همچنین در باب دهم صاحب انجیل سیم گوید: (در باره آن هفتاد شاگردی که جناب عیسی علیه السلام آنها را جفت جفت فرستاد) ایشان موید به روح القدس بودند.

و در آیه هفده می‌فرماید: آن هفتاد نفر با حرّمی برگشتند و گفتند: ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می‌کنند.

پس نزول روح مشروط به رفتن مسیح نبود، اگر منظور و مقصود از «فارقلیطا» روح القدس بود این کلام از جناب مسیح غلط و فضول و لغو خواهد بود، شأن مرد حکیم نیست که به کلام لغو و فضول تکلم نماید تا چه رسد به نبی صاحب الشأن و رفیع المنزله مانند جناب عیسی علیه السلام، پس منظور و مقصودی از لفظ «فارقلیطا»

(1) - انجیل متی: 16، باب 3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 122

نیست مگر احمد و محمد. معنی این لفظ نیز همین است و بس.

حقیر گفتم: شما در باب نصاری چه می‌گویید؟ گفت: ای فرزند روحانی! دین نصاری منسوخ است به سبب ظهور شرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و این لفظ را سه مرتبه تکرار نمود!!

من گفتم: در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدّی الی الله کدام است؟

ای والله، ای والله!! گفت: طریقه نجات و صراط مستقیم الی الله منحصر است در متابعت محمد صلی الله علیه و آله.

گفتم: آیا متابعین آن جناب از اهل نجاتند؟ گفت: ای والله،

پس گفتم: مانع شما از دخول در دین اسلام و متابعت سیّد الأنام چیست؟ و حال آن که شما فضیلت دین اسلام را

می‌دانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت را طریقه النجاة و صراط المستقیم المؤدّی الی الله می‌خوانید؟

گفت: ای فرزند روحانی! من بر حقیقت دین اسلام و فضیلت آن برخوردار نگردیدم مگر بعد از کبر سن و اواخر عمر و دریاظن من مسلمانم و لیکن به حسب ظاهر این ریاست و بزرگی را نمی‌توانم ترك نمایم، عزّت و اقتدار مرا در میان نصاری می‌بینی، اگر فی‌الجمله میلی از من به دین اسلام بفهمند مرا خواهند کشت و بر فرض این که از دست ایشان نجات یافتم، سلاطین مسیحیه مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست به عنوان این که خزاین کلیسا در دست من است و در آنها

خیانتی کرده‌ام و یا چیزی از آنها برده‌ام و خورده‌ام و بخشیده‌ام، مشکل می‌دانم که سلاطین و بزرگان اسلام از من نگهداری کنند و بعد از همه اینها، فرضاً رفتم میان اهل اسلام و گفتم من مسلمانم، خواهند گفت: خوشا به حالت، جان

!خود را از آتش جهنم نجات داده‌ای بر ما منت مگذار؛ زیرا که به دخول در دین حق و مذهب هدی خود را از عذاب خلاص نموده‌ای

ای فرزند روحانی! از برای من نان و آب نخواهد بود، پس این پیرمرد در میان مسلمانان که عالم به لغت ایشان نیز نیست در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 123

فلاکت و بدگذرانی عیش خواهم نمود و حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان خواهم مرد و در خرابه‌ها و ویرانه‌ها رخت از دنیا خواهم برد. «1» من می‌ترسم که طاقت شداید و مصایب دنیا را نداشته باشم، آن وقت نه دنیا دارم و نه آخرت و من بحمدالله در باطن از متابعان محمد صلی الله علیه و آله می‌باشم.

پس شیخ مدرّس گریه کردند و حقیر هم گریستم، بعد از گریه بسیار گفتم:

ای پدر روحانی! آیا مرا امر می‌کنی که داخل اسلام بشوم؟

گفت: اگر آخرت و نجات می‌خواهی البته باید دین حق را قبول نمایی و چون جوانی، دور نیست که خدا اسباب دنیویّه را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمیری و من همیشه تو را دعا می‌کنم، در روز قیامت شاهد من باشی که من در باطن مسلمان و از تابعان خیر الانامم و اغلب قسّیسین در باطن حالت مرا دارند، مانند من بدبخت نمی‌توانند دست از ریاست دنیویّه بردارند و الا هیچ شكّ و شبهه‌ای نیست در این که امروز در روی زمین دین اسلام دین خداست.

چون این حقیر دو کتاب سابق الذکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرّس شنیدم، نور هدایت و محبّت حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله به طوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و مافیها در نظر من مانند جیفه مردار گردید، محبّت ریاست پنج روزه دنیا و اقارب و وطن پا پیچم نشد، از همه قطع نظر نموده همان ساعت شیخ مدرّس را وداع کرده، به التماس شیخ مدرّس مبلغی هدیه به من بخشیدند که مخارج سفر من باشد، مبلغ مزبور را از شیخ قبول کرده عازم سفر آخرت گردیدم.

(1) - اسلام دین محبّت و عشق و آیین تقوا و تعاون و مکتب صفا و سلامت و مدرسه وفا و عشق است، اگر پیر مرد

به آیین حق گرویده بود با کمال اشتیاق از او پذیرایی و نگهداری می‌شد و مردم مؤمن حرمت او را تا لحظه آخر عمرش نگاه می‌داشتند. آنچه را به فخر الإسلام گفته برخاسته از ترس و ناشی از سوء ظن و معلول ریاست پرستی او بود.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 124

چیزی همراه نیاوردم مگر دو سه جلد کتاب، هر چه داشتم از کتابخانه و غیره همه را ترك نموده بعد از زحمات بسیار نیمه شبی وارد بلده ارومیه شدم، در همان شب رفتم درب خانه حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور، بعد از این که مستحضر شدند که مسلمان آمده‌ام از ملاقات حقیر خیلی مسرور و خوشحال گردیدند و از حضور ایشان خواهش نمودم که کلمه طیبیه و ضروریات دین اسلام را به من القا و تعلیم نمایند و همه را به حقیر القا و تعلیم نمودند و به خطّ سریانی نوشتم که فراموشم نشود و هم مستدعی شدم که اسلام مرا به کسی اظهار نمایند که مبدا اقارب و مسیحیین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا این که وسواس نمایند، بعد شبانه به حمام رفته غسل توبه از شرك و کفر نمودم، بعد از بیرون آمدن از حمام مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری نموده ظاهراً و باطناً داخل دین حق گردیدم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ «1»

[و همه ستایش‌ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت‌ها] هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد هدایت نمی‌یافتیم،

حکایاتی دیگر از فخر الاسلام

[خدا را به صد هزار زبان تشکر می‌نمایم که در کفر غمردم و مشرک و مثلث از دنیا نرفتم. و بعد از شفا از مرض ختان، مشغول قرآن خواندن و تحصیل علوم اهل اسلام گردیده و بعد به قصد تکمیل علوم و زیارت، عازم عتبات عالیات گردیدم، پس از زیارت و تکمیل تحصیل در خدمت اساتید گرامی مدّتی عمر خود را در تعلّم و زیارت گذرانیدم و خدا را به عبادت حق در آن امکنه شریفه عبادت نمودم.

سوانحی که در ایام توقّف در کربلای معلّی و نجف اشرف و کاظمین و سرّمن

(1) - اعراف (7): 43.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 125

رأی از برای این حقیر اتفاق افتاد گفتنی و نوشتنی نیست.

از جمله روز غدیر خم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، عالم ارواح و برزخ و آخرت در روز روشن از برای حقیر منکشف شد، ارواح مقدسین و صلحاء از برای حقیر مجسم شدند که تفصیلش نوشتنی نیست و مکرر حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله حضرت صادق علیه السلام و سایر ائمه طاهرين عليهم السلام را در عالم رؤیا دیدم و از ارواح مقدسه ایشان استفاده و استفاضه نمودم.

از آن جمله بیست و شش مسأله در اصول و فروع از برای این حقیر مشکل شده بود و علما در این مسائل بیاناتی نمی فرمودند که قلب حقیر ساکت شود و از اضطراب بیرون بیاید، کشف آنها را از خدا خواستم و متوسل به باطن حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله گردیدم تا این که شبی از شبها حضرت رسول صلی الله علیه و آله با حضرت صادق علیه السلام به خواب من آمدند و کشف آن مسائل را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله استدعا نمودم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای فرزند! شما جواب بگویید!

پس آن جناب مسائل را از برای حقیر کشف فرمودند و حقیقت مذهب اثنا عشریه از برای این حقیر ثابت و محقق گردید. «1»

ای گهر تاج فرستادگان

تاج ده گوهر آزادگان

آدم و نوحی، نه، به از هر دوی

مُرسله يك گره از هر دوی

آدم از آن دانه که شد هیضه دار

توبه شدش گلشکر خوشگوار

توبه دل در چمنش بوی توست

گلشکرش خاک سر کوی توست

نوح که لب تشنه به حیوان رسید

چشمه غلط کرد و به طوفان رسید

مهد براهیم چو رای اوفتاد

نیم ره آمد دو سه جای اوفتاد

(1) - أنیس الأعلام: 1/ 6 - 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 126

چون دل داوود نفس تنگ داشت

در خور این زیر بم آهنگ داشت

داشت سلیمان ادب خود نگاه

مملکت آلوده نجست این کلاه

یوسف از آن چاه عیانی ندید

جز رسن و دَلُو نشانی ندید

خضر عنان زین سفر خشك یافت

دامن خود تر شده چشمه یافت

موسی از این جام هُی دید دست

شیشه به گُهِ پایه اُرنی شکست

عزم مسیحا نه به این دانه بود

کو ز درون تهمتی خانه بود

خاك تو خود روضه جان من است

روضه تو جان جهان من است

خاك تو در چشم نظامی کشم

غاشیه بر دوش غلامی کشم

بر سر آن روضه چون جان پاك

خیزم و چون باد و نشینم چو خاك

(نظامی)

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله با ازدواج خود فصل جدیدی از زندگی به روی خود گشود و شبستان حیات را با داشتن همسری چون آمنه روشن ساخت و پس از چندی برای تجارت، راه شام را همراه کاروانی که از مکه حرکت می کرد پیش گرفت.

زنگ حرکت نواخته شد و کاروان به راه افتاد و صدها دل را نیز همراه خود برد.

در این وقت آمنه دوران حاملگی را طی می نمود. پس از چند ماه طلائع کاروان آشکار گشت، عده ای به منظور استقبال از خویشان و کسان خود تا بیرون شهر رفتند، پدر پیر عبدالله در انتظار پسر است، دیدگان کنجکاو عروسش نیز عبدالله را در میان کاروان جستجو می کرد، متأسفانه اثری از او در میان نبود و پس از تحقیق مطلع شدند که عبدالله موقع مراجعت در یثرب مریض شده و برای رفع خستگی و استراحت در بین خویشان خود توقف کرده است. استماع این خبر آثار اندوه و تأثر در پیشانی او پدید آورده و پرده هایی از اشک در چشمان او به وجود آمد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 127

عبدالمطلب، بزرگترین فرزند خود حارث را مأمور کرد که به یثرب برود و عبدالله را همراه خود بیاورد، وقتی وی وارد مدینه شد اطلاع یافت که عبدالله يك ماه پس از حرکت کاروان با همان بیماری، چشم از جهان بر بسته است. حارث پس از مراجعت جریان را به عرض عبدالمطلب رساند و همسر عزیزش را نیز از سرگذشت شوهرش مطلع ساخت. آنچه از عبدالله باقی مانده فقط پنج شتر و تعدادی گوسپند و يك کنیز به نام امّ اَیْمَن بود که بعدها پرستار پیغمبر صلی الله علیه و آله شد. «1» با ارتحال عبدالله، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که پدر جان های آگاه و دل های حق پناه بود پیش از آن که از مادر متولد گردد از پدر یتیم ماند، یتیم ماند تا از حال بی پدران عملاً آگاهی یابد و در آینده به غمگساری یتیمان همت گمارد؛ یتیم ماند تا رحمت خدا را بیشتر در یابد و عنایت حق تعالی را بر وجهی کامل تر ادراک نماید؛ یتیم ماند تا با محرومیت از دامن عاطفت پدر در کنف مرحمت پروردگار موجودیتی را که باید بیابد و بسان درّ یتیم این گوهر گران بهای گنجینه آفرینش هر وقت و در هر حال دست رحمت خدا را تو گویی احساس کند و این لؤلؤ شاهوار خلقت بی واسطه از سرچشمه قدرت فیض فضیلت یابد و در فضای ملکوت اعلی که از آن اوست بال همت گشاید، با استفاضه از حق رحمت باز یابد و به جمیع ما سوی الله افاضه فرماید.

عبداللّٰه رفت و همسرش را تنها گذاشت هر چند تنهای تنها هم نبود که کودکی در جوف خویش داشت، کودکی که به یمن احسان خدا هر روز بزرگ و بزرگتر می شد و به حوزه ولادت نزدیک و نزدیکتر می گشت.

از سوی دیگر آمنه، آن دُرّ صدف عَقّت و عصمت و وقار و ایمان و صبر و استقامت و صفا و وفا تنها نبود که خدا با او بود، خدای محمد صلی الله علیه و آله او را وانگذاشته بود، خدای عالم او را ترك نگفته بود، چه، خدا را با کودک آمنه کارها بود و هدایت

(1) - فروغ ابدیت: 118.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 128

عالمیان به ارشاد و عنایت او وابسته بود. از این رهگذر بود که آن بانوی بزرگوار هر چند در آن اوقات سوگوار در گذشت شوهر محبوب و عالی مقدار خویش بود ولی باطن جاننش را نشأه نشاطی بسیط در بر گرفته و حاقّ روحش را زلال لذّتی عمیق سیراب کرده بود، چرا؟ زیرا که به گوش جان آگاه در باره این طفل که در اندرون خویش محفوظ داشت بشارتها می شنید و مژده ها می یافت، مگر نه صریح قرآن است که خداوند به مادر موسی وحی فرمود: تا او را به صندوقی نهد به آب افکند و در سینه امواج به دست رحمت الهی باز سپارد؟!

آری، خدا بود که بدین الهام تامّ، جان عزیز کلیم خویش موسی علیه السلام را حراست نمود. چه افتاده که این در، بر مادر موسی گشاده و بر والده معظّمه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که نقد جان موسی و عیسی و دیگر انبیا و اوصیا وابسته پای همت اوست، فرو بسته باشد؟ آخر چرا؟

و چنین بود که باب این فتوح بر او مفتوح بود و گشایش یافته نه مسدود و فرو بسته.

مادر پاکدامن نبی خاتم صلی الله علیه و آله به الهام ربّ العالمین به جان، مژده ها دریافت می داشت که هان به هوش باش! این بار گران بار که تو در درون خویش بر پشت جان هوار داری سیّد این امت است و چراغ این ملت، سالار عالم است و مرشد بنی آدم.

ای بانوی مصیبت رسیده و رنجیده، دل فارغ دار که به یاری پروردگار جای سوخته ات سبز است و سلف رفته ات را والا خَلَفی که خلیفه حقّ است و بشیر و نذیر آدمیان و عالمیان به طور مطلق.

او را از شرّ باطلی به خدای صمد و آگذار و درکار او اندیشه روا مدار که رحمت الهی به دو دست قدرت نامتناهی نگهبان اوست.

آمنه علیها السلام بانگ‌ها می‌شنید و جلوه‌ها می‌دید، محفوف به نور بود و مسرور و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 129

شکور، دوران حمل به کمال می‌رسید و نوباوه افضال آفریدگار به مآل حال؛ جان طاهر احمدی پای در رکاب ظهور داشت و جهان دست بر فترک سرور، ضلالت در فضای محو در حال رفتن بود و محمد صلی الله علیه و آله به یمن اثبات حق در کار آمدن.

نداها را آغاز بود و گویی انجामी نبود که سر انجام خیر استغراق در الهامات خداوند خیرات و حسنات است.

او را نیز آغاز خیر و انجام خیر و ابتدا محمود و انتها مسعود بود که اگر نبود دست قلمزن تقدیر اعلا، آن عالی گهر والا را، مادر ستوده خصال محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مقرر نمی‌داشت و این موهبت عظمی را خاصّ او نمی‌خواست. «1»

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام ابن هشام

ابن هشام در «سیره نبویه» می‌گوید:

آمنه دختر وهب، مادر رسول خدا می‌گفت: چون به رسول خدا باردار شدم به من گفته شد: همانا تو به سرور این امت باردار شده‌ای، پس هر گاه تولّد یافت بگو:

اعیذُ بِالْوَحِدِ مِنْ شَرِّ كُلِّ حَاسِدٍ. «2»

او را از شرّ هر حاسدی به خدای یکتا پناه می‌دهم.

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام مجلسی

«عَلَّامَه مجلسی در کتاب «مرآت العقول» می گوید:

شیعه امامیه بر ایمان ابوطالب و آمنه دختر وهب و عبدالله بن عبدالمطلب اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آدم علیه السلام اجماع دارند.

آمنه بنت وهب آن مجسمه عفت و تقوا و وقار و فضیلت می فرماید:

(1) - طلعت حق: 9.

(2) - السيرة النبوية، ابن هشام: 1/ 135؛ الکافی: 8/ 301، حدیث 459.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 130

به هنگامی که نطفه او از عبدالله به من منتقل شد نوری از او ساطع گردید که آسمانها و زمین را روشن نمود.

سالها بود که عرب به بلای قحط گرفتار بودند، بعد از انتقال آن نور به آمنه، باران بارید و مردم در فراوانی نعمت شدند تا جایی که آن سال را **سنه فتح** نام نهادند.

سال ولادت آن مایه الهی و سرمایه ربّانی و جلوه حقّ و حقیقت، معروف به **عام الفیل** است، سالی که ابرهه با پیلان بسیار برای خراب کردن خانه کعبه آمد و خود و لشگرش به حجاره سجّیل معذب شدند. «1»

ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان مادر گرامیش

ولادت آن حضرت نزدیک طلوع صبح جمعه هفدهم ربیع الأوّل بود. چه نیکوست که واقعه ولادت را از زبان پاک مادرش حضرت آمنه بشنوید:

آن عقیقه با فضیلت می فرماید:

چند روزی بر من گذشت که ناراحت بودم، می دانستم که پا به ماه هستم، نگران نبودم، در آن شب از غروب هنگام درد من افزون شد و من تك و تنها در اطاق خود به پشت افتاده بودم، به شوهر جوانم رگم عبدالله و به تنهایی و غربت خودم که دور از سرزمین یشرب در بطحا افتاده ام فکر می کردم، شاید آهسته آهسته اشك هم می ریختم و معهدا خیال داشتم برخیزم دختران عبدالمطلب را به کنار بستم بخوانم، اما هنوز این خیال به صورت تصمیمی در نیامده بود، از کجا که این درد، درد حیاض باشد.

ناگهان به گوشم آوایی رسید که بسیار به دلم خوش آمد، صدای چند زن را شنیدم که بر بالینم نشسته اند و با هم صحبت می کنند، درباره من صحبت می کردند.

(1) - مرآت العقول: 233/5.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 131

از صدای آرام و دلپذیرشان آن قدر خوشم آمد که تقریباً درد خود را فراموش کردم.

سرم را از زمین برداشتم که بینم زنانی که در کنارم نشسته اند کجایی هستند، از کجا آمده اند، با من چه آشنایی دارند؟

به، چقدر زیبا! چقدر خوشپوش و خوشبو و پاکیزه! مثل این که به دور سیمایشان لمعان نور می چرخد.

گمان کردم از سیدات قریش و خواتین مکه هستند، حیرتم این بود که چگونه بی خبر به اتاق من آمده اند و آن کس که از حال من خبرشان کرده کیست؟

به رسم عرب ها که در برابر عزیزترین دوستانشان قربان و صدقه می روند با لحنی گرم و گیرنده گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، از کجا آمده اید؟ چه کسانی هستید؟

آن زن که سمت راست من نشسته بود گفت: من مریم مادر مسیح و دختر عمرانم.

دومی خودش را اینطور معرفی کرد: من آسیه همسر خداپرست فرعون هستم.

دو زن دیگر هم دو فرشته بهشتی بودند که به خانه من آمده بودند. دستی که از بال پرستو نرم تر بود به پهلویم کشیده شد، دردم آرام گرفت، اما ابهامی همچون هوای مه گرفته صبحگاهان بهاری به فضای اطاق افتاد که دیگر نه چیزی می دیدم و

نه آوایی می شنیدم. این حالت بیش از چند لحظه دوام نیافت که آهسته آهسته آن ابهام محو شد و جای خود را به نوری روحانی بخشید.

در روشنائی این نور ملکوتی پسر را بردامم یافتم که پیشانی عبودیت بر زمین گذاشته بود و نجوایی نامفهوم گوشم را نوازش می داد، با این که نه گوینده را می دیدم و نه از نجوایش مطلبی در می یافتم، باز هم خوشحال بودم.

سه موجود سپید پوش، پسر را از دامانم برداشته بودند، نمی دانستم این سه نفر کیستند، از خاندان هاشم نبودند، عرب هم نبودند، شاید آدمیزاده هم نبودند، اما

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 132

من نمی ترسیدم و در عین حال قدرتی که دستم را پیش برد و كودك تازه به دنیا آمده ام را از دستشان بگیرد در وجود من نبود.

این سه نفر با خودشان طشت و آفتابه آورده بودند، طاقه حریری هم که از ابر سفیدتر و لطیف تر بود در کنارشان دیدم. پسر را با آبی که در آفتابه می درخشید توی آن طشت شست و شو دادند و بعد در میان دوشانه اش مَهر زدند و بعد لای آن حریر سفیدش پیچیدند و برداشتند و با خود به آسمان ها بردند.

تا چند لحظه زبانم بند آمده بود، ناگهان زبانم باز شد و گلویم باز شد و فریاد کشیدم: اُمّ عثمان! اُمّ عثمان!

خواستم بگویم که نگذارند فرزندم را ببرند، ولی در همین هنگام چشمم به آغوش خودم افتاده، ای خدا، این پسر من است که در آغوشم آرمیده است! «1»

حوادث عجیب و غریب زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که:

ابلیس به هفت آسمان بالا می رفت و گوش می داد و اخبار سماویّه را می شنید، پس چون حضرت عیسی علیه السلام متولّد شد او را از سه آسمان منع کردند و تا چهار آسمان بالا می رفت و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولّد شد او را از همه آسمان ها منع کردند و شیاطین را به تیره های شهاب از ابواب سماوات به وقت ولادت آن گوهر یکدانه صدف خلقت.

قریش گفتند: می باید وقت گذشتن دنیا و آمدن قیامت باشد که ما می شنیدیم که اهل کتاب ذکر می کردند.

پس عمرو بن امیّه که داناترین اهل جاهلیّت بود گفت: نظر کنید اگر ستاره های معروف که به آنها مردم هدایت می یابند و زمان های زمستان و تابستان را

(1) - نخستین معصوم: 30.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 133

می شناسند، اگر یکی از آنها بیفتد بدانید وقت آن است که جمیع خلائق هلاک شوند و اگر آنها به حال خودند و ستاره های دیگر ظاهر می شود پس امر غریب می باید حادث شود.

صبح آن روز که آن حضرت متولّد شد هر بتی که در هر جای عالم بود بر رو افتاد، ایوان کسری بلرزد و چهارده کنگره آن افتاد و دریاچه ساوه که سال ها آن را می پرستیدند فرو رفت و خشک شد و وادی سماوه که سال ها بود کسی آب در آن ندیده بود آب در آن جاری شد و آتشکده فارس که هزاران سال متوالی روشن بود در آن وقت خاموش شد.

داناترین علمای مجوس، آن شب در خواب دید که شتر صعبی چند اسبان عربی را می کشند، از دجله گذشتند و داخل بلاد ایشان شدند و طاق کسری از وسط شکست و دو قطعه شد و آب دجله شکافته در آن قصر جاری گردید.

نوری در آن شب از طرف حجاز ظاهر شد و در عالم منتشر گردید و پرواز کرد تا به مشرق رسید و تخت هر پادشاهی در صبح آن روز سرنگون شد.

جمیع پادشاهان در آن روز لال شدند، علم کاهنان برطرف شد و سحر ساحران باطل گشت.

آمنه مادر آن جناب می گوید:

«والله چون پسر من متولّد شد دست ها را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و به اطراف نظر نمود، پس از او نوری ساطع شد که همه چیز را روشن کرد و به سبب آن، نور قصرهای شام را دیدم و در پرتو آن نور صدای گوینده های را شنیدم که می گفت:

زائیدی بهترین مردم را، پس او را محمد بنام. «1» چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تولّد یافت، فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین خندان و

(1) - الامالی، شیخ صدوق: 285، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 257 / 15، باب 3، حدیث 9.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 134

شادان نزد ابوطالب آمد و او را به آنچه واقع شده بود خبر داد، پس ابوطالب به وی گفت: مگر از این امر در شگفتی؟ تو هم باردار می شوی و وصی و وزیر او را می زایی!! «1»

نامها، کنیه‌ها و القاب شریف محمد صلی الله علیه و آله

وجود مقدّس او را شخصیتی است که تمام کنیه‌ها و القاب و اسمای نیک و پاک و با معنی را مصداق است.

آنچه خوبان همه داشتند او به تنهایی داشت، او پاکی و طهارت و صفا و حقیقت به تمام معنی بود.

هر اسم را دلالتی است بر مسمی و حکایتی از عنوان شخصی موجود یا شخصیتی پا برجا. و این از آغاز بوده است که آحاد مردمان هر يك از دیگری و هر کدام در میان دیگران مشخص باشند و ممتاز، تا حسن ارتباط در میان افراد خلق به سهولت حاصل شود و آشنایی و شناسایی بهتر و وسیع‌تر میسر آید و از برکت این پیوند و صحبت و آمیزش و عشرت، مجالی شایسته در دسترس آدمیان قرار گیرد تا یکدیگر را نیکوتر باز شناسند، با هم بهتر معاشرت کنند، از صحبت هم بیشتر بهره‌ور گردند و در فرصتی مناسب از نتایج افکار یکدیگر با آمادگی کامل تر فائده برند و از حاصل عواطف هم به پایه‌ای والاتر و در حدّی ارجمندتر برخورداری بهم رسانند.

این دلالت برای هر مسمی و در هر اسمی حاصل است. و این منافع که در مورد نام گذاری ذکر گردیده به طور نسبی و با توجه به جهات فردی و مراتب اجتماعی برای افراد هر جامعه‌ای صورت‌پذیر است، بدین وابسته است که عقل و عاطفه

(1) - الکافی: 302 / 8، حدیث 460؛ بحار الأنوار: 295 / 15، باب 3، حدیث 30؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 1 / 33.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 135

انسان در هر منطقه طبیعی و در هر واحد جغرافیایی تا چه حدّ، مجال ابراز کمال یافته و به چه اندازه بر حسب حال شکفته و بارور گشته باشد، که هر نام‌برداری از نام خود به مقتضای فراست خود و به قدر درک اجتماع خود بهره‌ها می‌برد، از تعاون و تفاهم و تبادل آثار و تعاطی افکار و اگر هیچ نباشد حداقل؛ قدر مسلم این است که هر کس که به نامی موسوم است در بین آشنایان و همگنان بدین نام شناخته است و معروف، نه ناشناخته و به گمنامی موصوف.

و این نعمت که افراد انسان در بسط این جهان هر کدام در حدود اجتماع خویش یکدیگر را باز شناسند، نعمتی است که به موجب عطیّه بنیان‌گذار اساس خلقت بر حسب فطرت عاید گشته و اکتساب فکری آدمی که آنهم حاصل عقل خداداد انسانی است بر لوازم سودمند آن افزوده و کار بدین سرانجام کشیده که هر کسی را اسمی است.

در اصل نام‌گذاری، شهرتی است در مجرای وابستگی‌های اقلیمی و قبیله‌ای و خانوادگی، محض نگاهداری، گاه همراه با لقبی به قصد بیان منقبتی اشعار به مکرمتی.

و در عرب از روزگاران کهن بر این جمله «کُنْیَه» افزوده گشته، به منظور حفظ حرمت و تعظیم آحاد امت، تا تنها به نام از نام برداری یاد نشود و با ذکر کنیه احترامی ملحوظ باشد و اعتباری محفوظ.

دلالت اسم بر مسَمّی و شمول اسم بنابر اطلاق عام بر اسم خاص که عَلَم باشد و کنیه و لقب، مطلبی مخصوص نیست و در هر اسم و شهرت و لقب و کنیتی از این همه حکایتی است، ولی نکته خاص آنگاه و آن جاست که اسم نه تنها دلالت بر مسَمّی بلکه کشف از مسَمّی نیز بنماید، هم دالّ باشد و هم کاشف، هم عنوان باشد و هم واصف.

چنانکه اسمای پیامبر صلی الله علیه و آله ما چنین بود، آن که خدا را رسول امین بود و خلق خدا

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 136

را مرشد مبین، پیک پاک پروردگار ما بود به جانب ما و رهنمای جان‌های حق پرست ما به حضرت آفریدگار ما، آن که آمد و جانانه آمد، با جامی از افاضات فیّاض مطلق لبالب و شکر خنده‌ای از بقایای مشهد انس الهی بر لب، تا به هر جا دلی بینا و جانی آگاه و فکری فرزانه یابد، پیاده را سواری آموزد و سوار را به رفتار وادارد و راه نماید و سبک سیر و سپند آسا به درگاه منیع مولا که مَقْعَد صدق و مقام قرب است روانه نماید و جان شیدا را به ایوان وصال لقای رحمت حضرت حق تعالی برساند.

چنین بر اعلا افق حقیقت طالع آمد و چنین قد ارشاد برافراشت و طلبکاران خلق را به پیشگاه مطلوب که ساحت احسان و حقیقت رأفت حق است روانه ساخت.

کنیه ابوالقاسم

نخستین کنیه اش «ابوالقاسم» بود که او به عصمت حق معصوم بود و دیگر راه یافتگان به سر منزل نجات، به دامن ارشاد او عاصم.

پیش از بعثت، خدایش پسری قاسم نام عنایت فرمود که قبل از هجرت هم در مکه که مولدش بود، چون اجل فراز آمد و وقت در رسید، به سرای جاوید رحلت نمود، از این رهگذر کنیه مشهور سید کاینات و مفخر موجودات در عالم صورت نیز صورت گرفت، ولی این کنیه کریم را همچون سایر عناوین، آن حضرت عظیم در موقع معنی، وقعی رفیع و منزلتی منیع است.

بنیاد رحمتش چنین خواست که بی هیچ کم و کاست، این عبد الهی، از عنایات نامتناهی بهره برگیرد و با آن که در رواق عظمت حق - تعالی شأنه و تقدست آسمانه - عبدی افتاده و در عین حال به جان حق شناسی بصیر است، آن مولای کبیر را نایی باشد بر حق در میان خلق.

از خدای همی گیرد و فیض فایض آن بارگاه جلال را به یکایک آفریدگان و جمیع مخلوق آن صاحب اکرام و ذوالجلال همی دهد.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 137

دری است از خلوت خدای اکرم بر جمله ما سوا - اعم از عالم و آدم - گشاده و سرپرستی است پرستار و دوستدار که به رهنمونی و روشننگری آمادگان جهان هستی بر پای کرامت ایستاده، دست رأفت بر سر خلعت یافتگان حوزه خلقت نهاده و بهره شایسته هر کس را به سزاواری تمام داده که خدایش چنین خواسته و از آنگاه که مشیت سراسر حکمتش اقتضا کرده و بدین اعلا مقام ساخته و برای این والا منزلت پرداخته است.

به همین گونه‌اند پیامبران و اولیای حق عموماً و پیامبر ما و اوصیای او علیهم السلام خصوصاً که چون سایر خلق را تاب آن دریای اعظم نباشد واسطه گردند فیض بخشی فیاض علی الإطلاق را، بدان قسم که ابری بر آمده از دریای محیط واسطه حرّمی سواحل دل‌ها و سرسبزی جزایر جان‌ها را، چه این کاروانسالار قافله هدایت و سایر کاروانیان پی سپار به دنبال او که جملگی دوستان حقّند و هادیان خلق و به همراه خویش گرانبار بارها از ارشاد و هدایت و انعام و رحمت آماده دارند به نایی خدا، بندگان شایسته او را بدان موقف که سزااست می‌رسانند و بدان مرتبت که رواست فایز می‌گردانند و حق طلبان خدا پرست را قرب کعبه حقیقت و وصل آستان دولت، نصیب فرمایند.

اشرف کاینات میر همام

خاتم الانبیاء رسول انام

سرور اولیا نبی عظام

سند اصفیا شه لؤلؤک

مالک ملک ایزد علام

عقل کل هادی سبل احمد

نور افلاک و مخزن اکرام

منبع فیض و منشأ هستی

هم طفیلش سپهر نیلی فام»1«

از وجودش وجود موجودات

و زعطایش بهشت دار سلام

از ضیایش فروغ شمس و قمر

(1) - نیلی فام: کبود رنگ، نیلگون.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 138

دین او گشت ناسخ ادیان شد رسالت بر آن جناب تمام

صلوات و درود بی پایان باد بر مصطفی و آل مدام

واسطه فیض خدا

پس محمد محمود صلی الله علیه و آله که ما را پیشوای سعید و خدا را نبی مسعود است، واسطه فیض خداست و حق پرستان روشندل را از فیض برکاتش فیض هاست. اگر سر در پی حضرتش نهیم و بر خاک آستانش جبین ساییم، حقاً به حقیقت حیات دست یابیم و در ایوان سعادت پای گذاریم، اما نه از سر مجرد لفظ، بلکه با تمام کمال عقیدت و کمال تمام عمل، بدین سان که از صفای دل با قصد قربت بر وجهی که ما را تعلیم نموده خدا را عبادت کنیم و به گونه‌ای که به ما دستور داده و برای ما بیان فرموده آهنگ زندگی واقعی ساز نماییم.

احکام آیین مقدّسش را در عمل آوریم و بر طبق برنامه کتاب اشرف اقدسش که واپسین کتاب خدا و آخرین نسخه توحید و سعادت برای حق طلبان در راه هدی است، یعنی بر وفق برنامه قرآن کریم و ذکر حکیم عمل کنیم و به موجب علم و عمل و اعتقاد و تحقّق دریابیم که آنچه حاصل دارد عمل صالح است با پشتوانه ایمان خالص بر پایه استوار محبت مصطفی و آل مصطفی که جملگی خدا را مرتضایند و در بین خلق خدا محبتی که صحبتشان برکت است و اطاعتشان آیت سعادت، مودّتشان ذخیره مشهد مقدّس است و محبتشان دستمایه بازار قرب، ورنه جز این هیچ در هیچ است و هر آنچه در خاطرت چیزی نماید و به حساسی آید ناچیز است و سراب و سرماییه بازار کاسد است و تخته پاره‌ای بر گرداب؛ و چون پرده بر افتد نیک بدانی که هر چه جز این عمر گذاشته‌ای به تباهی رفته و در عرصه باطل نقد حیات باخته‌ای.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 139

کنیه ابوالطاهر و ابوالطیب

کنیه دیگر حضرت رسالت پناهی که بر او و اهل بیت پاک او صلوات الهی باد بی تناهی: «ابوالطاهر» و «ابوالطیب» است که پیامبر را پس از بعثت پسری خدا به عطا داد به نام عبدالله و همچنین موسوم به طیب و طاهر که پور پاک باز پسین پیک پروردگار بود و از آن سراج فروزان ظاهر و از آن بدر درخشان باهر.

لکن حقیقت را که هیچ خردمند منصفی را مجال انکار آن نیست این است که:

مصطفی - صلی الله علیه و آله - پایه پاکی بود و اصل طهارت. پیکرش منزّه و روانش مبری و جانش مصفی از هر آلاشی، که عادات نادرست روزگار تیره و تار جاهلیت باعث گشته و بر جای نهاده بود، روانش مبری از هر آشوبی که

نفس سرکش موجب گردد و دیو پلید آتش خانمانسوز آن را بر افروزد و جانش مصفی از هر تعلقی جز تعلقی عبودیت به آسمان قدس ربوبیت و مجرد از هر توجهی مگر توجه به وجهه ازل و ابد و قبله مقبول سرمد که کردگار واحد احد است و آفریدگار غنی سرمد.

خدایش چنین خواسته بود و به حکم موهبت بدین مزیت آراسته. خدایی که پاکی و طهارت را آفریده و آن را بر آرایش و ناپاکی برگزیده، بدین اراده محمد را و معصومین از خاندان او را که جملگی آزاد از هر کدورتند و از هر تعلقی جز به جناب دوست آزاده، از پلیدی پاک کرده، نا پاکی را از ظاهر و باطنشان زدوده. این خواست خدای جهان است که این برگزیدگان دور زمان مطهر باشند و مصفی و منزّه و مبری و هم اوست که این نکته دل آویز را در کتاب مجید روح انگیز خود به وضوح تمام بیان فرموده است.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «1»

(1) - احزاب (33): 33.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 140

که همواره خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند.

پیامبر بزرگوار ما نه تنها قلباً و قالباً پاکیزه بود و پاک و ذاتاً و معنی روشنگر و تابناک، بلکه بدین مهم آمده بود و بدین غایت برانگیخته تا دیگران را هم که مستور پاکیزگی و طهارتند تطهیر نماید و از هر آلاشی پاک فرماید، در تزکیه آنان بذل همت کند و محض تطهیر ایشان گام عنایت پیش نهد، آمادگان را از رذایل صفات بپیراید و به فضایل اخلاق بیاراید، که آرایش جان به مکارم در خور انسانیت و تزکیه روان به مناقب سزاوار بشریت، خاص او بود و خاصان درگاه الوهیت از خاندان او در صف نخست؛ و آنگاه این پیراستن و آراستن بهره ای بود از جانب خدا مر دیگر انبیا و اولیا علیهم

السلام را، امید که رو به سوی آن پاکی بریم و از آن پاکیزگی بهره ور شویم.

کنیه ابوابراهیم

به سال‌ها پس از هجرت چون ابراهیم پسر پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - ولادت یافت کنیه دیگر رسول امین را پدید آمد. به نام پور نو ظهورش ابراهیم که «أبو ابراهیم» باشد و هم از این روی بعد از آن میلاد، جبرئیل علیه السلام که به زمین نزول نمود محض ابلاغ وحی الهی به نبی گرامی و روشنی بخش جان‌ها بی تباهی، بدین کنیه حضرتش را سلامی شایسته عرضه داشت و به سرآغاز کلام عرض کرد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا إِبْرَاهِيمَ.

ابراهیم که بود؟ پسر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بود که عمر به سر نیاورد و بر حسب تقدیر الهی در کودکی اجلش فراز آمد و به سرای دیگر که منزل امن و آشیانه قرار است

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 141

ارتحال فرمود، ولی پیامبر را پدری نیز بود ابراهیم نام، پدری در جمله پیشینیان پدران او و پیامبری در زمره اجداد و نیاکان او، همان ابراهیم که خلیل خدا بود و به موجب گذشت‌ها که در جنب معبود خویش نمود پیوسته سزاوار تحسین و تجلیل و آفرین و مرجبا، که آفرین خدایش نصیب مفروض است.

وَسَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» «1»

سلام بر ابراهیم.

برای روشنائی طریق ستایش او، چراغی روشنائی بخش و دل افروز.

ابراهیم خلیل الرحمن پیامبری بود که در راه محبوب، سبیل وفا سپرد و به آستان وصال یار، رخت کشید و یگانه شناس و یکتاپرست به سر برد و خلق را بدین طریقت والا که آیین سعادت آفرین رتانی و شریعت غزای حضرت سبحانی است دعوت نمود و تا در این خانه دو در بود دمی از تبلیغ مردمان بدین برنامه پر بر و بار و این گنجینه آکنده از درّ شاهوار نیاسود و همی شایستگان جهان را بدان مشهد امن و کاشانه آسایش جاوید ارشاد فرمود.

هم او بود که به همراه فرزند برومند خویش اسماعیل علیه السلام کعبه را که از آغاز، بیت عتیق رحمانی و تا انجام، جان‌های طالب را از جناب دولت بر زمین شایسته نشانی و بایسته ارمغانی است باز به عمارتی لایق بساخت و ساحتش را از آرایش بت پرستان پرداخت و خاصّ پرستش معبود یکتا و محبوب بی همتا فراهم و آماده باقی گذاشت.

او ابراهیم بود، داعی به سمت معارف توحید و خلوت نشین رواق تأیید و نواده شریف و آزاده وی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله «أبو ابراهیم» بود که هر چند به صورت از نسل ابراهیم خلیل و از نتاج ذبیح جلیل اسماعیل بود، معنی به موجب آن که قدم

(1) - صافات (37): 109.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 142

قریش در پیشگاه الهی پیشتر و سابقه معرفت جانش در پایگاه ربوبی بیشتر بود که او به روحانیت خلق اول بود و به حکمت روح اعظم و به شریعت صاحب شرع افخم و به رسالت دارای نبوت آخر و از دیگران اجل و اکرم، به حکم تعاقب زمان در این جهان تأسی به صراط مستقیم و شرع قویم ابراهیم داشت که ابراهیم به تنهایی امتی بود، قانت و آیین او محض راهنمایی ملتی بود ویژه آداب توحید و یکتا پرستی و در ارائه طریق حق شناسی بر جاده صواب کامل، ثابت.

چه، همه هر چه داشتند و به هر جا از رونق دین و برای ارشاد خلق عکم نبوت افراشتند، جمله را از حقیقت روحانیت احمدی و به مقتضای برخورداری از افضال جامعیت محمدی داشتند و بدین داشت و دریافت مشعوف و مفتخر بودند و تا در این خاکدان بودند و تا در روضه جاودان باشند مسرور باشند و دلخوش می ساختند که:

كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ. «1»

من نبی بودم در حالی که آدم در بین آب و گِل بود.

در بی نشانی نشان اوست و

نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ. «2»

ما [پیغمبر خاتم] آخرین رسول خدایم و [در حقیقت] سابق بر همه انبیا.

در عین عیانی بیان او. چه، به حقیقت اول بود و به صورت آخر، که علت غایی در رشته علل چنین افتاده و

أَوَّلُ الْفَكْرِ

در مرحله اندیشه، اندر مقام کار به گونه

آخِرُ الْعَمَلِ

راست آماده.

این بود پُر نمود و این حاصل جودِ خلاق وجود است که مرا در عین نبوت،

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 214 / 1؛ بحار الأنوار: 403 / 16، باب 12، حدیث 1.

(2) - المناقب، ابن شهر آشوب: 269 / 3؛ کشف الغمة: 11 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 143

ابوت می دهد و با آن که آدم را پور پاکم و آن صدف شایسته را مروارید تابناکم، به کمال ولایت و حقیقت نبوت در قائمه پایه هستی از سابقه مایه حق پرستی من چندان طول و تفصیل حکایت هاست که در این مطلع، به حقیقت آدم را پدر باشم و جان ابراهیم را پناهی اعظم.

بلی او به حقیقت «أبو ابراهیم» بود و ابوت جمله معانی و حقایق و فیض بخشی از سر چشمه جمیع معارف و دقایق حضرتش را مسلم بود و محقق از نخست. پس از ایجاد ربّ جلیل سایر خلق را، اصل وجود بود و غیر و فرع او بود، دیگر موجودات به تمامی و هر نمودی که هر گاه و هر جای باشد و بود، همه نورها پرتو نور او بود و جمیع حرکات شوق آمیز که در نشأه هستی اینچنین دل انگیز به حصول آمده حاصلی از بانگ جان بخش پرشور او.

مبین ملت توحید بود و مخصوص حقیقت تأیید. مشیت ازلی به حکمت لم یزلی خواسته بود تا آن نوحاسته مشهد انس الهی با جام لبالب از فیض های جان بخش نامتناهی از سراپرده خلوت غیب در حد کمال عاری از هر نقص و خالی از هر عیب، گام عنایت بیرون نهد به دلداری رهسپاران خسته و قدم رحمت به این سمت گذارد به تیمارداری جان های دل به خدا بسته.

کنیه ابوالسبطین

«ابوالسبطين» نیز کنيت ديگر اوست كه حنين او را نوادگاني بودند عزيز و ارجمند و فرزندان مهربان و دلبنده، اجاق خانواده‌اش به آنان گرمي داشت و تنور شرعش از ايشان فروزنگي، دو شاخسار اصلي كه درخت جانس بودند و در اين جهان و جهان ديگر مايه آسايش روح و آرامش روانش كه به مشام سر جان عارف معارف جانان بوي خداوند رحمان از آن دو سيد بهشتي جوانان و از آن دو پيشواي اهل ايمان همي شنيد، شرعش بدیشان محكم بود و آيينش به حفظشان مستحکم.

تفسير و شرح صحيفه سجديه، ج 2، ص: 144

محمد صلي الله عليه و آله پدر اينان بود و اصل استوار اين دو شاخسار طوبي نشان روضه چنان، دو شاخساري كه شجره ولايت را اصل بودند و بيان احكام راستين آيين اسلام را فصل الخطاب و قول فصل كه اصل ايشان ثابت است و دائم و فرعشان در سمای هدايت سر برکشیده و قائم كه قوام حقيقت و بنياد معرفت به استحکام اين استوار بنيان و قيام اين شجره ثمربخش گلستان جان وابسته است.

کنیه ابوالارامل و أبو المساكين

«أبو الأرامل» و «أبوالمساكين» هم حضرتش را کنیه‌هایی مناسب و نيك بوده‌اند كه صفوت آدميان بود و رحمت حق بر جميع عالميان. دلش از عاطفت و محبت چشمه‌ای جوشان بود و جانس از مرحمت و فتوت بحري مؤاج و خروشان، هر جا يتيمي بود او پدرش بود و هر جا مسکینی بود او به يارش دست دراز می کرد و به کمکش گام جوانمردی پيش می نهاد و او را رعايت و سرپرستی می فرمود.

بیه‌گان از برکت رحمتش درد بینوایی از یاد بردند و بینوایان از کمال عنایتش رنج ناداری بر طاق نسیان سپردند. از آن كه خدا را می خواست و جز خدا نمی خواست، خلق جهان را كه نهال باغ خدايند از حاق دل دوست می داشت، به تمام مقدور به مراقبت حالشان می پرداخت. به خرّمی خلق خرّم بود و از رنج و ناراحتی مردم از غایت همدلی دژم «1» و درهم!

باغبانی بود دانا و مهربان و زبردست و کاردان، به باغبانی روضه گیتی آمده، هر جا شاخساری می شکست و هر جا برگی از بی آب و برگ زرد می گشت و بی بر و بار می ماند، آب اندوه که در صاف محبت و لؤلؤ لالای مرحمت بود بر رخسار حق نمودش که آینه تمام نمای صفات ذات بی چون است جاری می گشت، سرشک غم از دیده حق بین فرو می بارید و اعانت بیچارگان و همراهی نیازمندان را بر هر

(1) - دژم: افسرده، دلتنگ، اندوهگین.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 145

کاری می گزید چه، او به همین مهم بر این خاکدان غبار آلود قدم نهاده بود؛ آمده بود تا عالمیان را هشدار دهد و آدمیان را بیدار کند که هان! همگان را باشید و به هوش باشید تا در کمال هوشمندی حتی به سهو نیز دلی نخرشید!

این روش و طریقت محمد صلی الله علیه و آله و آیین و شریعت محمدی است که مسلمان خالص با خلوص تام و اخلاص تمام، روی به سوی حق کند و نقد جان به درگاه دوست نثار دارد و با خلق خدا به احسان رفتار نماید.

پیوسته دستش به کار باشد و از حاصل کار، همگان را مدد کار و دلش با یار و شیفته جمال و جلال حضرت دلداری

جَلَّ جَلَالُهُ و عَمَّ نَوَالُهُ.

اسلام را حقیقت این است و جز این نیست که مسلمان خدا را خالصانه بپرستد و از خلق خدا به اندازه‌ای که توان دارد سرپرستی نماید که خلاصه دین حق، حق پرستی و نوع دوستی است.

نام محمد

نامش «محمد صلی الله علیه و آله» بود که به اعتقاد ما جماعت مسلمین، پس از اسماء الله تعالی آن فرخنده نام والا، از جمیع اسامی افضل است و برتر و پسندیده‌تر است و ستوده‌تر.

نامی که کاشف از اوصاف حمیده آن حضرت اقدس سامی است و حاوی محامد صفات و مناقب اخلاق آن خجسته ذات گرامی.

لفظ محمد صلی الله علیه و آله به معنی «ستوده» است آنهم با مبالغه‌ای تمام و تشریفی بسیار و تعظیمی تام، این است که در بین آحاد بشر از کلمه «محمد» بسی بیش از «محمود» ستودگی مسّی و آراستگی آن که موسوم است بدین اسم اعزّ اعلیٰ مستفاد می‌گردد.

گرامی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که محمد مصطفی است، از لحاظ صفات کمال نوع

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 146

انسان و هم در میان برگزیدگان عالمیان به تمامی در طریق اعتدال از همگان پیش‌تر بود و در منزل کمال واجد منزلت بیشتر که او راعقل و غضب و شهوت به موجب عطای موهبت معتدل گشته و اصول اخلاق حسنه و ارکان حسنات کامله که عدالت و حکمت و شجاعت و عفت بود، حضرتش را حاصل آمده فروع این اصول وجود شریفش را میسر گشته بود.

لذا اندیشه‌اش در نهایت استحکام برقرار، عفتش همچون سخاوت مستقر و پایدار و شجاعتش چندانکه از عدالتش انتظار است، ثمربخش بود و پر بار.

هر کس به هر میزان بدین صفات پسندیده و خصال حمیده که اساس حسن اخلاق بر آنها استوار است تحقق یابد، به همان اندازه محمود و معظم است و ستوده و مکرم.

و نیک هویدا است که چون آخرین رسول خدا را این مکارم والا و این مناقب غلیا، بیش از همه دست داده و بیش از همه حاصل آمده بود، لاجرم حظّ او از تجلیل و تکریم بیشتر و حصّه او از ستایش و تعظیم وافرتر است، به ویژه که افزوده بر این همه، از جمیع خلق به حق نزدیکتر بود و قدم همتش در خلوت سرای دوست از جمله جهانیان پیش‌تر.

حبیب خدا بود و مصطفی و باز پسین پیام آور مقتدا، لذا ستوده‌تر از همه عالمیان اوست و خجسته‌تر از تمام آفریدگان آن گزیده ذات والا صفات نیکوست.

صدر ممکنات است و حضرت واجب تعالی را بحالای تجلیات ذات. چراغ جهان است و رحمت آشکار و نهان. به ظهور و بطون جان عالم است و فخر آغاز و انجام آدم و بنی آدم. رسول بازپسین است و از میان پیامبران گزین و بهین. به کفایت خواجه حق است و به حقیقت بنده حق. سالار انبیا است و مولای اولیا. دلش غیب یزدان است و آب و گلش منشأ

آب حیوان. در همه اعصار مرد یگانه است و در جمیع عوالم جوانمرد جاودانه. تحفه خلقت است و زبده فطرت. در مُلک ملکوت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 147

متفرد است و به عزّ جبروت متوحد. آموزگار دبستان وجود است و شاهد برهان مشهود. عقل کلّ است و هادی سبیل.

ولی به هوش باش که این جمله، ستایش مصطفی را سخت اندک است و به حکم قلّت و نقصان نیک ناروا. چه کنم که عبارت برای تعبیر از حضرت او تنگ است و لفظ از جهت ابراز معنی سراسر عنایت او نارسا! چه، بدان سان که بحر قُلُوم «1» اندر ظرف ناید، حقایق هم جمله اندر حرف ناید.

شیر هجر آشفته و خونریز شد

چون زخم دم کآتش دل تیز شد

چون بود چون او قدح گیرد به دست

آن که او هشیار خود تند است و مست

از بسیط مرغزار افزون بود

شیر مستی کز صفت بیرون بود

گویدم مندیش جز دیدار من

قافیه اندیشم و دلدار من

صوت چه بود خار دیوار رزان

حرف چه بود تا تواندیشی از آن

تا که بی این هر سه با تو دم زخم

حرف و صوت و گفت را بر هم زخم

(مولوی)

نام دیگرش «احمد» بود که دولتش مخلص است و حضرتش از حضرت بیچون و چند حق تا به آفاق ابد مؤید.

در کتابت احمد را با احد يك ميم فرق است و بدان نظم عبارت که عارف شبستر گفت: «جهانی اندر این يك ميم غرق است».

به عنایت احمد صلی الله علیه و آله نایب حق است و در مقام نیابت کارساز این کارگاه به طور مطلق.

(1) - قلم: نام شهری است نزدیک کوه طور و بحر قلم: بحر احمر (دریای سرخ) را گویند؛ محل غرق فرعون.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 148

علی الاطلاق در میان آدمیان ستایش درخور او بود و هم از این روی نامش محمد صلی الله علیه و آله بود و در مقام نسبت با سایر برگزیدگان اعم از اصفیای روحانی و انبیای ربّانی بدان لحاظ که از همه برتر بود و از جملگی ستوده‌تر به نام «احمد» موسوم گشت. و بدین سبب که در ملکوتِ اعلی مقام اهل صفوت و روحانیت است بر وجهی که آگاهان و مقربان بارگاه اقدس والا اظهار داشته‌اند، پیامبر اسلام را نام مقدّس در این جهان که عالم مُلک است و نشأه ناسوت «محمد» است و در جهان دیگر که عالم قدس است و نشأه ملکوت، «احمد صلی الله علیه و آله».

از این روی آن کس که به دنبال آن نبی بزرگوار و حبیب دلجوی گام در صراط مستقیم توحید نهاد و در تبعیت از احکام سعادت آیین خجسته دین او داد اطاعت داد، او نیز به اندازه خویش ستوده خصال گشت و در حدّ خود از شرف نفس و کمال معنی بهره‌ور آمد. چه:

آن که دی نار بُد شد دین دار

رهروان را ز احمد مختار

سمعها شمعان نشد جان را

تا بنگشاد لعل او کان را

خانه برخود چو بوستان کردی

چون ز جهال رخ نهان کردی

چون شدی تنگدل ز اهل مجاز
به تماشا شدی به باغ نماز
چون ز اشغال خلق درماندی
به اریخنا، بلال را خواندی
کای بلال اسب دولتم زین کن
خاک بر فرق آن کن و این کن

(سنایی غزنوی)

لقب عاقب

رسول اکرم صلی الله علیه و آله را عناوین و القاب متعدّد است که جملگی در بیان مکارم صفات و مناقب ملکات آن ستوده خوی خجسته خصال بر حضرتش اطلاق گشته و در

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 2، ص: 149

ستایش جنابش مذکور آمده‌اند.

از آن میان یکی «عاقب» است و هم بدین مقصود است «مقفی» بدان معنی که وی از پی سایر پیمبران به رسالت مبعوث گشت و به ارشاد جمیع خلق مأمور؛ دیگران جلو آمدند موکبش را به جلوداری و او از عقب آمد عامّه آفریدگان را به یاری و یاری.

بعد از او کس را دعوای نبوّت نسزد که این طومار با بعثت وی بسته گشته و این کتاب با نزول آخرین کتاب الهی بر دل بینایش به آخر رسیده و فرو بسته است.

لقب خاتم و فاتح

دیگر آن که او «خاتم» بود بر انبیای سلف و «فاتح» بود بر اولیای خلف بدین بیان که گذشت و به همین توصیف که ذکر آن رفت. نبوتش تام بود و رسالتش در کمال تمام، لاجرم اساس آیینش متمم نمی‌جست و اصل دینش مکملی نمی‌خواست و همین بود سرّ خاتمیت او.

شخصاً به فرمان حقّ این حقیقت را آشکار ساخت و

لا نَبِيَّ بَعْدِي. «1»

فرمود. خدایش در قرآن کریم بدین منصب عظیم ستود و مردمان را بدین راز مهمّ راه نمود، که در آیه چهارم از سوره احزاب «2» از حضرت ذی رفعت وی، به عنوان «خاتم النبیین» یاد فرمود.

(1) - وسائل الشیعة: 337 / 28، باب 7، حدیث 34900؛ من لا یحضره الفقیه: 163 / 4، حدیث 5370.

(2) - «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ محمد، پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است؛ و خدا به هر چیزی داناست. احزاب (33): 40.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 150

لقب حاشر

«حاشر» بود که حشر عالمیان به تمامی، بر دو قدم گرامی اوست. از میان بنی نوع انسان و دیگر جهانیان هر که را به سروری سری است، سر بر پای او دارد و بدین پایگاه فخرها می‌نماید که ملاک سروری چاکری اوست. و چون سروران راستین در پیشگاه آن پیمبر باز پسین بدین مایه از خاکساری‌اند و افتادگی، تو ای بینای حقیقت، آیین خود به حقیقت بشناس و بین که سایرین در این درگاه حقّ مبین از کدامین در اذن دخول دارند و به چه نحو شرف قبول؟

تا آمد برای نصرت حقّ آمد و محض نشر معارف توحید. و بدینگونه بود که بت پرستی را از روی زمین محو کرد.

دل آن کس که دعوتش را شنید و صحت کلامش را به میزان عقل صافی خدا داد سنجید، به برکت هدایتش از چنگال شیطان رجیم و نفس پلید رهید و به درگاه معرفت الهی رسید و در ریاض دلگشای حق شناسی خرامید. پس او «ماحی» بود ماحی باطل و محو کننده شرك. لذا عنوان ختم نبوت همی بر او زبید و نامهای «عاقب» و «خاتم» و «حاشر» و «ماحی» تنها بر او سزد که جانِ تنها فدای تنش باد و وصل جانانه بی همتا بهره جان پاک روشنش.

در کرامت امام بود امام

در رسالت تمام بود تمام

شجری پر ز برگ بی برگی

چمنی با کمال بی شرکی

ازلش خوانده حاشر و عاقب

روی او خوب و رأی او ثاقب

خوانده محیی اعظمش ماحی

صحن او شرع و عقل او صاحی

(سنایی غزنوی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 151

القاب دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله

پیشوای بزرگوار ما خاتم النبیین - فداه ارواح العالمین - از آن روی که از نژاد عرب بود «عربی»؛ از آن جهت که مولد و منشأش مکه بود «مکی»؛ بدین سبب که مکه را نیز کلیّه اراضی جنوب غربی حجاز را که مکه هم در جزء آن واقع است

تَهامه می‌نامند «تَهامی»؛ بدان جهت که آن سرزمین مقدّس را از این روی که ریگزاری گسترده و مسیلی بس وسیع است به ملاحظه اصل لغت بَطُحا و ابْطَح خوانده‌اند «ابطحی»؛ چون هجرتگاه و مدفن والا پایگاهش در یثرب است که بعد از هجرت به مدینه النبی و مدینه الرسول و علی الاطلاق به عنوان مدینه نامبردار آمده «یثربی» و «مدنی»؛ بدان لحاظ که نسبش به نضر بن کنانه می‌رسد که به قریش ملقب و مشتهر است «قُرشی»؛ از آن که نیای بزرگش هاشم بود «هاشمی»؛ بدین موجب که جدّ بزرگوارش عبدالمطلب است «مطلبی» و چون مادر عالی قدرش دختر وهب بن عبدمناف بن زهره می‌باشد «زُهری» خوانده شد.

پیامبر عالی مقدار و پیشوای بزرگوار ما محمد صلی الله علیه و آله مصطفی بود از همه حیث و به همه روی؛ در صفات کمال منزّه از نقص و عیب و در امر ربّ متعال مصقّی از شک و ریب، گزین خلق و گزیده حق، پیوسته در میان مردمان خالص بود و با پروردگار جهان آشکار و نهان؛ به همه وقت و در همه حال مخلص؛ از این روی حتّی پیش از بعثت و دعوت نیز در شهر و دیار خویش و در بین بیگانه و آشنا به عنوان «امین» نامبردار گشت و موصوف و بدین وصف شریف مشهور و معروف؛ امین بود برای اموال و اسرار و اعراض مردم.

مصطفی صلی الله علیه و آله را خدا فرستاد تا مردمان راه او گیرند و حکم او پذیرند، پی او سپارند و در طریقت شریعتش پای عزم جزم و به همت مردانه استوار دارند تا راه به معنی برند و رها از صورت، هم به دوران زندگی دنیوی به حیات معنوی فائز گردند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 152

ظاهر و باطن به حقیقت آراست و درون و برون از غیر حقّ پیراسته، به هیکل مقدّس انسان کامل و در هیئت قدس کمال انسانیّت.

مصطفی صلی الله علیه و آله چنین بود و بدین آوازه صادقانه در عالم بی کرانه، هم در ناسوت گذران شهر، و هم در ملکوت جاودان، صیت صفاتش منتشر و فرمان اصطفایش چنانکه در هر جان مخلّد از آن بانگ سرمد صدایی است پی گیر و مؤبّد.

همه گفتی چو مصطفی گفتی

تا به حشر ای دل ارثا گفتی

نه پَرش بوده در روش نه قدم

صیت صوتش برفته در عالم

وصف این حال مصطفی دارد	بوی خوش بال و پر کجا دارد
صاد و دال آب داد صادق را	عین و شین عشوه داد عاشق را
مایه و سایه زمین او بود	گوهر شب چراغ دین او بود
مفخر جمله انبیا او بود	خسرو میر مرتضی او بود

(سنایی غزنوی)

نبی توبه، نبی رحمت

«نبی توبه» بود و خود در تذکار مراتب خویش از این منزلت یاد می فرمود. از غایت اعتدال که دین او راست، و از نهایت لطف و افضال که پروردگار معین او راست، به یمن احسان الهی و به طفیل رحمتش با آن پیک پاکیزه خصال مسعود و مخصوص به عنایات نامتناهی، در آیین مقدس اسلام این مهلت موجود است و این فرصت مقدور که اگر مسلمانی از راه صلاح فرو افتاد و به لغزش گرفتار ماند، چون به خود آید و اوقات گناه آلود گذشته را با توبه و انابه از آنچه رفته تدارک نماید خدای را ثواب و رحیم یابد و غفار و کریم؛ و این همه به میمنت مرحمت نبوی فراهم است که رحمت خاصش حاصل بود و کرامت مخصوصش عاید، چه وی «نبی رحمت» بود و از جانب پروردگار مسندنشین سریر عزت و ویژه تاج کرامت بلکه از غایت

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 153

رحمت حق خود رحمتی بود کامل و عنایتی شامل مرجع جهانیان را و جمله عالمیان را.

خدایش به صراحت تمام او را

«رحمة للعالمین»

خوانده و بر مقدم لیاقتش که از گنجینه موهبت فراهم آمده هزاران درّ خوشاب و لآلی شاهوار از تکریم و آفرین افشانده
واز مقام رفیع فرمانِ منیع صادر گشته که:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «1»

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

او همه را آمد با رحمت بسیار از لوازم سعادت و نعمت بی شمار از مواهب عنایت، اما از کوردلان کج فهم و بی حاصلان
کم حظ بسی بودند و بسیار باشند که به سوء اختیار خویش از او نصیبی نبرده اند و بهره ای نیافته اند.

در حالی که به تأکید عقل فرض عین است جان همگان را و به ویژه رنج آلودگان درد هوا و زمین گیران بستر هوس راکه از
طیب جانها و توان بخش ایمانها مدد جویند و به امداد حضرتش از قید وساوس شیطانی و هواجس نفسانی رها شوند و
طریق نجات پویند.

رحمة العالمین طیب تو بس

چون تو بیماری از هوا و هوس

خرد مصطفاش دایه بود

هر که را از کمال مایه بود

بشنوید این سخن ز خاموشان

گر ندانید ای هواکوشان

هر که دل داد دین او بخرد

تا بگویند بر زبان خرد

(سنایی غزنوی)

(1) - انبیاء (21): 107.

«در قرآن آمده است که او «عبدالله» بود، چه تا مرتبه عبودیت تحصیل نشود معرفت به مقام اقدس ربوبیت حاصل نگردد، این به آن بسته است و آن بدین پیوسته.

باید خودی‌ها پایان گیرد و خودبینی‌ها رنگ بی رنگی محو پذیرد، افق وجود از هر چه به گونه موجود می‌نماید پاک و مصفی گردد تا آفتاب درخشان وجود حقیقی روی نماید و چهره تابان شمس هستی طالع آید.

«حق» بود و «صدق» و «برهان» بود و «ذکر» که به حقایق حق و موهبت مطلق گزین گشته و از جانب حضرت اقدس پروردگار برای هدایت اهل عالم در هر جای به هر روزگار آمده بود، تا جملگی را تذکر دهد که دنیا گذران است و آخرت جاودان؛ لذا خردمندان را وظیفه جان آگاه، آن که از این سرای ناپایدار بهره‌ای حاصل آورند که در آشیانه جاودانه‌شان به کار آید و در آن عالم بی منتهی نهایت راحت را موجب گردد.

«فضل خدا» بود و «مُرْسَلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، «وَلِیُّ حَقِّ» بود و «نَبِیُّ کَرْدگَار» به مقتضای عطای سبق، حمد خدا را «مَسْبُوح» بود و قدر حق تعالی را «مَصْلٰی».

به آفریدگار و شریعت او «مؤمن» بود و به انبیای سلف و آثار راستین ایشان «مصدق»، نعمت پروردگار را حق گزار بود و «محدث» و احکام اسلام و ارکان ایمان را «صادق» ¹ و «مبلغ».

«منصور» و «مؤید» بود و به حسن برتر و هدایت والا از جانب حضرت اقدس مولا «مسدد».

«نعمت خداوند کریم» بود و نسبت به مؤمنان «رئوف» و «رحیم»، «صبح

(1) - صادق: جداکننده حق از باطل.

برگزیده حق بود و «مجتبی»، رهنمای خلق بود و «مقتدی»، برکشیده پروردگار بود و «مرتضی»، صفا یافته از درگاه کردگار بود و «مصطفی».

«عالم» بود به علم لدنی و «حاکم» به حکم ربّانی، نعمت الهی را «شاکر» بود و در آنچه پیش می‌آمد «صابر» و خدا را از دل و جان پیوسته و در همه حال «ذاکر»، به رضای خدا «راضی» بود و در میان آفریدگان حقّ به عدل مطلق «قاضی»، به اذن الله «داعی» بود و خلق را بدان جناب یکتای بی‌همتا «هادی»، آیات بیّنات قرآن را به فرمان خداوند مستعان «قاری» بود.

احکام دین مبین و ارکان اخلاق متین را از کلمات مبارک فرقان بر عالمیان «تالی»، شبانگاه به عبادت خدای تعالی «متهجد» بود و به شبان و روزان بر آن مولای اعلی «متوکل».

«منادی توحید» بود و سعادت، «آمر» اهل و خاندان و امت و آدمیان، بدانچه مایه صلاح و فلاح است و سرمایه اعتلا و عظمت.

«مستقیم» بود و در راه راست شرع قویم و «معصوم» بود به احسان خداوند کریم.

«قانع» و «قانت» و «خاشع» بود و «صادق» و «خاضع» و «عابد» و «ساجد» و «شاهد» و «مجاهد».

تا در این سرا بود دمی از جهاد در راه خدا نیاسود و پیوسته همی «رائد» ¹ آدمیان بود و «شاهد» بر عالمیان، بر هدایت اهل ایمان و ارشاد هدایت پذیران «حریص» بود و بر آن جمله «شهید».

«بشیر مبین» بود و «نذیر امین»، جهانیان را به رحمت بی‌نهایت پروردگار بشارت می‌داد و از تجاوز از حقّ و انحراف از حدود باز می‌داشت. به احسان الهی

(1) - رائد: جوینده، خواهنده.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 156

می‌بخشود و به سخط آن حضرت در صورت آرایش به ناپرهیزکاری و تباهی انداز می‌نمود که «مبشّر» بود و «منذر».

معتدلی کامل بود و پیشوایی عادل، طالب حق بود و هادی به جانب آن حقیقت مطلق و چنین بود که خدایش «طه» خواند.

سید اولین و آخرین بود و سالار انبیا و مرسلین و همین بود که خدای جهان با آن برگزیده دل‌ها و جان جهان به عنوان «یس» سخن راند و او را بدین اسم مسعود و لقب مبارك خواند. «1» فیضی، بزرگترین شاعر سده دهم در سرزمین هند چه نیکو سروده.

وز نور رُخت جهان منور

ای روی تو آفتاب خاور

در لعل تو لطف‌هاست مضمّر

از چشم تو فتنه‌هاست ظاهر

دارم لب خشك و دیده تر

در آتش و آیم از تو، زان رو

ای زُهره جبین ماه پیکر

بزدای ز شام هجر ظلمت

سر در قدمت نهم بمیرم

بگذار که دامن‌ت بگیرم

(فیضی هندی)

عهد شیرخوارگی و کودکی

«پس از ولادت آن بزرگوار که تجلی گاه اوصاف جمال و جلال بود، سر پرست دلسوز و بزرگوارش عبدالمطلب به دختران خود عاتکه و صفیه فرمود:

برای او دایه‌ای تفحص کنید. زنان شیر ده بنی هاشم را خواستند ولی آن حضرت سینه هیچ يك را نپذیرفت.

عبدالمطلب غمگین و ناراحت از خانه بیرون آمد و به نزد کعبه رفت و با دنیایی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 157

از اندوه و غم در پناه کعبه نشست.

در این وقت پیرمردی از قریش که او را عقیل بن ابی و قاص می گفتند با عبدالمطلب برخورد کرد و از وی سبب اندوه و غصّه اش را پرسید، عبدالمطلب گفت: ای شیخ قریش! اضطراب و ناراحتی من از این است که فرزند زاده من که تازه به دنیا آمده سینه هیچ زن شیر دهی را نمی گیرد، بدین سبب خوردن و آشامیدن بر من گوارا نیست و در چاره کار خود حیران مانده‌ام. عقیل گفت: ای ابوالحارث! من در میان صنایع قریش زنی گمان دارم که از عنایت عقل و فصاحت و صباحت و رفعت و حسب و شرافت نسب نمونه ندارد و او «حلیمه» دختر عبدالله بن حارث است.

عبدالمطلب چون اوصاف حلیمه را شنید او را پسندید و غلامی از غلامان خود را به سوی قبیله بنی سعد بن بکر که در شش فرسخی مکه بودند فرستاد و گفت: به زودی عبدالله بن الحارث عدوی را نزد من حاضر کن.

غلام در اندک زمانی عبدالله بن الحارث را به نزد عبدالمطلب آورد، در حالی که اکابر قریش چون پروانه گرد شمع وجود او جمع بودند. چون نظر عبدالمطلب بر وی افتاد به استقبال او برخاست و وی را در بر گرفت و در پهلوی خویش نشان داد و گفت: ای عبدالله! تو را برای این طلبیده‌ام که اگر مصلحت بدانی دختری را برای شیر دادن به فرزند زاده‌ام محمد حاضر سازی، که اگر شیر او را قبول کند تو را و عشیرهات را توانگر کنم.

عبدالله از شنیدن این خبر مسرت‌انگیز و مژده همایون بسی شاد شد و به سوی قبیله خود بازگشت و حلیمه را به آن خبر بهشتی بشارت داد.

حلیمه غسل کرد و به انواع طیب خود را معطر ساخت و جامه‌های نو پوشید و با پدر خود عبدالله و شوهرش بکر بن سعد به خدمت عبدالمطلب شتافتند.

چون محمد را به دامن گرفت سینه چپ خود را نزدیک دهان آن حضرت برد،

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 158

چرا که طرف راست سالیان درازی بود خشک شده بود، ولی آن جناب به سینه چپ ابداً التفات نفرمود، بلکه تمایل به طرف راست داشت، حلیمه در گذاشتن طرف چپ به دهان حضرت مبالغه می نمود، ولی حضرت به طرف راست میل می فرمود، عاقبت از روی ناچاری طرف راست را به دهان حضرت گذاشت و گفت:

عزیز جانم! دهان بر آن قسمت سینه بگذار و بین خشک است.

چون محمد صلی الله علیه و آله دهان بر آن قسمت گذاشت از برکت دهان مبارکش، چنان شیر جاری شد که از کنار دهان حضرت می ریخت. حلیمه و دیگران سخت متعجب شدند.

آن زن با کرامت گفت: ای فرزند من! امر تو بسی عجیب است. به حق خدای جهان سوگند می خورم که دوازده طفل از پستان چپ من تغذیه کرده اند و قطره ای شیر از طرف راست من ندیدند!!

عبدالمطلب فوق العاده شاد شد، به حلیمه فرمود: اگر نزد ما بمانی خانه ای با ماهی هزار درهم و یک دست جامه رومی و روزی ده من نان و گوشت به تو عطا می کنم، ولی حلیمه از پذیرفتن خواسته جدّ محمد عذر خواهی کرد.

عبدالمطلب فرمود: ای حلیمه! اکنون که می خواهی به محلّ زندگی خود برگردی، فرزندم را به دو شرط به تو می سپارم:

اول آن که: در تعظیم و اکرام او تقصیر ننمایی و پیوسته از این گوهر یکتا مواظبت نمایی. حلیمه گفت: به پروردگار جهان سوگند که از وقتی نظرم بر او افتاد، محبت وی چندان در قلبم جای کرده که در اکرام او محتاج به سفارش نیستم.

دوم آن که: هر جمعه او را نزد من آوری که من تاب مفارقت و هجران او را ندارم. «1»

(1) - حیات القلوب: 100.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 159

چیست جان کز پی جانان نتوان داد ز دست

گرچه از بھرکسی جان نتوان داد ز دست

از پی خار، گلستان نتوان داد ز دست

ای گلستان وفا خار جفا لازم توست

چون به دست آمدی آسان نتوان داد ز دست

همچو تو دوست مرا دست به دشواری داد

آن سر زلف پریشان نتوان داد ز دست

گرچه آن زلف پریشانی دلراست سبب

دی یکی گفت برو ترکِ غمِ عشق بگو به چنان وسوسه ایمان نتوان داد ز دست

(سیف فرغانی)

قدوم شیرخواره و نزول برکات بر آل سعد

«اعراب بادیه نشین و قبیله بنی سعد درست به خاطر دارند که دو سه سال آرگار برکت آسمانها از اراضی ایشان برداشته شده بود و چیزی نمانده بود که یکباره گوسفندان و شترانشان از گرسنگی و تشنگی جان بدهند، به خصوص بر قبیله بنی سعد خیلی سخت می گذشت، نه در زمین گیاه سبزی دیده می شد که چهارپایانشان دندان به آن گیاه بزنند و نه از آسمان بارانی فرو می ریخت که در غدیرهایشان برای روزهای تشنگی ذخیره ای بماند.

اما در آن روز که حلیمه سعدیه قناده محمد صلی الله علیه و آله را در آغوش کشید و پا به قبیله گذاشت، ناگهان روز و روزگار عوض شد.

ابرها ناگهنگام بهم پیوستند و باران بی دریغ خود را بر سر آل سعد فرو ریختند، زمینها با وضع حیرت انگیزی سبز شدند، پستان گوسفندان از شیر لبریز شد؛ نه

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 160

تنها بنی سعد از آن قحط و غلا نجات یافتند، بلکه از برکت وجود این کودک شیرخوار، عشایر آن سرزمین همگی به رفاه و آسایش رسیدند، فقیرترین قبایل عرب در ردیف غنی ترین قبایل قرار گرفت.

از نظر رشد و نمو، برنامه ای خارق العاده داشت. درست آن طفل يك شبه که می گویند ره صد ساله می رود. این نازنین کودک بود.

وقتی به سن چهار سالگی رسید توانست با برادر رضاعی خود ضمّره همراه گوسفندان به صحرا برود، وی از کار چوپانی لذّت بسیاری می برد.

پیامبران پیشین همچنین بودند، هر کدام چندی به چوپانی و رعایت گوسفندان می گذرانیدند، مثل این که رعایت و نگهداری و هدایت حیوان ناطق را باید در کنار حیوان صامت تمرین کرد.

در میان انبیا آنان را که می شناسیم، ابراهیم خلیل، پسرانش اسحاق و اسماعیل، موسای کلیم و عیسیای مسیح علیهم السلام هر کدام مدتی در رخت شبانی به سر بردند، تا جامه نبوت به بر کردند و مسؤولیت ارشاد و هدایت بشر را به عهده گرفتند.

قبیله بنی سعد عموماً و حلیمه سعدیه خصوصاً، در زندگی این کودک هاشمی عجایی می دیدند که برایشان شگفت انگیز بود.

مثلاً رشد غیر عادی، سخنان چندین بار بزرگتر و درشت تر از سن و سالش، سکونش، سکوت های ملکوتی و آسمانی و معنی دارش!

در نخستین روزی که می خواست با برادرش ضمیره به صحرا برود حلیمه دستش را گرفت و به خیمه اش برد و موهای سیاه و مجعدش را شانه کرد و به چشمان جذّابش سرمه کشید و بعد يك گردنبند که از چند مهره منقوش تشکیل می یافت به گردنش انداخت.

محمد نگاهی به این مهره ها انداخت و با لحن شیرینی پرسید: این چیست؟

- این حرز است، این طلسم است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 161

- فایده اش چیست؟

- فایده اش این است که به گردن هر کس باشد، از شرّ جنّ و انس در امان است.

خنده کنان با تکان دست، گردنبند را پاره کرد و با همان شیرینی گفت:

من کسی را دارم که از تمام شرها و بدی ها حفظ می کند، من حاجتی به این گردنبند ندارم. «1» أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى*
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى* وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأُعْنَى* «2»

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟* و تو را بدون شریعت نیافت، پس به شریعت هدایت کرد؟* و تو را تهیدست نیافت، پس بی نیاز ساخت؟

حلیمه سعدیه نزدیک به دو سال به آن حضرت شیر داد و قریب به پنج سال از آن حضرت نگهداری کرد و در پرورش او کوشید، سپس وی را به دامن آمنه و آغوش عبدالمطلب برگرداند.

از روزی که آمنه بزرگوار شوهر باکرامتش عبدالله را از دست داد، همواره به دنبال فرصت بود تا به مدینه رفته و آرامگاه شوهرش را زیارت کند و در عین حال دیداری هم با خویشان خود در آن منطقه داشته باشد.

با محمد صلی الله علیه و آله و زن مهربانی به نام امّ ایمن به سوی مدینه بار سفر بست. مدت يك ماه در آن شهر ماند، علاوه بر زیارت قبر شوهرش به دیدار خویشان خود هم توفیق یافت. ولی این سفر برای محمد همراه با سخت ترین تألمات قلبی بود؛ زیرا در آن يك ماه مرتب دیده پاکش به خانه ای می افتاد که پدر مهربانش در آن جا به وقت جوانی چشم از دنیا بسته بود. هنوز در غم و اندوه جانکاهش به سر می برد که

(1) - نخستین معصوم: 34.

(2) - ضحی (92): 6 - 8.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 162

حادثه بسیار جانگداز دیگری به او هجوم برد و آن از دست دادن مادر مهربانش به وقت مراجعت به مکه در محلی به نام «أبواء» بود.

امّ ایمن آن کودک بی مادر را به سرعت به مکه رساند و تحویل جدّ بزرگوارش عبدالمطلب داد.

هر روز برای بزرگ قریش در کنار کعبه بساطی پهن می کردند، بزرگان قوم و فرزندان عبدالمطلب در کنارش جمع می شدند، هر زمان دیدگانش به محمد می افتاد، فرمان می داد، راه را باز کنند تا محمد به نزدش آمده و پهلویش بنشیند.

هنوز امواج سخت دوری پدر و فراق مادر، قلبش را آزار می داد که برای بار سوم به حادثه سخت و مصیبت جانگدازی دچار شد و آن از دست دادن جدّ بزرگوارش حضرت عبدالمطلب بود. محمد از خانه تا جایی که جدّش را دفن کردند همچون ابر بهار از دیده پرفروغش اشک می ریخت!

سرپرستی ابو طالب از پیامبر

«عبدالمطلب به وقت مرگ سرپرستی و نگهداری محمد صلی الله علیه و آله را به فرزند برومند و بسیار عزیز و مؤمن خود ابو طالب که با عبدالله پدر رسول خدا، از يك مادر بودند وا گذاشت.

ابوطالب که پدر امیر المؤمنین بود برای پیامبر، پدری مهربان و سرپرستی والا به شمار می آمد. رنجی که ابوطالب به خاطر این برادر زاده عزیز کشید بی نظیر بود.

اگر چه عبدالمطلب بر محمد امین پدری کرد، ولی شرایط محیط در زمان عبدالمطلب صورتی و در زمان ابوطالب صورت دیگری داشت.

عبدالمطلب از نظر مقام سیاسی و اجتماعی خود که همچون پادشاهی بی تاج و تخت بر سرزمین بطحا سلطنت، می کرد خیلی آسان می توانست محمد را از دشمنان حفظ کند، ولی ابوطالب آن قدرها حشمت و جلال ظاهری نداشت که بی

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 163

دردسر از این امانت الهی نگاهداری کند.

از طرفی محمد روز به روز بزرگتر می شد و به همین نسبت دشمنانش بیشتر به قصد جانش فکر می کردند.

[سفر با برکت]

[فکر این که مبدا این نازنین وجود از دست برود ابوطالب را سخت ناراحت می داشت، تا آن جا که وقتی به قصد تجارت رو به شام می آورد چاره ای ندید جز آن که برادرزاده عزیزش محمد را هم با خود به شام ببرد.

این سفر، نخستین تکانی بود که قدرت توحید به بت ها و بت پرستان مگه می داد.

در این سفر اسراری که تا آن روز بر مردم مکه حتّی بر ابوطالب یعنی نزدیک‌ترین و محرم‌ترین کسان محمد هم پوشیده بود بیش و کم آشکار شد و مسئولیت نگاهداری آن حضرت را بیش از پیش سنگین ساخت و ابوطالب را به عظمت این مسئولیت آشنایی بیشتری بخشید.

قریش در چهار فصل سال، دو فصل به تجارت می‌رفت و به فرموده قرآن مجید:

رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ «1»

[و نیز] به سفرهای [تجارتی] زمستانی و [سفرهای تجارتی] تابستانی پیوند و انس دهد [تا در آرامش و امنیت، امر معاششان را تأمین کنند].

در زمستان محصولات شام را به یمن می‌برد و در تابستان محصولات یمن را به شام.

این فصل، فصل تابستان آنهم تابستان حجاز بود که کاروان مکه در ریگزارهای

(1) - قریش (106): 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 164

بطحا راهپیمایی می‌کرد، اما از این راهپیمایی تابستانی رنج و عذابی نمی‌دید؛ زیرا پاره ابری به طور دائم بالای سرش سایبانی داشت.

این چتر شیرگون را دست رحمت و مرحمت حق به خاطر يك نفر فقط نفری که با آن کاروان همسفر بود بر سر کاروانیان افراشته بود. کسی نمی‌دانست این هوای آتش فشان چرا دیگر گرم نیست، چرا لطف بهاری و نسیم بهشتی دارد؟

سفر کردن در فصل تابستان آنهم تابستان حجاز کار بسیار دشواری است و احیاناً خطرناک است. در این فصل سفر کردن بیماری دارد، آفتاب‌زدگی دارد، مسمومیت دارد و با هزاران رنج و بلای دیگر هم توأم است.

البته هوای شامات و سوریه در فصل تابستان نه تنها زنده نیست، بلکه همچون هوای ییلاقات بسیار روح افزاست، ولی کاروان قریش تا خودش را از مکه به مرز شام برساند جانش به لب رسیده بود، ولی کاروان قریش در این سفر خیال می‌کرد که يك باره از سرزمین شام رو به دمشق آورده؛ زیرا چیزی از مشقت‌ها و عذاب‌های گذشته را در میان نمی‌دید.

هیچ کس مریض نمی شد، هیچ کس از شدت گرما نمی نالید. از همه شگفت انگیزتر، شترانی که بار گران به پشت داشتند همه جا مستانه راه می رفتند چنانکه گویی تازه از چراگاه برگشته اند.

يك بازركان از بنی ثقیف كه اسمش جندب بود، چند بار این سخن را تکرار کرد:

چه سفر مبارکی!

محمد صلی الله علیه و آله را در قبیله بنی سعد «مبارك» می نامند؛ زیرا آشکارا احساس کرده بودند که برکت وجودش آل سعد را از روی خاکستر بلند کرده بود و بر توده های زر نشانیده است.

محرمانه چند جفت چشم بر روی محمد خیره شد ولی او مثل همیشه خاموش و غرق در فکرها و اندیشه ها بود. بالأخره به شام رسیدند. آن جا دیگر خاك شامات

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 165

و سرزمین درخت و گل و سبزه و صفا بود.

همه خوشحال بودند، همه خندان بودند، شب و روز راه می پیمودند، پیش می رفتند، از شهرهای آباد و دهکده های زیبا و مزرعه های خرم و شاداب می گذشتند.

[داستان اعجاب انگیز بخیرای راهب

] کاروان قریش مسیر معین خود را می پیمود تا از دور سایه شهر بُصری با جلال و عظمتش آشکار شد، ولی برای کاروان مگه این دور نما و حتی خود بصری چیزی دیدنی نبود. مصلحت دیدند که در کنار دهکده «بخیرا» يك فرسنگ دور از شهر در همان جا بارانداز کنند.

سال ها بود که در کنار دهکده بخیرا، در پناه صومعه ای دور افتاده پیری روشن ضمیر به عبادت خدا سرگرم بود. این مرد يك روحانی مسیحی بود که نه تنها مردی زاهد و وارسته و از دنیا گریخته بود، بلکه مردی دانشمند و عمیق و هنرمند هم بود.

این مرد از ادیان مختلف، از ملل و نحل، از تحولات اجتماعی خبر داشت، حتی می گفتند که: این راهب نصرانی در سایه ریاضت ها و زحمت هایی که کشیده از گذشته و آینده مردم خبر می داد.

آنچه محقق بود این بود که «سرجیوس» یعنی همین راهب که در کنار دهکده بحیرا صومعه نشین و گوشه گیر، بود هم بسیار پارسا و هم بسیار دانشمند بود.

خدا می داند که در شب گذشته به کجا فکر می کرد و در رؤیای شبانه چه دیده بود و چه شنیده بود؛ زیرا وقتی که به هنگام سحر، سر از بالین برداشت آدمی غیر از آدم دیروزی بود.

مطلقاً فکر می کرد و گاه و بیگاه به در صومعه می آمد و چشم به چشم اندازه های دور می انداخت، مثل این که از مسافری انتظار می کشید، نگاهش به روی جاده پهن

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 166

شده بود.

تقریباً روز از نیمه گذشته بود که از انتهای جنوبی جاده، گرد ضعیفی به هوا برخاست، پیدا بود که قافله ای از حجاز به شام می آید، اما سرجیوس راهب، روشنفکر بحیرا، به جای این که زمین را نگاه کند آسمان را نگاه می کرد، چشمش به تماشای يك اعجوبه آسمانی محو شده بود.

قافله دم به دم نزدیکتر می شد و گرد راهش غلیظتر و تیره تر به هوا بر می خاست تا کم کم نزدیک شد و به سمت بارانداز خود که در سبزه زاری دور از جاده قرار داشت پیچید.

نگاه راهب از بالای سر آن کاروان به دنبال آن يك لگه ابر که همه جا سایبان کاروان بود، به سمت راست جاده به همان جا که بارانداز قافله قریش بود چرخ زد.

[مهمانی بحیرای راهب]

[سرجیوس چنان در این تماشا مست بود که نمی دانست خدمتکارش هم ساعت ها پهلوی وی دم پنجره ایستاده است، در این هنگام چشمش به وی افتاد.

- اوه ... تو هستی!

- آری، ای عالی جناب.

- قافله قریش را تماشا کرده‌ای؟

- قافله بزرگی است.

- لب سرجیوس به سبکی لرزید و گفت:

- آری، خیلی بزرگ، بزرگتر از همیشه.

و پس از لحظه‌ای مکث گفت:

- از قول من به سادات عرب بگو: که امشب مهمان ما خواهند بود.

خدمتکار صومعه به قافله نزدیک شد و در برابر بازرگانان قریش احترام گذاشت.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 167

سپس پیام راهب را با این بیان به تجار مکه رسانید.

امشب سادات عرب در صومعه مهمان ما هستند.

تاکنون چنین مهمانی سابقه نداشت از سادات عرب!

این بازرگانان که هر کدام بیش از بیست بار از مکه به شام و از شام به مکه رفته بودند، هرگز از دهان کسی به يك چنین عنوان افتخار نیافته بودند.

یعنی چه؟ سادات عرب عنوان کیست؟

آن کبریا و خود پرستی که با خون این نژاد آمیخته است در این هنگام به جوش و جنبش در آمد. هر کدام پیش خود به اعتبار خویش آفرین گفتند و بعد از راهب تشکر کردند و دعوتش را پذیرفتند.

باید دسته جمعی به مهمانی بروند همه و همه؛ زیرا هیچ کس رضا نمی‌دهد که سید عرب نباشد.

راهب از سادات عرب دعوت کرد و آن کس که به این مهمانی پا نگذارد سید عرب نیست، پس در اینجا صحبت از این نیست که شبی را باید بر سر سفره يك مسیحی دست و دل باز و کریم، خوردنی مطبوع خورد و نوشیدنی‌های گوارا نوشید، بلکه صحبت از کلمه سیادت است آنهم سیادت بر عرب.

همه باید به مهمانی بروند، ولی باید این بارهای گران قیمت و این کالاهای هندی و یمنی را در این صحرا به دست يك عده غلام سیاه و ساریان بیابانی بسپارند، آیا این کار، کاری خردمندانه است؟

پس چه باید کرد؟ آن کس که گذشت دارد می‌تواند از لقب سیادت عرب بگذرد و چشم از این مهمانی پپوشد و پهلوی بارها بماند کیست؟

ابتدا به یکدیگر نگاه کردند اما هیچ کس جرأت نکرد از دیگری تمنا کند که دعوت راهب را ندیده بگیرد و پهلوی مال التجاره بماند.

نگاه‌ها چند لحظه به هم افتاد و سرانجام نومیدانه از هم گذشتند و بعد یکبار

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 168

نگاهشان به چهره گل افکنده محمد صلی الله علیه و آله خیره شد:

امین، امین!

این نخستین بار بود که به محمد لقب «امین» داده شد. امین پهلوی مال التجاره خواهد ماند.

ابوطالب با صدای نعره مانندی گفت: برادر زاده من سید السادات است، او باید در مهمانی سرجیوس حضور داشته باشد.

اما محمد خودش گفت: نه، عمو جان من ترجیح می‌دهم که پهلوی بارها بمانم.

چشم‌ها و دهان‌ها از فرط حیرت چاك خوردند. آیا باور شدنی است که يك جوان قرشی آنهم هاشمی آنهم پرورش یافته بر دامان عبدالمطلب سید العرب تا این اندازه بتواند گذشت نشان بدهد.

سرجیوس از سادات عرب مهمانی کرده و برای يك پسر جوان که تازه پا به اجتماع گذاشته این فرصت بی نظیر است، اگر اکنون برای خود این افتخار را دست و پا نکند دیگر چنین فرصتی به چنگش نخواهد آمد، دیگر چه وقت می تواند مقام سیادت را برای خود به دست بیاورد.

چرا ای عزیز من! نمی خواهی به مهمانی این راهب مسیحی قدم رنجه فرمایی؟

بگذارید تنها بمانم تا هم مال التجاره شما را نگاه بدارم و هم کمی فکر کنم.

اعیان عرب از این که دیدند مسئله نگهبانی از مال التجاره حل شده، سخت خندان و خوشحال شدند، برخاستند و جامه های فاخر پوشیدند و پیش و دنبال به سمت صومعه راهب به راه افتادند.

هنوز آفتاب آن روز از سرایشی افق به آب های مدیترانه فرو نغلتیده بود، هنوز راهب دم دریچه صومعه ایستاده بود، شاید از مهمانان تازه رسیده اش انتظار می کشید. چشمش به بازرگانان قریش افتاد، بی اختیار نگاهش به بالای سرشان توی هوا غلتید، يك برودت مرموز که جز نومیدي مایه ای ندارد به خونس افتاد، آهسته

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 169

از خود پرسید: پس کو آن يك قطعه ابر؟ همچنان ایستاده بود، مثل این که سراپا خشکس زده بود.

مهمانان از راه رسیدند و به رسم جاهلیت سلامش دادند. به سلامشان جواب داد و به مقدمشان تهنیت گفت و آن وقت پرسید: مگر خدمتکار من تقاضای مرا به عرض سادات عظام نرسانیده؟

- چرا از ما دعوت کرده که از نعمت شما بهره مند شویم.

- مگر از قول من تقاضا نکرده که بزرگان عرب همگان مهمان من هستند؟

- البته این طور گفته بود.

سرجیوس در اینجا با لحن اسفناکی گفت: مثل این که همگان قدم رنجه نفرموده اند.

يك عرب بی تربیت که حتماً از قریش بود غرغر کرد: فقط يك پسر یتیم که او هم نگهبان مال التجاره است، فقط او نیامده.

دست ابوطالب بی اختیار به سمت قبضه شمشیرش چسبید: فرومایه! من این یاوه‌گویی‌ها را تحمل نخواهم کرد، محمد یتیم نیست بلکه امین است.

راهب دست پاچه شد، دیگران پا به میان گذاشتند و میان ابوطالب با آن یاوه‌گوی بی ادب فاصله گرفتند و برای راهب توضیح دادند که يك نوجوان نو سال با ما همراه است و چون این جوان به صفت امانت و نجات مشهور است بجا مانده تا کالای ما را از دستبرد ساریانان و حوادث دیگر ایمن بدارد.

راهب خوشحال شد و گفت: آیا به ضمانت من اعتماد دارید؟ البته.

- من به عهده می‌گیرم که اگر نقیصه‌ای به اموال شما راه یابد هر چه باشد جبران کنم، بنابر این او را هم به همراه بیاورید.
تازه به پای سفره نشسته بودند که ناگهان چشم سرجیوس به آن پاره ابر افتاد، دید آن چتر آسمانی در فضا به حرکت در آمده و دارد به سوی صومعه می‌آید و پس

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 170

از چند لحظه محمد از راه رسید.

راهب که همچون مردم آشفته، چشم از سیمایش بر نمی‌داشت و مبهوتانه نگاهش می‌کرد بالأخره به زبان آمد و گفت:
جلوتر بیا، جلوتر بیا تا تو را بهتر ببینم.

عرب‌ها با اشتهای شعله کشیده‌ای نان و گوشت می‌خوردند، فقط ابوطالب سراپا گوش شده بود تا حرف‌های راهب را بشنود، البته دیگران هم می‌توانستند به این گفتگوها گوش کنند.

- اسم تو چیست؟

- محمد!

قبیله!؟ وی این اسم مکث کوتاهی افتاد، سرجیوس زیر لب چند بار این اسم را تکرار کرد: محمد، محمد! و بعد پرسید:

از کدام

- از قریش.

- از کدام دودمان؟

- چرا به مهمانی من نیامدی؟- از آل هاشم بن عبد مناف.

قبول کرده بودم که از مال التجاره نگهبانی کنم، به علاوه دوست می داشتم تنها بمانم.

- در تنهایی چه کنی؟

فکر کنم، آسمان ها را، ستاره ها را، دنیا را تماشا کنم.

- در این تماشا به چه فکر می کنی؟

محمد خاموش ماند. راهب دوباره پرسید. سپس گفت: دلم می خواهد تو را ببینم.

- در برابرت ایستاده ام مرا ببین.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 171

- / می خواهم میان دو شانهات را ببینم.

اجازه می دهم.

راهب به پشت سر محمد پیچید. بازرگانان قافله لقمه را از دست گذاشتند و با حیرت به کارهای این ترسای پیر نگاه می کردند، می خواهد چه چیز را ببیند؟

سرجیوس پیراهن پیغمبر را از پشت سر به پایین کشید و تا چند دقیقه آن طور که گوپی کتاب مقدسی را تلاوت می کند، در میان شانه های محمد به مطالعه پرداخت و بعد به خودش گفت: اوست، اوست.

ابوطالب که تا این لحظه خاموش ایستاده بود پرسید: این کیست؟

راهب آهی کشید و گفت: آن کس که مسیح از وی یاد کرده و به مقدمش بشارت داده است.

این سخن را گفته و نگفته به سمت ابوطالب برگشت.

- با این جوان چه نسبتی دارید؟

- پسر من است.

ابوطالب با تبسم گفت: چطور این طور نیست؟- هرگز چنین چیزی نیست، نه این طور نیست.

- این جوان باید یتیم باشد.

خنده بر لب‌های ابوطالب خشکید: از کجا دریافته‌ای که او یتیم است، آری، یتیم است و برادرزاده من است.

- بنابر این احتیاط کن که او را نشاسند، می‌فهمی ای سید عرب؟!

احتیاط کن که یهودی‌ها به این اسرار پی نبرند مبدا نابودش کنند.

- چرا مگر چه گناهی کرده که می‌ترسید نابودش کنند؟

راهب به ابوطالب جواب داد، اما مثل این که با خودش حرف می‌زند، آوای مرموزی داشت:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 172

- آتیه او، آینده او، آنچه او خواهد کرد، آنچه با دست او به وجود خواهد آمد، آن حوادث و ملاحم که در انتظار

اوست و آن حوادث و ملاحم که به انتظار ظهور وی در ابهام آینده غنوده‌اند.

ابوطالب پرسید: شما می‌دانید که در آینده‌اش حوادث و ملاحم پنهان است؟

- در این خط مقدس که میان شانه‌هایش نوشته شده، آنچه خواندنی بود خوانده‌ام و از آن ابر سفید که بر بالای سرش

چتر زده آنچه شنیدنی است شنیده‌ام، دیگر چه بگویم؟

پس از چند لحظه سکوت: بنشینیم و نان و گوشت بخوریم. «1»

«دوران جوانی رسول خدا در سه مرحله سپری شد: چوپانی، تجارت، خدمت به خلق.

در روایت است که پیامبر فرمود:

ما مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ رَعَى الْعَنَمَ قِيلَ وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فقال: انا رَعَيْتُهَا لِأَهْلِ مَكَّةَ بِالْقَرَارِيطِ. «2»

هیچ پیامبری نیست مگر این که شبانی گوسپند کرده است، گفتند: ای رسول خدا! حتی شما؟ فرمود: آری و من هم برای اهل مکه در «قراریط» گوسپند چرانی کرده‌ام.

از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت شده که گروهی میوه‌های درخت اراک را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود:

(1) - نخستین معصوم: 38.

(2) - بحار الأنوار: 61/117، باب 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 173

بر شما باد که سیاه‌ترها را جمع کنید و من وقتی چوپان گوسپندان بودم چنان می‌کردم. گفتند: مگر شما هم گوسپند می‌چرانده‌ای؟ فرمود: آری، و هیچ پیامبری نیست مگر این که گوسپند چرانده است. «1» او در سن حدود بیست و چهار سالگی گله‌ای از گوسپندان را همچون موسای کلیم به پیش می‌انداخت و خود به دنبالشان راه به صحرا و کوهساران می‌برد.

چوپانی گوسپندان را پیشه خود ساخته بود، تا روزی هم این گله گم کرده راه و بدبخت را که از شش طرف در چنگ گرگ‌های شهوت و غضب و ظلم و دروغ و مناهی و ملاهی گرفتار بودند از خطر برهاند و به صراط مستقیم حق هدایت نماید.

ملاقات محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیها السلام برای تجارت

[محمد صلی الله علیه و آله خانه عمویش ابوطالب به سر می برد و برای مردم چوپانی می کرد تا يك روز ...

دیگر در این کار هم سودی نیست چه باید کرد؟ محمد چشمان پر مهرش را بر روی عموی نازنینش دوخت و گفت: آیا چه کاری می توانم انجام بدهم؟

- آن کار که اجداد تو داشتند: تجارت، آری، تجارت ای عزیز دل من. سپس به وی پیشنهاد کرد، خدیجه از بزرگترین ثروتمندان شهر است و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده، دنبال مرد امینی می گردد که برنامه تجارت خود را به عهده او بگذارد، فرزندم خود را به او معرفی کن.

مناعت و بلندی و عظمت روح پیامبر، مانع از آن بود که مستقیماً بدون هیچ سابقه و درخواستی پیش خدیجه برود و پیشنهاد خود را مطرح سازد، به همین خاطر به عموی خود گفت: شاید خود او دنبال مرد دنبال من بفرستد. اتفاقاً چنین هم شد، خدیجه کسی را دنبال محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و حضرت را برای مذاکره دعوت کرد.

(1) - الاستذکار: 504 / 8؛ التمهید: 345 / 24.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 174

چون به خانه خدیجه آمد به او گفت: چیزی که مرا شیفته تو نموده است همان راستگویی، امانتداری و اخلاق پسندیده تو است و من حاضرم دو برابر آنچه به دیگران می دهم به تو تقدیم نمایم و دو غلام خود را با تو همراه می کنم تا در تمام امور فرمانبر تو باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان ملاقات با خدیجه را با عموی بزرگوارش ابوطالب علیه السلام در میان گذارد، وی در جواب برادرزاده اش گفت: این برنامه وسیله ای است برای زندگی که خداوند برای تو مقرر فرموده است.

کاروان قریش آماده رفتن شد، کالای تجارتی خدیجه هم با کاروان بود، در این هنگام خدیجه شتری راهوار و مقداری اجناس گران بها در اختیار وکیل خود گذارد و ضمناً به دو غلام خود دستور داد که در تمام مراحل کمال ادب را به جا آورند و هر چه او انجام داد اعتراض ننمایند و در هر حال مطیع او باشند.

کاروان به مقصد رسید و همگی در این مسافرت سود بردند، ولی محمد از همه بیشتر و چیزهایی نیز برای فروش در بازار تهامه خرید.

کاروان پس از پیروزی کامل راه مکه را پیش گرفت. محمد در این سفر برای بار دوم از دیار عاد و ثمود گذشت، سکوت مرگباری که در محیط زندگی آن قوم سرکش حکمفرما بود، او را بیشتر به عوالم دیگر متوجه ساخت. علاوه بر این، خاطرات سفر سابق تجدید شد، به یاد روزی افتاد که همراه عموی خود همین بیابانها را پشت سر می گذاشت. کاروان به مکه نزدیک شد، میسره رو به رسول خدا نمود و گفت: چه بهتر شما پیش از ما وارد مکه شوید و خدیجه را از جریان تجارت و سود بی سابقه‌ای که امسال نصیب ما گشته آگاه سازید. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که خدیجه در غرفه خود نشسته بود وارد مکه شد، خدیجه به استقبال او دوید و او را وارد غرفه نمود. پیامبر با بیان شیرین خود جریان سفر تجارتی را شرح داد. چیزی نگذشت که میسره وارد شد و آنچه را در این سفر دیده بود - که تمام آنها بر عظمت و معنویت

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 175

محمد امین صلی الله علیه و آله گواهی می داد - برای خدیجه تعریف کرد.

از جمله وقتی به بُصْری رسیدم من و محمد زیر درختی فرود آمدم، راهی به نام نسطورا در آن جا بود، گفت: زیر این درخت هرگز غیر از پیامبر فرود نمی آید، سپس از من پرسید آیا در چشمان این جوان سرخی دیده می شود؟ گفتم: آری، گفت: او پیامبر و خاتم انبیاست.

از جمله در وقت داد و ستد با تاجری بر سر موضوعی اختلاف پیدا کرد، آن مرد گفت: به لات و عُزْی سوگند بخور تا من سخن تو را بپذیرم، امین در پاسخ او گفت:

پست‌ترین و مبعوض‌ترین موجودات پیش من همان لات و عُزْی است که تو آنها را می‌پرستی. «1»

«بیست سال قبل از بعثت، مردی در ماه ذوالقعدة وارد مکه شد و متاعی در دست داشت، عاص بن وائل آن را خرید و پولی که متعهد شده بود پردازد نپرداخت. میان آنان مشاجره شد. آن مرد دید قریش در کنار کعبه نشسته‌اند. در برابر آنان ناله زد، اشعاری سرود، قلوب مردانی که در عروقتشان غیرت در جریان بود تکان داد، از آن میان زییر بن عبدالمطلب برخاست و عده‌ای نیز با او همصدا شده در خانه عبدالله بن جدعان انجمن کردند و با هم پیمان بستند و هم قسم شدند که دست به اتحاد و اتفاق بزنند و تا آن جا که امکانات اجازه می‌دهد حقوق مظلوم را از ظالم بگیرند.

مراسم پیمان تمام شد، از آن جا برخاستند و به سوی عاص بن وائل آمدند و متاعی را که خریده و عوض آن را نداده بود از وی گرفته به صاحبش تحویل دادند.

(1) - فروغ ابدیت: 183-188، برگرفته از بحث «از شبانی تا تجارت»؛ ترجمه نهاية الإرب: 102؛ بحار الأنوار: 15/18.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 176

محمد صلی الله علیه و آله در این پیمان که حیات مظلومان را بیمه می‌کرد شرکت جست و خود درباره عظمت این پیمان جمله‌هایی فرموده است از جمله:

«در خانه عبدالله جدعان شاهد پیمانی شدم که اگر امروز هم (ایام بعثت) مرا به آن پیمان بخوانند اجابت می‌کنم. من حاضر نیستم پیمان خود را بشکنم اگر چه در برابر آن گران‌بهارترین نعمت را در اختیارم بگذارند».

ورود محمد به حوزه این پیمان و سعی و کوششی که در خدمت به مظلومان و محرومان داشت آن چنان به آن ارزش بخشید و آن را تحت عنوان «جَلْف الفضول» چنان محکم و استوار ساخت که نسل آینده نیز خود را موظف می‌دید به مفاد آن عمل نماید.

گواه مطلب جریانی است که در دوران فرمانداری ولید بن عتبة برادر زاده معاویه بن ابی سفیان که از طرف او حاکم مدینه بود اتفاق افتاد.

سالار شهیدان حضرت حسین علیه السلام که در سراسر عمر خود زیر بار ستم نرفت بر سر مالی با حاکم مدینه که همواره به قدرت های محلی و مرکزی تکیه کرده اجحاف می نمود اختلاف پیدا کرد. امام برای درهم شکستن اساس ستم و آشنا نمودن دیگران به حق خود، رو به فرماندار مدینه کرد و گفت:

به خدا سوگند! هر گاه بر من اجحاف کنی دست به قبضه شمشیر می برم و در مسجد رسول خدا می ایستم و مردم را به آن پیمانی که پدران و نیاکان آنها بنیان گذار آن بودند دعوت می نمایم. از آن میان عبدالله بن زبیر برخاست و همین جمله را تکرار کرد و ضمناً افزود: نهضت می کنیم و حق او را می گیریم و یا این که در این راه کشته می شویم.

دعوت حسین علیه السلام کم کم به گوش همه افراد غیور مانند مسور بن مخزومه و عبدالرحمان بن عثمان رسید و تمام لیبیک گویان به آستان مقدس حسینی شتافتند و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 177

در نتیجه فرماندار از جریان وحشت کرد و دست از اجحاف برداشت. «1»

ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله

روح بزرگ خدیجه و پاکدامنی و عفت و فضیلت و تقوای او چیزی نیست که آینه بیان و گردش قلم، بتواند آن را نشان بدهد.

گویی دست تقدیر، واقعیت ها و کرامات نفسی و فضایل انسانی را با خاک وجود او عجین کرده بود تا لیاقت همسری گوهر یکدانه گنجینه خلقت را پیدا کند و دختری چون فاطمه زهرا، مادر یازده امام معصوم و حافظان فرهنگ حق تا قیامت، از وجود ذی جود او پدید آید!

خدیجه اوصاف محمد را دهان به دهان شنیده بود، ولی وصفی که میسر غلام او در پایان سفر تجارتی از محمد صلی الله علیه و آله داشت بیش از پیش قلب وی را به آن کانون عظمت و کرامت نزدیکتر کرد:

بانوی من، نمی دانی امین چه جوان نازنینی است! چه بزرگوار است! چه مهربان است! چه جوانمرد است! جمالش، خصالش، سخن گفتنش، راه رفتنش، نوازش و مهربانیش، هر کدام صد کتاب تعریف دارد، او آقای من بود، البته نماینده شما بود و به جای آقای من ایستاده بود. ولی با من همچون يك برادر حرف می زد، کمکم می کرد، همراه من به پرستاری

شتران می آمد، من از این موجود اسرار آمیز حکایت ها در این سفر دارم، از وی عجایی دیده ام که به شرح و بیان نمی آید. در میان راه دو شتر از شترهای ما رنجور شدند من دلتنگ شدم، گفتم چکار کنیم؟

(1) - فروغ ابدیت به نقل از سیره حلّی: 1/ 155 - 157.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 178

لبخندی زد و دلداریم داد و بعد به پیش شتران از راه مانده و از کار افتاده آمد، دست های با عظمت و پنجه های بلندش را پیش برد و سر و گوش شترها را نوازش داد. زبان بسته ها تا حرارت دست این مرد را احساس کردند مثل این که جان تازه و جوانی تازه ای یافته باشند، از جا برجستند و به رقص و طرب آمدند.

میسره می گفت و خدیجه می شنید، در این حال دیگر صدای میسره به گوش خدیجه نمی رسید؛ زیرا فکرش مستقلاً با امین صحبت می کرد و از امین صحبت می شنید. او به خاطر خطوط مشترکی که در پاکی و فضیلت با امین داشت به دوست و محبوب راه یافته بود، دیگر چه حاجت به این که با میسره حرف بزند؟

بی اختیار به او می گوید: بس است، علاقه مرا به او دو چندان کردی، برو تو و همسرت را آزاد کردم و دویست درهم و دو اسب و لباس گران بهایی در اختیار می گذارم.

سپس آنچه را از میسره شنیده بود برای ورقه بن نوفل که دانای عرب بود نقل می کند، او هم در جواب می گوید: صاحب این کرامات پیامبر است!

خدیجه بزرگوار این انسان والا، که معارف اسلامی درباره اش گفته اند:

خدیجه از زنان بافضیلت بهشت است. «1» شیخ متقدمین حضرت صدوق از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده که:

بهشت مشتاق چهار زن است: مریم، آسیه، خدیجه، فاطمه. «2» و هم اوست اوّل زنی که بی چون و چرا در لحظه اوّل بعثت به تمام واقعیّات های الهیه ایمان آورد.

روزی در خانه‌اش نشسته بود و عده‌ای در منزل در خدمتش بودند، از جمله یکی از دانشمندان یهود، اتفاقاً امین از آن جاگذشت، دانشمند یهودی از خدیجه خواست از امین بخواهد لحظاتی در آن مجلس شرکت کند، امین وارد مجلس شد، دانشمند یهودی از امین خواست بگذارد علایم نبوت را در صورت ظاهر او ببیند،

(1) - بحار الأنوار: 51 / 43، باب 3، ذیل حدیث 48.

(2) - بحار الأنوار: 53 / 43، باب 3؛ کشف الغمة: 1 / 466.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 179

امین پذیرفت. خدیجه به دانشمند یهودی گفت: هر گاه عموهایش از کنجکاوی تو خبر شوند عکس العمل سختی نشان خواهند داد؛ زیرا آنها از یهود بر وی می‌ترسند.

مرد یهودی گفت: صدمه زدن به امین محال است، چرا که دست تقدیر او را برای خاتمیت و ارشاد ناس می‌پروراند. خدیجه گفت: از کجا می‌گویی؟ گفت: من نشانه‌های پیغمبر آخر الزمان را در تورات دیده‌ام و از نشانه‌های او این است که پدر و مادرش می‌میرند و جدّ و عموی وی از او نگهداری می‌کنند و از قریش زنی را انتخاب می‌کند که سیّده قریش است، سپس به خدیجه اشاره کرد و گفت: خوشا به حال کسی که افتخار همسری او را پیدا کند!

خدیجه شبی در عالم رؤیا دید: خورشید فروزان بالای شهر مکه چرخ خورد و سپس پایین آمده به خانه وی فرو شد. خواب خود را برای ورقه حکایت کرد، ورقه گفت: با مرد بزرگی ازدواج می‌کنی که شهرت او جهانگیر خواهد شد.

این واقعیت‌ها و از همه مهم‌تر صفا و پاکی و سلامت و فضیلت و عفت و تقوای خود خدیجه که وی را از تمام رسوم جاهلیت حفظ کرده بود، باعث شد که از طرف وی به امین پیشنهاد ازدواج شود. اما از آن طرف:

محمد صلی الله علیه و آله در ایام فراغت در بیابان‌های مکه و به خصوص در کوه حرا کنار غار مشغول سیر فکری در آفاق و انفس می‌شد. برای وجود مقدّسش معلوم بود که ماسوای حق - عزّو علا - در معرض زوال است و فنا، حقیقتش معلومی است معلوم و صورتش موجودی است موهوم، دیروز نه بود داشت و نه نمود، امروز نمود است بی بود؛ و پیداست که فردا از وی چه خواهد گشتود. زمام انقیاد به دست آمال و امانی نمی‌داد و پشت اعتماد بر این امور فانی نمی‌نهاد. دل

از همه برکنده بود و به خدای عزیز نهاده، از همه گسسته بود و به او پیوسته، به او که همیشه بود و همیشه باشد و چهره بقایش را خار هیچ حادثه نخراند.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 180

توحید یگانه گردانیدن دل است، یعنی تخلیص و تجرید او از تعلّق به ما سوای حق - سبحانه -، هم از روی طلب و ارادت و هم از جهت علم و معرفت.

یعنی طلب و ارادت او از همه مطلوبات و مرادات منقطع گردد و همه معلومات و معقولات از نظر بصیرت او مرتفع شود.

محمد صلی الله علیه و آله تا کار به دست می آمد از کار رو بر نمی گردانید، چوپانی، باغبانی، کشیدن آب از چاه، نوشانیدن آب به شترها و گوسپندها، نگهبانی از نخلستان ها و ...

هر چه به وی پیشنهاد می دادند انجام می داد و اجرتش را به عموی خود می پرداخت تا رنج سختی زندگی را از چهره پاک عمو بزدايد.

عمو از این برادرزاده عزیز که هم یادگار برادر جوانمردش بود و هم یادبود محبت ها و مهربانی های پدر بزرگوارش عبدالمطلب را با خود می داشت، خیلی راضی بود، ولی يك نگرانی مبهم دم به دم قلبش را می فشرد، آهسته از خود می پرسید بالاخره چه باید کرد؟ اشکال در چیست؟ چه باید کرد؟ مسئله ازدواج این جوان را که اکنون پا به بیست و پنج سالگی گذاشته است چه باید کرد؟

خدایچه آن بانوی محترمه و شریفه و دانا به وسیله زنی به نام «نفیسه» خواسته خود را به پیامبر اعلام کرد، پیامبر عزیز میل خدایچه را با عموهایش در میان گذاشت و پس از بحث و مباحثه با پانصد درهم مهریه بنا شد این پیوند ملکوتی صورت بگیرد.

خدایچه کبری با راز و نیاز به درگاه حضرت حق، خود را به این شرافت عظمی مشرف نمود:

وی که نان مرده را تو جان کنی

ای که خاک شوره راتو نان کنی

عقل و حسن و روزی و ایمان دهی

ای که خاک تیره را تو جان دهی

شگر از نی، میوه از چوب آوری
از منی مرده بُت خوب آوری
گل ز گل، صفوت ز دل پیدا کنی
پیه را بخشی ضیاء و روشنی.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 181

ای خداوند لطیف بی نظیر
این ز پا افتاده را خود دستگیر
رحمتی فرما ز رحمت‌های خاص
ای که جز از رحمت نبود خلاص
تا سزای خدمت سلطان شوم
لایق درگاه شاه جان شوم

(مولوی)

خواستگاری از حضرت خدیجه علیها السلام

چون مجلس ازدواج با شرکت بزرگان طرفین بر پا شد حضرت ابوطالب جهت خواستگاری، خطبه زیر را خواند:

«سپاس خداوندی را که ما را از ذریّه ابراهیم و فرزندان اسماعیل قرار داد ما را از ارکان معد و عناصر اصلی قبیله مُضَر و پاسداران خانه خود و خدمت‌گزاران حرم خویش شرافت داد و برای ما خانه‌ای اختیار فرمود که همگان به سوی آن می‌آیند و آن حرم امن است، سپاس بر او که حکومت بر این منطقه را به ما عنایت کرد.

همانا برادرزادهام محمد صلی الله علیه و آله با هیچ مردی مقابله نمی‌شود، مگر این که سنگین‌تر و برتر است و اگر هم از نظر مال دنیا فقیر باشد مهم نیست که مال سایه زودگذر و چیزی است که دست به دست می‌شود.

محمد صلی الله علیه و آله را خوب شناخته‌اید و قرابت او را می‌دانید، خدیجه دختر خویلد را خواستگاری می‌کند و کابین او را آنچه مربوط به حال و آینده است از مال من داده؛ سوگند به خدا که از این پس خبر او بزرگ و گران قدر خواهد بود».

خدیجه بانوی عفیف و مهربان و صمیمی بود، زنی هوشیار و دانا بود، به محمد صلی الله علیه و آله گفته بود دوست دارم؛ و راست گفته بود.

این زن در این ازدواج، مقام اجتماعی خود را تا همسری با يك جوان که به محمد یتیم مشهور بود به پایین کشید، ولی خودش می‌دانست که مقام معنویش را

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 182

در سایه محمد تا عرش برین بالا برده است.

زن‌های متشخص و متفرعن قریش، دیگر با وی معاشرت نمی‌کردند، دخترانی که شب و روز دور برش همچون منظومه شمسی می‌چرخیدند نظام خود را گسسته و پریشان و پراکنده شده بودند، اما از این لحاظ يك ذره هم دلتنگ و مکدر نبود.

این زن آن قدر، روشنفکر و کار آزموده بود که همچون وزیری مدبر و با تدبیر طرف مشورت امین قرار می‌گرفت. وی تنها زنی بود که توانست در زندگی محمد چنین مقامی را دریابد. وی نزدیک به چهل میلیون سکه طلا از ثروت خود را در راه محمد و عقیده و ایمان و فرهنگ او خرج کرد. او تا زنده بود تنها همسر پیغمبر بود و پس از مرگش این احترام و شرف به يك عشق آسمانی عوض شده بود.

پیغمبر خدیجه را پس مرگش، همانند زمان حیاتش عاشقانه دوست می‌داشت عاشقانه از وی یاد می‌کرد تا آن جا که چند بار عایشه را به سخنان نیش‌دار وادار کرد.

عایشه می‌گوید:

گوسپندی را سر بریده بودیم، رسول اکرم برای دوستان کهنسال خدیجه از این گوسپند چند سهم مقرر فرمود و چنان صمیمانه از خدیجه یاد کرد که حسن حسادت من سخت به هیجان در آمد: یا رسول الله! فکر می کنم که تو در این دنیا جز خدیجه هیچ زنی را زن نمی شماری!

پیامبر در جوابم سکوت کرد و این سکوت تصدیق منش، آتش به جانم زد، گفتم:

یا رسول الله! بس نیست که این همه از يك پیره زن سپید مو یاد می کنی؟ خدا را سپاس گوی که پس از مرگش دختران جوان بهرهات ساخته. احساس کردم که رسول خدا خشمناک شد، آن ورید آبی گون که میان دو ابرویش قرار داشت پر شد و برجسته گردید و فرمود:

«خوب است بس کنی عایشه، در آن روزگار که خدیجه دوستم داشت کسی دوست و یارم نبود؛ در آن روزگار که او به نبوت من تصدیق کرد همه تکذیب کردند؛

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 183

در آن روزگار که سخت بینوا و تهیدست بودم ثروت گزافش به اختیارم افتاد و بالاتر از همه فاطمه از وی به یادگار مانده است. «1» خدیجه کبری تا زنده بود برای پیامبر یاری راستین و تکیه گاهی عظیم بود؛ پیامبر در هر مصیبت و رنجی که از کفار و مشرکان می دید، با ملاقات با خدیجه، دل روشن می داشت و رفع غم و غصه می نمود.

ارتحال حضرت خدیجه علیها السلام

همسر بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از تحمل تنهایی و مصایب و آلام زیاد به خصوص اقامت اجباری سه ساله در شعب ابوطالب از پا در آمد و به بستر بیماری افتاد، تنها سر پرست و یار او محمد صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا تمام زنان قریش و مکه به خاطر ازدواجش با پیامبر و تهیدست شدنش وی را تنها گذاشته بودند.

آری، بانویی که روزگاری ملکه قریش و سیده حجاز بود، بانویی که بانوان مکه به معاشرت و دوستیش بر خود می بالیدند، تنها مانده بود.

بانویی که دستگاه بازرگانیش، ثروتمندترین و غنی ترین دستگاه های تجارتی عرب بود به روز مرگ تك و تنها در اطاقی کوچک، خود بر فرش بوربایی افتاد و جز شوهر عالی مقامش محمد صلی الله علیه و آله و دختر کوچکش فاطمه زهرا علیها السلام هیچ کس را در کنار نداشت. دختران دیگرش زینب و رقیه در مکه حضور نداشتند.

آهسته آهسته نفس بیمار به شماره افتاده بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور فرمود که فاطمه زهرا را از اطاق مریض به اطاق دیگری ببرند و خود پنجه‌های لاغر خدیجه را که اندک اندک حرارت تب با حرارت حیات از زیر پوست‌های خشکیده‌اش می‌گریخت و جای خود را به برودت مرگ می‌سپرد در دست داشت.

برای آخرین لحظه، چشمان خدایین خدیجه از هم گشوده شد و نظری به

(1) - العمدۃ: 394، فصل فی ذکر مناقب خدیجة علیها السلام.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 184

دیدگان اشک آلود شوهرش انداخت:

یا رسول الله! از من راضی باش.

پیامبر فرمود: امیدوارم که خدای من هم از تو راضی باشد. خدیجه آهی کشید و گفت: فاطمه کو؟

- به خاطر فاطمه نگران مباش خدای تو نگهبان اوست.

- خدای من ... خدا نگهبان خوبی است، خدا کافی است.

پیامبر روی صورت خدیجه خم شد و فرمود:

هم اکنون جبرئیل بر من وارد شده و سلام خدا را به تو می‌رساند. خدیجه لبخندی از منتهای رضایت و خشنودی به لب آورد و گفت:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ وَمِنْهُ السَّلَامُ وَإِلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَىٰ جِبْرِئِيلَ السَّلَامُ. «1»

به درستی که خدا سلامت و بی‌عیب است و سلامت از او سرچشمه می‌گیرد و به سوی او باز می‌گردد و بر جبرئیل سلام و درود باد.

در آخرین نفس به وحدانیت الهی و رسالت محمد صلی الله علیه و آله شهادت داد و برای همیشه دیده از جهان فرو بست.

بازسازی کعبه

چون محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج ساله شد در مراسم خراب کردن کعبه و بازسازی آن شرکت فرمود و قریش به هر چه که او در آن مورد حکم کند، راضی شدند.

درباره سبب خراب کردن و بازسازی آن، ابن عباس و محمد بن جبیر بن مطعم نقل کرده‌اند که:

کوهها مشرف بر مکه بوده و سیل از مناطق بالای مکه راه می‌افتاده و داخل کعبه

(1) - بحار الأنوار: 7/16، باب 5، حدیث 11؛ تفسیر العیاشی: 279/2، حدیث 12.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 185

می‌شده و از بالای آنهم می‌گذشته است و قریش ترسیده‌اند که خانه خراب شود.

بلندی کعبه اندکی بیش از قامت بود، قریش خواستند آن را بلندتر و مسقف بسازند و در عین حال که به این کار مصمم بودند، از خراب کردن آن می‌ترسیدند ولی پس از سرقت گنجینه کعبه وادار به خراب کردن و بازسازی آن شدند.

چون همگان درباره خراب کردن و بازسازی کعبه هماهنگ شدند ابو وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم که دایی پدر رسول خدا بود سنگی از کعبه کند و سنگ از دستش افتاد و در جای خود قرار گرفت و او خطاب به قریش گفت: ای مردم! نباید چیزی غیر از اموال حلال خود در این راه مصرف کنید، نباید درآمدهای نامشروع خود فروشی و ربا و مظلومه مردم در این راه صرف شود. و گفته شده این مطلب را ولید بن مغیره مخزومی گفته است.

در عین حال این که تصمیم به بازسازی کعبه گرفته شد، مردم از ویران ساختن کعبه می‌ترسیدند و از شروع به آن کار خودداری می‌کردند. ولید گفت: من این کار را آغاز می‌کنم. تبر در دست گرفت و روی دیوار کعبه ایستاد و گفت: خدایا! می‌دانی که نیت ما خیر است و نیز گفت: خدایا! در این زمینه ما را از گمراهی حفظ فرما.

سپس بخشی از ناحیه دو رکن کعبه را خراب کرد.

مردم آن شب را منتظر ماندند تا ببینند سرانجام کار ولید چه می‌شود و گفتند: اگر او مُرد که چیزی از آن را خراب نمی‌کنیم و آنچه را هم خراب کرده به حال اول بر می‌گردانیم و اگر حادثه‌ای برای او پیش نیامد، دلیل بر رضایت

خداوند است و بقیّه را خراب خواهیم کرد. فردا صبح زود ولید بر سر کار خود آمد و شروع به خراب کردن کرد و مردم هم همراه او شدند تا به اساس و پایه‌های ابراهیمی رسیدند.

دستور به جمع آوری سنگ برای بنای کعبه دادند، پیامبر هم همراه مردم جهت ساختمان کعبه سنگ حمل می کرد. چون ساختمان کعبه به جای حجر الأسود رسید قریش با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، هر قبیله می خواست خودش بدون

تفسير و شرح صحيفه سجاديه، ج 2، ص: 186

دخالت دیگران آن را در محل معینش نصب کند. کار به ستیزه و مخالفت شدید کشید آن چنانکه آماده جنگ با یکدیگر شدند.

قریش چهار تا پنج شب صبر کردند و سپس در مسجد جمع شدند تا در این باره مشورت کنند و انصاف دهند.

ابوایمیه بن مغیره که پیرمردترین قریش بود گفت: ای گروه قریش! در مورد این اختلاف و حلس آن را بر عهده نخستین کسی که وارد مسجد شود بگذارید. در این هنگام محمد صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، چون او را دیدند، گفتند: این محمد امین است و به او راضی هستیم، چون امین پیش ایشان آمد و موضوع را با وی در میان گذاشتند ردای خود را به زمین فرش کرد و حجر را به دست مبارك خود بر آن نهاد و سپس فرمود: از هر يك از قبایل چهارگانه قریش مردی بیاید، آنگاه امین فرمود: هر يك گوشه‌ای از ردا را بگیرد و همگی آن را بلند کنید و چنان کردند و رسول خدا به دست خود سنگ را بر جایش نهاد و به این شکل محمد بزرگوار از شعله‌ور شدن آتش جنگ و خونریزی با درایت خدایی خود جلوگیری کرد تا ریخ آفرینش، حادثه‌ای عظیم و بزرگتر و شریف‌تر و با منفعت‌تر از حادثه بعثت محمد صلی الله علیه و آله ندیده است.

که وارد مسجد شود بگذارد. در این هنگام محمد صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد، چون او را دیدند، گفتند: این محمد امین است و به او راضی هستیم، چون امین پیش ایشان آمد و موضوع را با وی در میان گذاشتند ردای خود را با زمین فرش کرد و حجر را به دست مبارك خود بر آن نهاد و سپس فرمود: از هر يك از قبایل چهارگانه قریش مردی بیاید **آنگاه امین فرمود: هلی یك گوشه‌ای از ردا را بگیرد و همگی آن را بلند کنید و چنان کردند و رسول خدا به دست خود سنگ را بر جایش نهاد و به این شکل محمد بزرگوار از شعله‌ور شدن آتش جنگ و خونریزی با درایت حدایی خود جلوگیری کرد تا بایخ آفرینش، حادثه‌ای عظیم و بزرگتر و شریف‌تر و با منفعت‌تر از حادثه بعثت محمد صلی الله علیه و آله ندیده است.**

در این حادثه زمینه رشد عقلی و روحی و قلبی و نفسی انسان فراهم گشت و اساس علوم و فنون و تمدن عظیم انسانی پایه گذاری شد. نوری خاموش نشدنی در قلب ظلمت درخشید و خورشیدی غروب نکردنی از افق ملکوت اعلا طلوع کرد.

زندگی و حیات چهل ساله‌ای که با عقل و درایت و آگاهی و بینش و صفا و صمیمیت و اندیشه و تفکر و عفت و پاکدامنی و امانت و صداقت و بر پایه قرآن و معارف با عبادت و اطاعت از حق بر مبنای آیین توحید و الهام نفسی و عمل بر

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 187

اساس خواسته‌های حق گذشت، همراه با ظهور نبوت و اعلام آنچه در قلب پاکش از تمام واقعیت‌های ظاهری و باطنی قرار داده شده بود گشت. چنانکه در سوره مبارکه بقره آمده:

أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ «1»

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده.

آن حضرت در روز بیست و هفتم رجب، با کمال یقین و اطمینان و آرامش و امنیت خاطر، وحی را پذیرفت و مسئولیت بیدار کردن جهان خواب زده و در غفلت و جاهلیت فرو رفته را به عهده گرفت.

اشتباه برخی مؤرخان

این که ارباب تاریخ و سنن نوشته‌اند:

حضرت پس از نزول جبرئیل به خانه برگشت و با تردید در مسئله که آیا وحی بود یا چیز دیگر، حدیجه کبری را در جریان امر گذاشت و او گفت: مطمئن باش و استوار و ثابت قدم، سوگند به خدایی که جان حدیجه در دست اوست من امیدوارم که تو پیغمبر این امت باشی؛ سپس به نزد ورقه رفت و وی را از حادثه آگاه کرد.

ورقه بدو گفت: ای حدیجه! او حتماً پیامبر آخر الزمان است و این معنی را عداس یهودی تأیید کرد تا قلب پیامبر آرامش گرفت؛ خلاف عقل و وجدان و از آن مهم‌تر مخالف صد در صد با آیات قرآن مجید است و به نظر من می‌رسد که این مطالب دست پخت یهودیان آن دوران است که جنایتشان بر کسی پوشیده نیست و برای من بسیار جای تعجب است که چگونه علمای اهل سنت و بعضی از ساده لوحان شیعه این مطلب را که تهمت بس بزرگ به قلب عالم امکان و ولایت مطلقه

(1) - بقره (2): 285.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 188

الهیّه است در نوشته‌های خود آورده و کتب خود را به ساخته‌های مغرضان یهودی آلوده کرده‌اند.

وقتی نویسندۀ ای از بصیرت و طهارت عقل و بیداری وجدان و قدرت فطرت به دور باشد هر چه به قلمش در آید می‌نویسد و حساب نمی‌کند که نتیجه این نوشتار چیست و فردای قیامت در برابر محصول قلمش چه مسئولیت سنگینی در دادگاه الهی دارد.

مگر عقیده همه بر این نیست که محمد از تمام ملائکه و انس و جنّ و از همه انبیا برتر است؟

در صریح قرآن است که مقام نبوّت در کودکی به یحیی عنایت شد عیسی علیه السلام بلافاصله پس از ولادت، اصول و فروع دین خدا را بیان کرد و اعلام داشت، تا چه رسد به گوهر گران‌بایی که نبوّت بدو ختم شد و قرآن مجید از افق قلب الهی او طلوع کرد.

اگر این نویسندگان به خود زحمت مراجعه به عقل و قرآن و نهج البلاغه و معارف الهیّه را می‌دادند این گونه دچار خبط و اشتباه به پاکترین قلب و والاترین انسان نمی‌شدند.

]

بعثت در کلام امام عسکری علیه السلام

[وجود مقدّس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

«چون چهل سال از عمر حضرت گذشت حق تعالی دل او را بهترین دل‌ها و خاشع‌تر و مطیع‌تر و بزرگتر از همه دل‌ها یافت، پس دیده آن حضرت را نور دیگر داد و امر فرمود که درهای آسمان را گشودند و فوج فوج از ملائکه به زمین آمدند و آن حضرت آنان را نظر می‌فرمود و رحمت حق از ساق عرش تا سر مبارک او را گرفت، پس جبرئیل بر او نازل شد و بازوی آن حضرت را گرفت و حرکت داد و

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 189

گفت: یا محمد! بخوان، گفت: چه بخوانم؟

این جانب، بر اساس آیات و روایات و عظمت آن قلب مبارک، عقیده دارم و خدا را بر این عقیده‌ام شاهد می‌گیرم که معنای چه بخوانم؟ این بود که آیات تکوین را بر تو بخوانم یا آیات انفس را و یا آیات کتاب تشریع قرآن مجید را، کدام یک را بخوانم؟

جبرئیل گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ «1»

بخوان به نام پروردگارت که [همه آفریده‌ها را] آفریده؛ * [همان که] انسان را از علق به وجود آورد. * بخوان در حالی که پروردگارت کریم‌ترین [کریمان] است. * همان که به وسیله قلم آموخت، * [و] به انسان آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد.

طنین وحی با مسئله قرائت اسرار خلقت، قرائت اسما و صفات حق، مسئله با عظمت قلم و تعلیم و تعلّم شروع شد. آری، پنج مسئله‌ای که زیر بنای تمام علوم الهی و انسانی است و اساس رشد و تکامل عقلی.

چون ملائکه الله با اجازه از آن حضرت به مقام خود بازگشتند، وجود مقدّسش از کوه حرا به طرف مکه حرکت کرد. بر هر درخت و سنگ و گیاه می‌گذشت کمال تواضع را به حضرت داشتند و به زبان وجودی خود به او می‌گفتند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای فرستاده خدا.

چون وارد خانه شد از شعاع جمالش خانه منور گشت، حدیجه عرضه داشت:

(1) - علق (96): 1 - 5.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 190

این چه نور است که در سیمای ملکوتی تو مشاهده می‌کنم؟ فرمود: این نور نبوّت است، بگو:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

خدایی غیر از خدای یکتا نیست و محمد فرستاده خداست.

پس خدیجه کبری شهادت گفت و به آن حضرت با کمال اخلاص ایمان آورد. «1» رسول خدا در آن وقت به خدیجه فرمود: سرمایی در خود حس می کنم جامه ای بر من بپوشان. چون گلیمی بر او پوشاند و او خوابید، دو باره فرشته وحی بر او نازل شد و از جانب حضرت محبوب به او گفت:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * «2»

ای جامه بر خود پوشیده! * برخیز و بیم ده،* و پروردگارت را بزرگدار. «3»

بعثت، پاسخ به نیازهای معنوی و مادی

با بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تمام نیازهای معنوی و مادی، دنیایی و آخرتی انسان، پاسخ کامل داده شد و برای شفای آدمی از هر دردی به خصوص دردهای عقلی و روحی نسخه کاملی ارائه گشت و از آن حجت خداوند بر بندگان تمام شد و راه هر عذری به سوی هر کسی بسته گشت!

لُبُّ کَلَامٍ وَ غَايَةُ مَرَامٍ در این مقام آن است که: ما بر حسب خلقت انسانیم،

(1) - حیات القلوب: 370.

(2) - مدثر (74): 1 - / 3.

(3) - بحار الأنوار: 18 / 196 - 197، باب 1؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 46 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 191

انسان طالب آسایش و آرامش است. این نکته ای است که همه ما به اقتضای آگاهی و احاطه ای که بر حاصل خواسته های خود داریم از آن باخبریم و مقاصدی را که تعقیب می کنیم برای نیل به همین هدف است، بگذریم از این که

گاه در تعیین طریق وصول به هدف یا حتی در تطبیق مفهوم هدف با مصداق آن اشتباه می‌کنیم و به بیراهه می‌رویم و وقتی به خود می‌آییم که طومار عمر درهم نوردیده شده و فرصت از دست رفته، یا چنان غافلیم که اصلاً به خود هم نمی‌آییم.

به هر صورت ما آسایش می‌خواهیم توأم با آرامش. به تعبیر دیگر آسایشی را طالبیم که آرامش به بار آورد و آنهم آرامشی پایدار. پس در واقع خواهان اطمینان و آرامشیم و آسایش هم وسیله وصول به این هدف است در مرحله‌ای و حاصل آن است در مرحله‌ای دیگر: و اتحاد در میان است در غایت امر که چون آدمی به مآل کار آدمیت رسد آسوده است و آرام و متمکن است در مکان آرامش و آسایش به يك کلام و در این مقام آسایش و آرامش یکی بیش نیستند که اگر دو باشند دو بازوی يك پیکرند و در توحید معاضد و مساعد یکدیگر.

این آرامش که مایه‌اش در وجود خود آدمی موجود است با استفاده از آن مایه و با پرورش استعداد و قوه موجود در وجود خود انسان است که فعلیت بهم می‌رساند و ظهور پیدا می‌کند و وجود انسان را یکسره در بر می‌گیرد و آنچه را که با آرامش مطلوب - منافی است دفع می‌کند و از بین می‌برد.

این خود ما هستیم که باید تبدیل بهم رسانیم به تعبیری و به تعبیر دیگر فعلیت دهیم و آنچه را که در قوه داریم، ولی چون در مرحله استعداد مانده و پرورش نیافته و بروز بهم نرسانیده‌ایم، چنان داریم که پنداری نداریم.

تنها این خود ما هستیم که باید هر يك به تنهایی از درون خویش آرامش حاصل کنیم با تعدیل قوای خود، با معتدل ساختن شهوت و غضب خود، با عفت و سخای نفس، با شجاعت روح، با صفای عقل و با عدالت روان و جان و روی هم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 192

رفته با معتدل شدن در جمیع جوانب وجودی اعم از جسمانی و نفسانی و روحانی و با روشنایی عقلانی و صفای فکر و صلاح عمل و صدق سخن که نتیجه آن همه استقامت بر جاده صواب و صراط مستقیم است که بر حدّ وسط افتاده و از انحراف به چپ و راست و افراط و تفریط مصون مانده است. استقامت بر این طریقه، پایداری بر طریقه نجات و سبیل آرامش واقعی و خلاص حقیقی است.

وصول به این مقصود مقدّس که حصول انسانیت انسان به آن وابسته است نیاز به سلوك ممتد و تمرین مداوم و تربیت پذیری دائم دارد و این مهم حاصل نمی آید مگر آن که آدمی پرورش یابد در دامن التفات و عنایت کاملی راه سپرده و راه به منزل مقصود برده و بهره گیرد، از همراهی و همراهی و آگاهی و خیر خواهی جانی روشن شده و نفسی معتدل گشته؛ و معلوم است که هر چه کمال روشنائی و اعتدال و بینایی مربّی همراه و آموزگار آگاه انسان بیشتر و وسیع تر و محیط تر باشد، راه مسیر انسان صاف تر و طریق سلوك آدمی بی خطرتر و مستقیم تر و نزدیکتر و رو به راه تر است.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 193

حرم کعبه مقصود را شد سالکی محرم	که کرد از جان تحمّل زحمت خار مغیلان را
مشو غافل ز یاد دوست تا اندر بر دشمن	کنی همچون خلیل الله گلستان نار نیران را
مقام بوذر و سلمان کسی در حشر در یابد	که در یابد رضای بوذر و تسلیم سلمان را
مسلمان مظهر تسلیم و مرآت رضا باشد	مسلمان کی توان خواندن حریص نا مسلمان را
به هر درد تو درد دین بود خود بهترین درمان	اگر زین درد بگریزی نبینی روی درمان را

چون به خواست خدا، محمّد و آل او علیهم السلام که به موهبت عظیم عصمت و فضیلت ممتاز بوده و می باشند و به سبب همین موهبت و فضیلت بزرگ و استثنایی به موجب مشیّت الهی بهتر از سایر خلق ازعهده این مهم بر آمده و می آیند، به حکم بداهت عقلا، صلاح کار انسان و مقتضای صیانت مصلحت شخص آدمی و لازمه حسن استفاده

چو نیکی از کسی دیدی ز یاد خود مبر هرگز چو نیکی با کسی کردی به یاد خود میار آن را

اگر جاه سلیمانی تمنا می کنی حالت بشوی از مدح دیوان زمان اوراق دیوان را

(حالت)

تبعیت از قول، فعل و تقریر پیشوا

برای فراهم آمدن شرایط پیروی، بلکه به عنوان شرط نخستین حصول تبعیت و قدم اول احراز اطاعت و مقدمه واجب هدایت، ناگزیر باید مرشد و پیشوا را بشناسد، به ویژه وقتی وضع از این قرار باشد که قول و فعل و تقریر پیشوا حجت قاطع باشد و دستگیر مؤثر و به این سبب جز تبعیت از وی چاره‌ای نباشد، ناچار باید سالک راه نسبت به مرشد دل آگاه، شناسایی حاصل کند.

شناسایی به منظور پیروی و آگاهی به قصد همراهی نه از باب تفنّن و افزایش

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 194

اطلاعات و محفوظات و تهیه سرمایه جدال و تدارکات دستمایه خود نمایی.

به سخن دیگر، آن که خواهان پیروی از پیشوای کامل است باید نسبت به وی شناسا گردد، آهم بدین نحوه از شناسایی که معرفت وی بر جاننش نشیند و حاصل وجودش جز محصول آن معرفت والا نباشد، راه را بشناسد و در آن گام نهد، نه به قدم پای، بلکه بدین گونه که از سر پای سازد و آنگاه در آن راه گام گذارد، یعنی با تمام وجود و به تمام همت و با کلیه عقل و جمیع بصیرت خویش، سالک این طریق گردد و به جانب این مقصود روانه شود.

اگر می‌خواهیم آدم شویم چاره‌ای نداریم جز آن که دم غنیمت شماریم، غفلت روا نداریم، از پی این عزیزان صاحب دم و پیشوایان اعظم روانه شویم، مردانه تیر برداریم و درهوس را از جای برکنیم و جان را خلاص کنیم، ورنه راهی دیگر در پیش نمی‌ماند جز نامرادی و نومیدی و بی‌نصیبی و بی‌حاصلی.

راه همین است و جز این نیست که بی تأمل و با شتاب از طریق تبدیل صفات و محو سوء عادات روبه راه شویم، از فردا فردا گفتن پردازیم به امروز بسنده کنیم، بار خود را ببندیم و کار خویش را به صورتی که شایسته است بسازیم و بیش از

این کار امروز را به فردا نیندازیم، از نور نبی عظیم و امام کریم خویش بهره‌ور شویم، روشن شویم و روانه شویم و به مقصد برسیم تا بی هیچ تعللی این بی حاصلی پایان پذیرد و این آلودگی که مایه رنج خویش و بیگانه است تمامی گیرد.

در تطبیق خویشتن با اطوار و اعمال آن راهنمایان طریقت توحید بی هیچ سخن و بدون تردید به قدر قوه خود بکوشیم، باشد که از صفات شهوت زده و از حرکات نقصان آلود خود فانی شویم تا در حد استعدادی که به برکت موهبت حق داریم به صفات و ملکات آن بزرگواران باقی گردیم، از خود خالی شویم و از آرایش‌های خود، تا از فضایل آن عزیزان به قدر ظرف وجودی خویش پُر شویم و در نتیجه، آسایش و آرامشی را که مطلوب جان طالب ماست به دست آوریم.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 195

از خود خالی شویم و از مولا پُر، از خود فارغ شویم و به مولا مشغول، از خودی رها شویم و به کمال وابسته، به کاملان پیوسته و به اعتدال ناشی از کامل‌تر بسته، با همه وجود خویش و در جمیع اطوار نفسانی و عقلانی و روحانی خویش.

و چون آن خوبان عالم در صفات جمال و کمال خدای خوبی و آفریدگار محبوبی از خویش رفته‌اند و به حق پیوسته‌اند و باقی بالله گشته‌اند، لذا فانی در ایشان فانی در خدا و باقی به ایشان باقی بالله است و به قدر ظرفیت ملحق به دریای اعظم هستی و برآمده از فرودستی.

وقت است که عزم جزم کنیم و طی طریق طلب کمال را وجهه همت استوار قرار دهیم، به تمایل ضعیف یا توجه نارسا اکتفا نکنیم، بلکه با عزیمت قوی و توجه مدام، نیل به هدف مقدس خویش را منظور نظر سازیم و به لوازم چنین عزم محکم و هدف‌گیری دقیقی عمل کنیم که نیت خالص و همت عازم به توفیق حق تعالی، بسی کارساز کارهای آدمی است.

اول، عزم جزم و همت استوار لازم است و از پی آن بهره‌وری از چنین عزیمت مستحکمی که حرکت در راه کمال‌جویی و فضیلت‌طلبی است. باید جز این نکنیم که از فرصت عمر استفاده کنیم و به کار خودمان برسیم که کار انسان شدن و مسلمان شدن است، کاری که ما را به هر دو مقصود که هر دو یکی بیش نیستند می‌رساند، از آن که مسلمان واقعی انسان حقیقی است و انسانیت جز به ایمان خالص و عمل صالح که لازمه اسلام صحیح و منتج می‌باشند، حاصل نمی‌شود.

از این روی راهکار آن است که: ملتفت حال و روزگار خود باشیم و آلت شیطان و ملعبه نفس بی امان نشویم تا مسلمان شویم و انسان و انسان مسلمان؛ و به این نکته عزیز متوجه باشیم که باید کار خود کنیم نه کار بیگانه یعنی کار انسانیت خود را مورد توجه قرار دهیم نه غیر آن را.

آکل و مأکول آمد جان عام

همچو آن برّه چرنده از حُطام

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 196

می چرد آن برّه و قصّاب شاد

که برای ما چرد برگ مراد

کار دوزخ می کنی در خوردنی

بهر او خود را تو فره می کنی

کار خود کن روزی حکمت بچَر

تا شود فره دل با کَر و فر

خوردن تن مانع این خوردن است

جان چو بازرگان و تن چون رهن است

شمع تاجر آنگه است افروخته

که بود رهن چو هیزم سوخته

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش

خویشتن را گم مکن یاوه مکوش

(مولوی)

دنیای عصر بعثت از نظر عقاید و اخلاق و عمل، دنیای عجیبی بود. از آیات قرآن مجید و روایات و تاریخ آن عصر استفاده می شود که جهان به طور عموم از عقاید حقّه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه خالی بود.

بت پرستی در اشکال گوناگون، حکومت خرافات، عقاید دور از منطق، رذایل اخلاقی، خلافتکاری ها، تسلّط زورگویان و قلدران و حاکمان مستبد بر مردم، فحشا و منکرات و فسق و فجور در میدان حیات بیداد می کرد.

جهان از امنیّت و آسایش و آرامش خالی بود، از معنی و معنویّت و درستی و راستی و آدمیّت و انسانیت و صفا و وفا خبری نبود.

شکم بود و شهوت، غضب بود و عصبیت، دنائت بود و رذیلت، آلودگی بود و خباثت، زبARKگی بود و دوئیّت، زنده به گور کردن دختران بود و حماقت ... در چنین روزگاری وجود مقدّس محمد صلی الله علیه و آله را برگزید تا در سایه تعلیمات قرآن، جهان را نجات دهد و درهای شقاوت و بدبختی را به روی انسان بسته و روزه‌های سعادت و کرامت را به روی او بگشاید.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 2، ص: 197

محمد صلی الله علیه و آله در آینه قرآن

بخش عمده‌ای از آیات قرآن مجید اختصاص به شناساندن پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و اهداف او دارد. ذکر همه آن آیات همراه با تشریح و تفسیرش میسر نیست، به ذکر آیاتی چند از آن بخش عظیم، جهت باز شناساندن شخصیت الهی آن موجود والا و اهداف مقدّسش اکتفا می‌کنم:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ «1»

اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.

دین حق، مجموعه‌ای است از عقاید صحیح و اصولی و منطقی: عقیده به خداوند جهان آفرین و نبوت انبیا و امامت امامان و ملائکه و قرآن و قیامت و حساب و کتاب و صراط و میزان و از حسنات اخلاقی و آراستگی و پیراستگی و دستورالعمل‌هایی که به خیر دنیا و آخرت مردم و علّت سعادت و خوشبختی جاودانگی انسان است.

پیامبر بزرگ از جانب حضرت محبوب مبعوث به رسالت شد تا با این مجموعه و این سه اصل مهم اعتقادی و اخلاقی و عملی، مردم را به طریق صواب و برای یافتن ثواب و نجات از شقاوت و هلاکت هدایت نماید.

هدایت حق به صورت امر تکوینی به تمام زوایای آفرینش گسترده و به صورت امر تشریعی در حیات انسان تجلّی دارد. موجود اگر از مدار هدایت خارج شود فاسد و مفسد می‌شود و وجودش از پخش آثار مثبت و برکات الهیه محروم

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 198

می گردد. به همین خاطر خداوند مهربان از باب لطف و محبت و عشق و علاقه به بندگان، پیامبرش را همراه دین حق فرستاد تا عبادش در گردونه هدایت قرار بگیرند و منبع آثار و برکات و فیوضات ربّانیّه گردند.

فرق بین تربیت یافتگان از دین حق و آنان که از پذیرش این واقعیت سرباز زدند در تمام زوایای حیات آن قدر معلوم و روشن است که نیاز به بحث و تذکر و استدلال و برهان ندارد.

آنان که آراسته به دین حقند دارای قلبی پاک و پر از مهر و محبت و نفسی مهذب و اعضا و جوارحی سالم و خلاصه دارای حسنات اخلاقی و اعمال صالحه و به قول قرآن مجید منبع برکت و کرامت و تقوا و برّ و عمل صالحند.

آنان که دور از هدایت حقند دارای قلبی چون قلب گرگان و روحی چون ارواح شریره و نفسی چون نفوس خبیثه و اعضا و جوارحی چون اعضا و جوارح درندگانند. حرکاتشان منفی، وجودشان مضر، موجودیشان مزاحم و خلاصه خاری در چشم مردم و استخوانی در گلوئی انسان و انسائینند و کاری جز پایمال کردن حقوق انسانها و ضربه زدن به عباد حق ندارند.

آن که از مدار هدایت خارج است چه مانعی از ظلم و جور، فریبکاری و ستم، خدعه و حيله، مکر و تزویر، دروغ و غیبت، تهمت و زنا، ربا و دزدی، شراب و فسق، بخل و حسد، حرص و تکبر، لواط و تجاوز، تکاثر و تجاسر و .. در خود می بیند؟ او به تمام این رذایل و خصایل آلوده است و از درستی و سلامت، صفا و وفا، خضوع و خشوع، تواضع و جود، تعاون و برّ، تقوا و پاکی، اصالت و شرافت، وجدان و حقیقت، علم و آگاهی، بینایی و بصیرت، ایمان و خلوص، فتوّت و جوانمردی، وجد و نشاط ذاتی، حق بینی و حق خواهی، مبارزه با ظلم و ستم، ایثار و شهادت که همه و همه محصول هدایت و دین حق است محروم و ممنوع است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 199

وَسِرَاجًا مُنِيرًا» «1»

ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم.* و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.

پیامبر حجت خدا بر خلق

پیامبر عظیم الشان اسلام برای تمام مردم تا روز قیامت در راه و روش زندگی، سر مشقی نیکو است.

همانطور که خداوند متعال می‌فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا «2»

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می‌کند.

رسول با کرامت اسلام می‌فرمودند:

مَنْ أَحْبَبَ سُنَّتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ. «3»

کسی که زنده کند سنت مرا هر آینه مرا دوست دارد و هر کس مرا دوست بدارد با من در بهشت خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

من دوست ندارم مسلمانی از دنیا برود مگر این که تمام آداب و سنن و روش

(1) - احزاب (33): 45 - 46.

(2) - احزاب (33): 21.

(3) - ضعفاء العقيلي: 3 / 2؛ ميزان الاعتدال: 1 / 627.

تفسير و شرح صحيفه سجادية، ج 2، ص: 200

رسول خدا را ولو يك بار انجام دهد. «1» در حديث آمده:

خَيْرُ السُّنَنِ سُنَّةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. «2»

بهترین روش‌ها روش محمد صلی الله علیه و آله است.

چرا؟ چون پیامبر بزرگ، مستقیم و غیر مستقیم تربیت شده حق بود و حق در مقام تربیت، اسما و صفاتش را در وجود مقدس آن حضرت در تمام شئون زندگی و حیات تجلی داد، تا جایی که آن جناب آینه تمام نمای حق شناخته شد، چنانکه خود فرمود:

أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي. «3»

پروردگارم مرا ادب نمود و نیکو ادب نمود.

اخلاق پیامبر در قرآن

قرآن مجید در موارد زیادی از اخلاق و کردار و رفتار و معاشرت آن یکتا گوهر گنجینه خلقت یاد می‌کند:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ «4»

[ای پیامبر!] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند.

(1) - بحار الأنوار: 67 / 73، باب 1، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 13 / 21، باب 2، حدیث 26389.

(2) - بحار الأنوار: 135 / 74، باب 6، حدیث 43؛ تفسیر القمی: 290 / 1، خطبة النبی صلی الله علیه و آله.

(3) - بحار الأنوار: 382 / 68، باب 92، ذیل حدیث 17؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: 233 / 11.

(4) - آل عمران (3): 159.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 201

وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ «1»

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ «2»

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ «3»

عفو و گذشت را پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان روی بگردان.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «4»

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم‌گری نهی می‌کند. شما را اندرز می‌دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان‌های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست].

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ «5»

و شکیبایی کن و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست.

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ «6»

و بر آنچه [از مشکلات و سختی‌ها] به تو می‌رسد شکیبایی کن، که اینها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

(1) - قلم (68): 4.

(2) - آل عمران (3): 31.

(3) - اعراف (7): 199.

(4) - نحل (16): 90.

(5) - نخل (16): 127.

(6) - لقمان (31): 17.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 202

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «1»

پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ «2»

[بدی را] با بهترین شیوه دفع کن؛ [با این برخورد متین و نیک] ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است.

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات

شیخ مفید از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول حق صلی الله علیه و آله هنگام وفات فرمود:

لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي. «3»

پس از من پیامبری نیست و سنتی بعد از سنت و روش من نمی باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَكْرِمُوا أَوْلَادِي وَحَسِّنُوا آدَابِي. «4»

فرزندانم را اکرام کنید و راه و روشم را نیکو انجام دهید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

فَأَقْبَلُوا بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ وَاسْتَنْوُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا

(1) - مائده (5): 13.

(2) - فصلت (41): 34.

(3) - بحار الأنوار: 475 / 22، باب 1، حدیث 24؛ مستدرک الوسائل: 172 / 18، باب 6، حدیث 22416.

(4) - مستدرک الوسائل: 376 / 12، باب 17، ذیل حدیث 14339؛ جامع الأخبار: 140.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 203

أَشْرَفُ السُّنَنِ. «1»

از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله متابعت کنید؛ زیرا بهترین سیره هاست و از راه و روش پیروی نمایید که شریف‌ترین راه و روش در تمام آفرینش است.

امام علی علیه السلام در «نهی البلاغه» فرمود:

به پیامبر پاک و پاکیزه خود تأسی کرده از وی پیروی نما؛ زیرا که آن انسان ملکوتی و آن موجود ربّانی سزاوار اقتدا و پیروی است برای کسی که بخواهد پیروی کند، محبوب‌ترین مردم پیش خدا کسی است که از روش پیامبر خود تبعیت کند و قدم به جای قدم آن جناب گذارد. «2» رسول خدا به درگاه حضرت حق زیاد تضرّع و زاری می‌نمود و همیشه از جناب احدیت می‌خواست که خلق و خلقتش را نیکو گرداند و از زشتی‌ها حفظش کند:

اللَّهُمَّ حَسِّنْ خَلْقِي وَخُلُقِي، اللَّهُمَّ حَبِّبْ لِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ. «3»

خداوندا! خلق و خلقت مرا نیکو گردان، خداوندا! مرا از زشتی‌های اخلاق دور کن.

وجود مقدّس حق دعای آن جناب را مستجاب کرد و ظاهر و باطن وی را به آیات قرآن مجید بیاراست.

سعید بن هشام می‌گوید: از همسر رسول خدا از اخلاق آن حضرت پرسیدم،

(1) - تحف العقول: 149؛ خطبة المعروف بالدياج؛ بحار الأنوار: 292 / 74، باب 14، حدیث 2.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 159.

(3) - المحجة البيضاء: 119 / 4؛ فيض القدير: 110 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 204

گفت: آیا قرآن نمی خوانی؟ گفتم: چرا، گفتم: «اخلاقش قرآن بود». آنچه را قرآن به او گفت از همه زودتر و سریعتر و بهتر و با اخلاص تر به عمل گذاشت. «1» قرآن از مشرق وجود او طلوع کرد و بر تمام جهانیان تابید. این مردم هستند که عمل او به قرآن را باید سرمشق خود قرار دهند تا به سعادت دنیا و آخرت برسند و از هلاکت و شقاوت برهند، که در این زمینه حجّت پروردگار بر همه عالمیان و آدمیان تمام است و کسی را در پیشگاه او عذری نیست.

عفو و گذشت پیامبر از دختر حاتم

امیرالمؤمنین علیه السلام در باره کرامت و حسن خلق و آقایی و عفو و گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

زمانی که اسیران طائفه طی را به مدینه آوردند، در بین آنان دختری بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشت: یا محمد! چه شود که مرا آزاد نمایید تا من از شتمات و سرزنش قبایل عرب در امان بمانم؛ زیرا من دختر رئیس قبیله هستم و پدرم اشخاص بی پناه را پناه می داد، اسیر را آزاد می کرد، به واردین غذا می داد، افشای سلام می کرد و هیچ وقت حاجتمندی را بدون روا شدن حاجتش رد نمی کرد، من دختر حاتم طایی هستم.

پیامبر فرمود: ای دختر! آنچه بیان کردی اوصاف مردم مؤمن است، اگر پدرت اهل اسلام بود برای وی از خداوند طلب رحمت می کردم. سپس فرمود: دختر را آزاد کنید؛ زیرا پدرش اخلاق نیک را دوست می داشت و خدا اخلاق نیک را دوست دارد.

ابو بردة بن دینار در آزادی دختر حاتم از جای برخاست و عرضه داشت: ای رسول خدا! پروردگار اخلاق نیک را دوست دارد؟ حضرت فرمود: سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، وارد بهشت نمی شود مگر صاحب اخلاق پسندیده.

«2»

(1) مستدرک الوسائل: 11/ 193 - 194، باب 6، حدیث 12721؛ المحجة البيضاء 4/ 121.

(2) مستدرک الوسائل: 11/ 193 - 194، باب 6، حدیث 12721؛ المحجة البيضاء 4/ 121.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 205

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اسلام را به اخلاق نیک و کردار پسندیده پیچید، از جمله:

معاشرت نیکو، احسان و بخشش به مردم، ملامت و خوشرفتاری، راه و رسم نیک را بین مردم پخش کردن، طعام خوراندن به خلق خدا، افشای سلام، عیادت مریض - خواه مسلمانان نیکوکار، خواه معصیت کار باشد - تشییع جنازه مسلمان، خوشرفتاری با همسایه - خواه مسلمان باشد، خواه غیر مسلمان - احترام به سالمندان، پذیرفتن دعوت مردم و دعوت از دیگران، عفو و اصلاح بین مردم، بزرگواری و بخشش، از خود گذشتگی، ابتدا به سلام، فرو خوردن خشم و غضب و سپس عفو از بدکار.

و نیز اسلام صفات زیر را ممنوع دانسته و آنها را جزء سیئات به حساب آورده:

کار بیهوده و باطل، ساز و آواز و غنا از هر نوعش، خیانت و ظاهر سازی و انتقام بی جا، دروغ، غیبت، بخل، حرص، ستم، تجاوز، مکر و خدعه، سخن چینی، فتنه بهم زدن بین مردم، قطع رحم، بدخلقی، فخر و تکبر، خود پسندی، ستایش بی جا، فحش، کینه، حسد، فال بد زدن، راهزنی و سرکشی» «1»

رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله در کلام راویان

«انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وانگذاشت هیچ نصیحت نیکویی را مگر آن که ما را به آن دعوت کرد و به انجام آن امر فرمود و وانگذاشت هیچ عیب و عمل پستی را مگر آن که ما را از آن بر حذر داشت و نهی فرمود و از تمام اینها این آیه کفایت می کند:

(1) - المحجة البيضاء: 4/ 122، اخلاق النبوة وآداب المعيشة.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 206

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «1»

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم‌گری نهی می‌کند. شما را اندرز می‌دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان‌های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست].

بازهم به این نکته توجه کنید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به آنچه از خوبی‌ها امر می‌فرمودند خود آراسته به آن بودند و از آنچه نهی می‌کردند وجود مقدسشان از آن پاک و پاکیزه بود.

معاذ می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

تو را سفارش می‌کنم به: پرهیزکاری و تقوا در تمام شئون حیات، صدق و راستی، وفای به عهد، ادای امانت، ترک خیانت، حفظ همسایه، رحمت آوردن بر یتیم، نرمی در سخن، افشای سلام، عمل نیک، کوتاه کردن آرزو، ملازمت ایمان، فهمیدن قرآن، دوست داشتن آخرت، ترس از حساب، تواضع و فروتنی، پرهیز از فحش، پرهیز از تکذیب راستگو و تصدیق دروغگو؛ و بترس از اطاعت گنهکار و نافرمانی رهبر عادل و فساد در زمین. و تو را سفارش به تقوا می‌کنم در نزد هر سنگی و درختی و دیواری و کلوخی و این که برای هر گناهی که پنهان انجام داده‌ای در پنهان توبه کنی و برای گناه آشکار در آشکار توبه نمایی.

بدینگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به ادب و آداب و تقوا و عمل صالح و اخلاق حسنه دعوت می‌کرد.

وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله بردبارترین و شجاع‌ترین و عادل‌ترین و عفیف‌ترین انسان‌ها در همه دوره‌هاست، هرگز دست مبارکش، زنی را که در ملکیت یا زوجیت او نبود مس نکرد.

(1) - نحل (16): 90.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 207

از تمام مردم بخشنده‌تر بود و هیچ گاه درهی نزد او به شب نماند، اگر درهم و دینار زیاد می‌آمد و مستحقّی را نمی‌یافت که به او عنایت کند و شب می‌رسید به خانه نمی‌رفت تا آن را به نیازمند بدهد.

از آنچه خداوند به او عنایت می کرد به اندازه نیازش آنهم به حدّ قناعت بر می داشت و باقی را در راه خدا انفاق می کرد.

نعلین مبارکش را خودش می دوخت، لباسش را با دست مبارک خود وصله می زد و در کارهای منزل به اهل خانه کمک می داد.

نمونه او در حیا وجود نداشت، به صورت کسی خیره نمی شد، دعوت آزاد و مملوک را می پذیرفت، در برابر هر چیزی گرچه يك جرعه شیر بود پاداش می داد.

از صدقه استفاده نمی کرد و دعوت کنیزان و مستمندان را اجابت می فرمود، برای خود غضب نمی کرد ولی برای حق خشمگین می شد. حق را گر چه به ضرر خودش بود اجرا می کرد، از غیر مسلمان گر چه به آن نیاز داشت کمک نمی گرفت.

یکی از دوستانش به دست یهودیان کشته شد، او در برابر این عمل جز به عدالت رفتار نکرد.

گاهی از گرسنگی سنگ به شکم می بست و به هر زمان هر آنچه از خوردنی حاضر بود تناول می فرمود.

از سؤال دوری می جست و از غذای حلال پرهیز نداشت.

خرما، نان، گوشت، حلوا، عسل، رطب، خربزه و از این قبیل در صورت داشتن، میل می کرد. سه روز پی در پی از نان گندم سیر نخورد تا خدا را ملاقات کرد، نه از ناداری و بخل، بلکه به خاطر آن که دیگران را بر خود ترجیح داده بود.

چون او را به ولیمه دعوت می کردند می پذیرفت، از بیماران عیادت می فرمود، به تشییع جنازه حاضر می شد و در میان دشمنانش بدون محافظ حرکت می کرد.

از همه ساکت تر بود، خوشرویی و بلاغت او در کلام نظیر نداشت، امور دنیوی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 208

او را به وحشت نمی انداخت، آنچه از مباح به دستش می رسید می پوشید، بنده و غیر بنده را در ردیف خود می نشاندد.

از مرکب هر چه حاضر بود سوار می شد، برایش الاغ و قاطر و اسب و شتر فرق نداشت.

بوی خوش را دوست داشت و از بوی بد پرهیز می کرد، با فقرا همنشین بود، با مستمندان غذا می خورد و به دانشمندان احترام می کرد. مردم با شرافت را با احسان به ایشان مقرب خود می فرمود و به خویشان خویش بدون ترجیح دادن کسی بر کسی کمک می کرد.

عذر هر معذرت خواهی را می پذیرفت، در شوخی و خوشمزگی جز حق نمی گفت، در خنده قهقهه نداشت، بازی های مباح را منع نمی کرد، با او به صدای بلند و به سبکی خشن صحبت می کردند ولی آن حضرت حوصله می فرمود، شتر و گوسپندی داشت که خود و خانواده اش از آن تغذیه می کردند. در خوراك و پوشاك بر بندگان و کنیزانش برتری نمی جست.

وقت خود را برای غیر خدا به هیچ عنوان مصرف نمی کرد، به باغ های صحابه می رفت، مستمندی را به خاطر فقر و ناداریش تحقیر نمی کرد، شکوه پادشاهی در او اثر نداشت، شاه و گدا را به يك عبارت و به يك زبان، به توحید و معرفت دعوت می فرمود.

نمی خواند و نمی نوشت، در صحراهای خشك در کار گوسپند چرانی بزرگ شده بود، از پدر و مادر یتیم بود، ولی حضرت حق جمیع محاسن اخلاق و راههای پسندیده و اخبار اولین و آخرین و آنچه به صلاح دنیا و آخرت بود به آن جناب تعلیم داده بود.

در تمام مدت عمرش ناسزا نگفت، از لعنت کردن به مسلمان عاصی گر چه برده یا خدمتکار بود پرهیز داشت. در جنگ احد از او خواستند به دشمن نفرین کند

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 209

فرمود:

بعثت من رحمتی است که حضرت حق به بندگان مشرح فرموده، من مبعوث به رحمت نه برانگیخته به لعنت.

انس می گوید: خدمتکار او بودم، برای يك بار از وی سرزنش شنیدم و اگر اهل خانه مرا سرزنش می کردند، می فرمود: او را واگذارید. هیچ وقت از محل خواب ایراد نگرفت، اگر رختخواب افتاده بود می خوابید و رنه سر مبارك به زمین می گذاشت و استراحت می فرمود.

خداوند مهربان در تورات، او را چنین وصف می‌کند: مُحَمَّد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده من نه تندخو، نه سنگ دل و نه اهل داد و فریاد است، بدی را به بدی پاداش نمی‌دهد بلکه عفو می‌کند، محلّ ولادتش مکه و هجرتش مدینه است، دانش و بینش از سرپایش می‌ریزد. و به همین صورت در انجیل عیسی بن مریم علیهما السلام مدح شده است.

در سلام به همه کس سبقت می‌گرفت، سخن و درد دل حاجتمند را با حوصله و صبر گوش می‌داد و چون با کسی مصافحه می‌کرد دست خود را نمی‌کشید تا طرف دستش را رها کند.

نشست و برخاست نداشت جز به ذکر خدا، اگر کسی در موقعی که در نماز بود به او وارد می‌شد نمازش را مختصر می‌کرد و متوجّه او می‌شد که آیا حاجتی دارد یا نه؟ چون حاجتش را بر می‌آورد، دو باره به نماز بر می‌گشت.

جای معینی برای نشستن نداشت، هر کجا جا بود می‌نشست و جای را بر کسی تنگ نمی‌کرد، اکثر رو به قبله می‌نشست، هر کس بر او وارد می‌شد از او احترام می‌گرفت و حتّی عبایش را روی زمین پهن می‌کرد و مهمان را با این که با وی نسبت خویشی نداشت بر آن می‌نشاند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 210

کسی که با وجود مقدّسش همدم و هم مجلس می‌شد طوری با او رفتار می‌کرد که خیال می‌نمود عزیزترین مردم نزد اوست، در عین حال مجلسش مجلس حیا و تواضع و امانت بود.

همه را از جهت احترام به کنیه صدا می‌زد و اگر کسی کنیه نداشت برایش کنیه قرار می‌داد، حتّی برای زنانی که اولاد نداشتند، تا کمال احترام را در حقّ آنان رعایت نماید!

دیرتر از همه خشمگین می‌شد و زودتر از همه عفو می‌کرد و آشتی می‌نمود.

از همه مهربان‌تر بود و بیش از همه به درد مردم می‌خورد، سودمندترین افراد برای مردم بود، چون از جایش بر می‌خاست می‌گفت:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأُثْبِتُ إِلَيْكَ. «1»

منزهی تو ای خدا و به کمک تو ستایش می‌کنم تو را. شهادت می‌دهم که خدایی غیر از تو نیست، استغفار می‌کنم از تو و به سوی تو باز می‌گردم.

از همه فصیح تر و شیرین زبان تر بود، کم سخن می گفت ولی بسیار مفید حرف می زد، می فرمود: من از همه فصیح ترم و اهل بهشت به زبان من سخن می گویند، سخنش مانند دانه های جواهر که در رشته کشیده باشند منظم بود.

کلامش مختصر بود ولی به بهترین وجه مقصود خود را می رساند، منطقتش از هر حیث جامع بود نه فزونی داشت و نه کاستی، صحبت هایش بهم مربوط بود، در بین دو جمله توقف مختصری داشت تا مستمع خوب بشنود و خوب بفهمد و خوب به خاطر بسپارد، آهنگ صدایش دلکش و شیرین بود.

ای ز لعل لب تو چاشنی قند و شکر
وی ز نور رخ تو روشنی شمس و قمر

(1) - بحار الأنوار: 63 / 2، باب 12، حدیث 13؛ مستدرک الوسائل: 429 / 15، باب 27، حدیث 18733.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 211

خسرو ملک جمالی تو و اندر سخنم	ذکر شیرینی تو هست چو در آب شکر
سر خود نیست دلی را که تو باشی مطلوب	غم جان نیست کسی را که تو باشی دلبر
دختر نعل گواهی نتواند دادن	که چنوزاده بود مادر ایام پسر
در همه نوع چو تو جنس بیابند ولیک	به نکویی نبود جنس تو از نوع بشر
به جمال تو در این عهد نیامد فرزند	و گرش ماه بود مادر و خورشید پدر

(سیف فرغانی)

فرازهایی دیگر در رفتار و منش پیامبر صلی الله علیه و آله

اکثر اوقات در سکوت بود، بدون نیاز سخن نمی گفت، در حال خشنودی و خشم جز حق به زبان جاری نمی شد، از روی جدّ مردم را نصیحت می کرد، سعی داشت خود را یکی از مردم بشمارد و از آن امتیازی نداشته باشد.

از تمام مرم خوشروتر و خوش نفس تر بود، مگر وقتی که قرآن، بر او نازل می شد یا به یاد قیامت می افتاد.

در پیشامدها به خدا پناه می برد و از وجود مقدّسش طلب هدایت می کرد و از حول و قوّه خود تبری می جست و به محضر پروردگار عرضه می داشت: الهی! حق را به من بنمایان تا از آن پیروی کنم و ناپسند را به من ناپسند نشان بده تا از آن دوری کنم.

حضرت سیّد الشهدا علیه السلام می فرماید: از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام از اخلاق رسول

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 212

خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم فرمود:

وقتی داخل خانه می شد اجازه می گرفت، در منزل وقتش را سه قسمت می کرد:

يك قسمتش را به عبادت و بندگی اختصاص می داد، قسمت دیگرش را به معاشرت با خانواده و قسمت دیگر را برای استراحت، سپس قسمت استراحت را که به خود اختصاص داده بود، بین خود و خواصّ صحابه و عموم مردم تقسیم می کرد. در رفتارش با مردم، اهل فضل را برتر می شمرد و این برتری متناسب با دینداری آنان بود.

در میان آنان افرادی بودند که يك یا دو یا چند حاجت داشتند، به انجام حاجات آنان مشغول می شد و آنها را به کارهایی وامی داشت که به صلاح خودشان و صلاح امت بود، می فرمود: حاجت افرادی که نمی توانند خود را به من برسانند به من برسانید که هر کس این عمل را انجام دهد خداوند در قیامت قدمهایش را ثابت نگاه دارد. به زیارتش می آمدند و مطابق میلشان با حاجت روا شده پراکنده می شدند.

از سه چیز خود را کنار می داشت: مجادله، پرگویی و آنچه مربوط به او نبود. و از سه چیز نسبت به مردم خود داری داشت: از کسی بدگویی نمی کرد، احدی را دچار سرزنش نمی نمود و پی نقطه ضعف کسی نمی گشت.

سخن نمی گفت مگر در آنچه امید ثواب داشت، چون شروع به سخن می کرد، حاضران با سکوت کامل سر به زیر می انداختند چنانکه گویی پرده بر سر آنها نشسته است.

در چهار چیز احتیاط و دور اندیشی داشت:

عمل به نیکی تا از او پیروی شود، پرهیز از زشتی تا مردم پرهیزند، کوشش در آنچه به صلاح امت بود، اقدام در کارهایی که خیر دنیا و آخرت داشت. «1»

(1) - المحجة البيضاء: 4 / 122 - 162، اخلاق النبوة وآداب المعيشة، با کمی تلخیص.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 213

مباد دل ز هوای تو يك زمان خالی	که بی هوای تو دل تن بود ز جان خالی
همای عشق تو را، هست آشیانه دلم	مباد سایه این مرغ از آشیان خالی
ز روی تو ز زمین تا به آسمان پر نور	ز مثل تو ز مکان تا به لامکان خالی
خیال روی توام در دلست پیوسته	ز مهر و ماه کجا باشد آسمان خالی
دلم ز معنی عشقت تھی نخواهد شد	اجل اگر چه کند صورتم ز جان خالی
به عاشقان تو دنیا خوشست و بی ایشان	چو دوزخ است که هست از بهشتیان خالی

(سیف فرغانی)

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و برنامه های ایشان

کلام را در آیات قرآن مجید در شأن پیامبر عظیم الشان باخواست حضرت ربّ العزّه دنبال می کنیم:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «1»

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

او در جهانی به رسالت مبعوث شد که سایه شوم جهل و جاهلیت بر سر اهلش سایان داشت و زور گویی و قلدری، غارت و آدم کشی و زنده به گور کردن دختران و هر نوع ستم و تجاوز در هر ناحیه‌ای که انسان زندگی می کرد امری عادی بود.

تفرقه بیداد می کرد، عقل از حرکت ایستاده بود، وجدان انسانیت به خواب بود، مردم ایران و روم و سایر مناطق و به خصوص عربستان در آتش ستم ستمکاران می سوختند، فریادرسی وجود نداشت، آه مظلومان به دل سنگ ظالمان اثر نمی گذاشت، باطن و ظاهر بشر به انواع پلیدی‌ها آلوده بود، از توحید و روشنایی و نورانیت و سلامت نفس و جان خبری نبود، به دانش و دانشمند می خندیدند،

(1) - انبیاء (21): 107.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 214

فطرت را می کشتند و آزادگان را به بردگی و بندگی می بردند، راه خود را به سوی خیر و سعادت بسته بودند و از کرامت و فضیلت و شرف به طور یکپارچه گریخته بودند.

به فرموده قرآن: انسان‌ها در عصر بعثت لب پرتگاه جهنّم بودند.

وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ «1»

و بر لب گودالی از آتش بودید.

در چنین عصر و زمانی و برای تمام ازمنه و اعصار محمد صلی الله علیه و آله به عنوان رحمت حق، جهت نجات انسان از هر آنچه که در شأن او بود به رسالت انتخاب شد و مسئولیت نجات فرزندان آدم را تا قیامت به عهده گرفت و در سعادت دازین و خیر دنیا و آخرت را به روی جهانیان باز کرد:

فَإِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. «2»

مسلماناً من برای خیر دنیا و آخرت شما آمده‌ام.

جمله زیبا و پر معنای بالا را بارها در مگه به مردم تذکر داد و با آن بیان شیوا، هدف و مقصد رسالت و بعثت خود را بیان کرد.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «3»

یقیناً خدا بر مؤمنان ممت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان

(1) - آل عمران (3): 103.

(2) - بحار الأنوار: 192 / 18، باب 1، ذیل حدیث 27؛ الأمالی، شیخ طوسی: 583، حدیث 1206.

(3) - آل عمران (3): 164.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 215

می‌کند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

آری، جهانیان پیش از بعثت رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در گمراهی آشکار بودند.

خداوند مهربان به توسط پیامبر به سه برنامه برای نجات انسان و انسانیت از تباهی و گمراهی به کمک بشر شتافت:

1- تلاوت آیات.

2- تزکیه نفس از رذایل.

3- تعلیم کتاب و حکمت.

غفلت انسان از توحید و جداییش از اعتقاد به معاد و حساب و کتاب و صراط و میزان و ثواب و عقاب و تسلط شیطان، شهوت، هوا و هوس، وی را در ضلال مبین قرار داده بود و در يك کلمه در خوابی سخت از غفلت و بی خبری نسبت به حقایق فرورفته بود که گویی مانند مرده غفن قبرستان شده است.

رسالت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول با کرامت اسلام آیات خدا را از سه کتاب بر آنان تلاوت کرد تا عقل خفته آنان بیدار شد و برای دو مرحله بعد یعنی تزکیه و فهم حلال و حرام و به اجرا گذاشتن آن آماده شدند.

1- آیات آفاق.

2- آیات انفس.

3- آیات تشریع.

آیات آفاق

اما آیات آفاق توجّه دهنده انسان به خالق آفرینش امور هستی است:

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 216

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى * وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى * وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى «1»

سوگند به شب هنگامی که فرو پوشد* و به روز هنگامی که آشکار شود* و به آن که نر و ماده آفرید.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا «2»

سوگند به خورشید و گسترش روشنی‌اش و به ماه هنگامی که از پی آن برآید* و به روزچون خورشید را به خوبی آشکار کند* و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد* و به آسمان و آن که آن را بنا کرد* و به زمین و آن که آن را گستراند و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،

وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ «3»

سوگند به سپیده دم* و به شب‌های ده‌گانه* و به زوج و فرد* و به شب هنگامی که می‌گذرد.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ «4»

آیا با تأمل به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده؟* و به آسمان که چگونه بر افراشته شده؟* و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب شده؟* و به زمین که چگونه گسترده شده؟

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى *

(1) - لیل (92): 1 - 3.

(2) - شمس (91): 1 - 7.

(3) - فجر (89): 1 - 4.

(4) - غاشیه (88): 17 - 20.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 217

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى «1»

آن که آفرید، پس درست و نیکو گردانید.* و آن که اندازه قرار داد و هدایت کرد،* و آن که چراگاه را رویانید،* و آن را خاشاکی سیاه گردانید.

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ * النَّجْمُ الثَّاقِبُ «2»

سوگند به آسمان و به چیزی که در شب پدیدار می‌شود؛* و تو چه می‌دانی چیزی که در شب پدیدار می‌شود، چیست؟* همان ستاره درخشان است که پرده ظلمت را می‌شکافد.

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا* رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا* وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا* وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا* أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا* وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا* مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ» «3»

آیا آفریدن شما [پس از مرگ] دشوارتر است یا آسمان که او آن را بنا کرد؟

* سقفش را برافراشت، پس آن را درست و نیکو قرار داد،* و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت،* و زمین را پس از آن گسترانید،* و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد،* و کوهها را محکم و استوار نمود* تا مایه بهره‌وری شما و دام‌هایتان باشد.

أَلَمْ يَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا* وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا* وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا* وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا* وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا* وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَّجَّاجًا* لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا* وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا» «4»

(1) - اعلی (87): 2 - 5.

(2) - طارق (86): 1 - 2.

(3) - نازعات (79): 27 - 33.

(4) - نبا (78): 6 - 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 218

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟* و کوهها را میخ‌هایی [برای استواری آن؟]* و شما را جفت‌هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم،* و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدد اعصاب] قرار دادیم،* و شب را پوششی* و روز را وسیله معاش مقرر کردیم؛* و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم،* و چراغی روشن و حرارت‌زا پدید آوردیم،* و از ابرهای متراکم و باران‌زا آبی ریزان نازل کردیم* تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم،* و باغ‌هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

پدیده حیات و مقالات دانشمندان

پدیده حیات و پیدایش این همه آثار متنوع اعم از جماد و نبات و حیوان و عناصر نادیدنی که از احصا و شمارش بیرون است پس از این که آیات قرآن عقل را به تفکر و اندیشه در آن فرا خواند مورد توجه دانشمندان و فلاسفه و حکما قرار گرفت و برای یافتن اسرار و رموز آن، عاشقانه به فعالیت افتادند و در این زمینه در شرق و غرب آثار گرانبایی به وجود آوردند که بدون شك این آثار پرقيمت معلول تلاوت آیات قرآن مجید است که انسان را به سیر عقلی و فکری در آیات خلقت و آیات انفس و حلال و حرام و حقوق تشویق می کند.

تحقیقات غربی ها در امور آفرینش چه ارتباطی به قرآن دارد؟ در جواب باید گفت: غرب تا پانصد سال پیش از کتاب و کتابخانه و دانش و دانشگاه و علم و بینش خالی بود، حرکت علوم اسلامی از شرق به غرب واسطه بیداری غرب و پیدایش دانش و بینش و مدرسه و دانشگاه در آن وادی شد و این حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان غرب به آن معتقدند و در این زمینه کتاب ها و مقالاتی نوشته اند که اشاره به آن کتب و مقالات و اقرارهایی که علمای غرب در این مرحله دارند از عهده این کتاب خارج است. بنابر این بیداری غرب و دانش و بینش دانشمندان آن

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 219

سرزمین بی ربط به کتاب خدا و رسالت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیست که منکر این حقیقت، منکر خورشید و روز روشن است.

مقاله پرفسور رزرفورد

«پس از چند قرن مباحثات و گفتگوهای حادّ در باره پیدایش حیات بر روی سیّاره مسکون ما، اینک تحقیقات و تفحصات پی گیر و دقیقی که در آزمایشگاه های جهان دنبال می شود، بدانجا رسیده که توانسته اند برای این معما جوابی هیجان انگیز و بسی دهشت انگیزتر از نظریّه داروین که بشر را از نسل حیوانی مجاور بوزینه می دانست به دست بدهند.

از تعمّق در تحقیقات انجام شده دانشمندان چنین نتیجه گرفته اند که: مبدأ بشریت و همه موجودات زنده در کف دریاهاى نخستین، پی ریزی شده است. «1» «2»

آیاتی در خلقت زمین و آسمان

هم اکنون به آیاتی که ریشه این مطالب در آهاست به ترتیب در موضوع خلقت زمین و آسمان و این که موجودات زنده از آب هستند توجه نمایید:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ «3»

آیا کافران ندانسته‌اند که آسمان‌ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم؟ پس آیا ایمان نمی‌آورند؟

(1) - اشاره به کلام امیرالمؤمنین در خطبه اول نهج البلاغه می‌باشد. «وَرَمَى بِالرَّيْدِ زُكَاةً».

(2) - تمام این مقاله علمی را می‌توانید در کتاب دانستی‌های جهان علم صفحه 11 ببینید.

(3) - انبیاء (21): 30.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 220

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ «1»

و خدا هر جنبه‌ای را از آبی [که به صورت نطفه بود] آفرید، پس گروهی از آنها بر شکمشان راه می‌روند و برخی از آنها به روی دو پا حرکت می‌کنند و بعضی از آنها به روی چهار پا راه می‌روند. خدا آنچه را بخواهد می‌آفریند؛ مسلماً خدا بر هر کاری تواناست.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ «2»

و از نشانه‌های [ربوبیت و قدرت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین است و [نیز] آنچه از جنبه‌ها میان آن دو پراکنده است و او هرگاه بخواهد بر جمع کردنشان تواناست.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ * مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «3»

یقیناً من بر خدا که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم؛ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

آری، اولین هدف رسالت رسول الهی صلی الله علیه و آله تلاوت آیات حق اعم از آیات آفاقی و انفسی و قرآنی بر مردم بود، تا با این زنگ بیدار باش خفتگان را بیدار کند و غفلت زدگان را از بیماری مهلك غفلت برهاند و گمراهان را آماده ورود به شاهراه هدایت

(1) - نور (24): 45.

(2) - شوری (42): 29.

(3) - هود (11): 56.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 221

نماید، زمینه رشد عقل و تفکر و اندیشه را در آن به وجود آورد و ایشان را به حقایق عالی خلقت و اسما و صفات صاحب هستی آشنا ساخته، بین نعمت خورنده و نعمت دهنده آشتی برقرار سازد و عرصه حیات را از فساد و افساد و تجاوز و ستم و پلیدی و آلودگی و عصیان و طاغوت زدگی نجات بخشد.

محمد صلی الله علیه و آله تا در دنیا بود مسائل خلقت و آفرینش و هستی را از طریق قرآن و آنچه قلب مقدسش از عالم ملکوت گرفته بود بر مردم خواند و از این راه زمینه حرکت بشر را به سوی رشد و کمال و دریافت حقایق و واقعیتهای فراهم آورد و باعث شد که انسان به مطالعه در هستی و آثار و اسرار آن پردازد و از این طریق به برپا کردن مدارس علمی و دانشگاهها و نوشتن کتب و مقالات و تحقیق در موجودات قیام کند و تمدن عظیم انسانی را در سایه علوم و معارف در پهنه گیتی به وجود آورد.

محمد پرتو عین الیقین است

جهان را رحمت جان آفرین است

به چشم دل نگر او را که بینی

طلوع مهر و ماهش از جبین است

طراوت خیز گل‌های بهاری	چمن آرای باغ فرودین است
نسیم مشکبیز دشت توحید	ریاحین پرور گلزار دین است
سخن از لعل او وحی الهی	پیامش جانفروز و دلنشین است
چو موسی دست او دست خدایی	چو عیسی معجزش در آستین است
صلای دلکش عرش الهی	طنین افکنده در گوش زمین است
انیس خلوت شب زنده داران	شفیع بامداد واپسین است
محمد آسمان لطف یزدان	محمد آفتاب راستین است

اسرار زمین و هفت آسمان

مسأله هفت آسمان و بعضی از اسرار زمین هنوز برای دانش بشری روشن نشده،

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 222

آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید. در این زمینه توانسته‌اند دور نمایی از جهان بالا و مسائلی از زمین در برابر چشم عقل قرار دهند، که همین مقدار هم انسان را چون ماهی فرورفته در آب، غرق در بهت و حیرت و تعجب می‌کند. به گوشه‌ای از این موضوع در سطور زیر توجه کنید:

«عالمی که ستاره شناسان به ما نشان می‌دهند مرگب است از هزاران میلیون کهکشان و هر کهکشان لانه هزاران میلیون ستاره.

در کنار یکی از آنها - کهکشان منظومه شمسی - ستاره‌ای یافت می‌شود که دارای گرما و اندازه‌ای متوسط است و اینک چون ستارگانی که دوره پیری را می‌گذرانند رنگش به زردی گراییده، این ستاره زراندود خورشید ماست که خسرو سیارگان می‌نامیم.

در دیر زمانی نامعلوم، به علتی ناشناخته قطعات و اجرامی به سوی خورشید گرائیده و در درون آن به گردش در آمده‌اند، زمین یکی از آن اجرام است.

پوسته زمین بیش از چند کیلومتر کلفتی ندارد، در درون آن احجار و فلزات همچون توده‌ای از خمیر با حرارتی سوزان به زیر قشری از بازالت «مرمر سیاه» گرافیت «سنگ خارا» جا گرفته‌اند و همین قشر مانع از اشتعال آن است.

در میان این دو آتش - مواد سوزانی که در درون پاره ستاره سرد شده محبوس مانده و شعله فروزان ستاره‌ای که این سیاره به دور آن می‌چرخد - بشر و مصاحبان او، حیوانات مسکن گزیده‌اند، اندک تغییر ممتدی در انرژی خورشید، خواه کاهش باشد و خواه افزایش، کافی است که این موجودات ناتوان را به دیار نیستی سوق دهد.

فیزیک نجومی به ما می‌آموزد که آسمان صاف و بی ابر مجموعه پهناوری است مرکب از خورشیدهای بی شمار که مانند مولکول‌های گازی که به جنبش آورند، در جهات بسیار متفاوت، شتابان رفت و آمد دارند.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 223

با تقسیم آسمان به چندین بخش و عکس‌برداری از هر بخش، ممکن خواهد بود که ستارگان گنبد نیلگون را شماره کرد. «منظور آسمان اول است.» در رصدخانه‌ها این کار می‌شود، در رصدخانه کالج هاوارد کلیشه‌ای که 35 درصد در 45 سانتی متر مساحت دارد بیش از دو هزار کهکشان را نمایان می‌سازد، اما عده کهکشان‌هایی که جهان را تشکیل می‌دهند در حدود پانصد میلیون است!

در هر کهکشان چند ستاره است؟ قطاع‌های چندی از کهکشان منظومه شمسی را شمرده‌اند، يك منجم جوان هاوارد بیش از دو میلیون ستاره جدا از یکدیگر شمرده است و به موجب این رصدها و آزمایش‌های دقیق، شماره ستاره‌های يك کهکشان ما فقط بالغ بر صد میلیارد می‌باشد / 100 / 000 / 000 / 000.

برای این که تصویری از عظمت و وسعت جهان پیدا کنیم اینک با مقیاسی بسیار خرد، سنجشی به عمل می‌آوریم.

فرض می‌کنیم حجم زمین به اندازه نقطه‌ای باشد که در آخر این عبارت ملاحظه می‌شود. قطر این نقطه تقریباً نیم میلی متر است، بنابر این قطر کره زمین که 13000 کیلومتر است به اندازه 26 / 000 / 000 / 000 کوچکتر فرض شده، حال اگر اندازه‌های دیگر جهان را به همین نسبت کوچک کنیم صورت قابل توجهی زیر به دست می‌آید:

فاصله زمین تا ماه 16 میلی متر.

فاصله زمین و خورشید 6 متر.

فاصله زمین تا نزدیکترین ستاره ثابت 1617 کیلومتر.

قطر کهکشان ما تقریباً 37 / 600 / 000 کیلومتر.

فاصله زمین از کهکشان مرآة المسلسله 752 / 370 / 000 کیلومتر. چنین است نسبت‌های قطعه خردی از جهان بی پایان که ما در آن زندگی می‌کنیم!! «1»

(1) - دانستی‌های جهان علم: 27.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 224

آیاتی دیگر در خلقت زمین و آسمان

اینک دنباله آن آیات:

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا* وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا* وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا* ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا* وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا* لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا* «1»

آیا ندانسته‌اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟* و ماه را در میان آنها روشنی بخش و خورشید را چراغ فروزان قرار داد،* و خدا شما را از زمین [مانند] گیاهی رویانید،* سپس شما را در آن باز می‌گرداند و باز به صورتی ویژه بیرون می‌آورد،* و خدا زمین را برای شما فرش گسترده قرار داد،* تا از راهها و جاده‌های وسیع آن [هر جا که خواستید] بروید؟

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ* وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ* وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ* أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ* وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ* وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ* فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ* وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ* «2»

خورشید و ماه با حسابی [منظم و دقیق] روانند،* و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می‌کنند،* و آسمان را برافراشت و [برای سنجش هر امر معنوی و مادی] ترازو نهاد،* تا در [سنجیدن با] ترازو طغیان روا مدارد

(1) - نوح (71): 15 - 20.

(2) - الرحمن (55): 5 - 12.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 225

[و از مرز عدالت و انصاف مگذرید.] * و ترازو را به عدالت برپا دارید و از ترازو مکاهید؛ * و زمین را برای [زندگی] مردم نهاده؛ * در آن میوه‌ها و نخل‌ها با خوشه‌های غلاف‌دار است * و دانه‌های با سبوس و کاه و گیاهان خوشبوست.

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ * وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ * وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «1»

و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما [همواره] وسعت دهنده‌ایم. * و زمین را گسترده‌ایم و چه نیکو گستراننده‌ای هستیم. *
واز هر چیزی جفت آفریدیم باشد که متذکر [این حقایق که نشانه‌هایی بر قدرت، حکمت و ربوبیت خداست] شوید.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ * وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ * وَنَزَّلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ * وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ * رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ «2»

* آیا با تأمل به آسمان بالای سرشان ننگریستند که چگونه آن را بنا کرده و بیاراستیم و آن را هیچ شکاف [و ناموزونی] نیست؟ * و زمین را گسترده‌ایم و کوه‌هایی استوار در آن افکنده‌ایم و در آن از هر نوع گیاه خوش‌منظر و دل‌انگیزی رویانده‌ایم، تا برای هر بنده‌ای که [با اندیشیدن در نظام هستی] به سوی خدا باز می‌گردد، مایه بینایی و یادآوری باشد؛ * و از آسمان آبی بسیار پرپرکت و سودمند نازل کردیم، پس به وسیله آن باغ‌ها و دانه‌های دروکردنی را رویانده‌ایم. * و [نیز] درختان بلندقامت خرما را که خوشه‌های متراکم و روی هم چیده دارند [رویاندیم]. * برای آن که رزق و روزی

(1) - ذاریات (51): 47 - 49.

(2) - ق (50): 6 - 11.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 226

بندگان باشد و نیز به وسیله آن آب سرزمین مرده را زنده کردیم؛ و بیرون آمدنشان [پس از مرگ از خاک گور برای ورود به قیامت] این گونه است.

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ* وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ* وَاختِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ* «1»

به یقین در آسمانها و زمین برای مؤمنان نشانه‌هایی [بر ربوبیت، حکمت و قدرت خدا] ست؛* و در آفرینش شما و آنچه از جنبندگان منتشر و پراکنده می‌کند، برای اهل یقین نشانه‌هایی [بر ربوبیت، حکمت و قدرت خدا] ست؛* و در رفت و آمد شب و روز و آنچه را از رزق و روزی [چون باران و برف] از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده کرده است و در گرداندن بادهای [از سوی به سوی] برای مردمی که تعقل می‌کنند، نشانه‌هایی است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* «2»

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستی گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتایانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا

(1) - جاثیه (45): 3- 5.

(2) - بقره (2): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 227

أَحَدٌ* «1»

بگو: او خدای یکتاست؛* خدای بی‌نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند].

* نزاده و زاییده نشده است،* و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «2»

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید، سپس آفرینش آسمان را [که به صورت ماده‌ای دود مانند بود] اراده کرد و آن را به شکل هفت آسمان [همراه با نظامی استوار] درست و نیکو قرار داد؛ و او [به قوانین و محاسبات] همه چیز داناست.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ «3»

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آن که گروه‌هایی مانند شمايند؛ ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه‌های آفرینش] فروگذار نکرده‌ایم، سپس همگی به سوی پروردگارشان گردآوری می شوند.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

(1) - اخلاص (112): 1- 4.

(2) - بقره (2): 29.

(3) - انعام (6): 38.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 228

وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «1»

و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویاندیم و از آن ساقه‌ها و شاخه‌های سبز درآوردیم و از آن دانه‌های متراکم را خارج می کنیم و از شکوفه درخت خرما خوشه‌های سر فروشته [به وجود می آوریم] و باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی شباهت به هم [بیرون می آوریم]؛ به میوه‌اش چون میوه دهد و به

رسیدن و کامل شدنش با تأمل بنگرید، مسلماً در این [امور] برای قومی که ایمان می آورند، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ «2»

اوست که خورشید را فروزان و ماه را تابان قرار داد و برای ماه منازل [چون هلال، تربیع، بدر و محاق] مقدّر ساخت تا شمار سال و حساب [ماه، هفته، اوقات امور زندگی و تنظیم برنامه‌های معیشت] را بدانید. خدا آنها را جز به درستی و راستی نیافریده؛ او نشانه‌ها را برای گروهی که دانایند [بدون هر گونه ابهام] بیان می کند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ «3»

اوست کسی که شب [تاریک] را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را نور افشان [قرار داد تا در آن به کار و کوشش پردازید]؛ یقیناً در

(1) - انعام (6): 99.

(2) - یونس (10): 5.

(3) - یونس (10): 67.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 229

این امور برای گروهی که حقایق را بشنوند، نشانه‌هایی [از توحید و قدرت و ربوبیت خدا] ست.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ «1»

خداست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و برای شما به وسیله آن از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی بیرون آورد و کشتی‌ها را مسخّر شما قرار داد تا به فرمان او در دریا روان شوند و نیز نهرها را مسخّر شما کرد.* و خورشید و ماه را که همواره با برنامه‌ای حساب شده در کارند، رام شما نمود و شب و روز را نیز مسخّر شما ساخت.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ «2»

و بادها را باردار کننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم و شما را با آن سیراب ساختیم و شما ذخیره کننده آن نیستید.

آیات انفس

اما آیات کتاب انفس که توجّه دهنده انسان به خلقت ظاهر و باطن خویش و نمایش دهنده حکمت و قدرت خداست:

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ

(1) - ابراهیم (14): 32 - / 33.

(2) - حجر (15): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 230

الْعَفُورُ «1»

آن که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و او توانای شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است.

مرگ نقطه انتقال از این جهان محدود به عرصه‌ای نامحدود برای یافتن ثواب عمل صالح و ایمان و یا عقاب کفر و بدکاری است.

جهان بعد که دروازه آن مرگ است یعنی جدایی روح و نفس از بدن جهانی است که کتب آسمانی و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و دوازده امام معصوم فلاسفه الهی و حکما و عرفا و پاکان و عاشقان از آن خبر داده‌اند.

منکران جهان بعد، جز ادّعای خالی و سخن بی دلیل و برهان چیزی ندارند، در حالی که خود آنان منکر فریاد فطرت خود نسبت به این حقیقت نیستند یعنی چیزی را که ادّعا می کنند قدرت اثبات آن را ندارند چون دلیلی بر اثبات ادّعایشان نمی یابند.

به دو روزی که در قرن هیجده و نوزده بر بشر گذشت و حکومت علوم مادی مسائلی را مطرح کرد منگريد که آن دو روز گذشت و انسان عالم و عاقل دوباره به قبول حقایق تن داد.

مقاله زیر را که نوشته «نورمان ونسان پل» است به دقت بخوانید تا صدق این گفتار بر شما روشن شود که برای ردّ حقایق راهی وجود ندارد و منکر حق سر چشمه انکارش حق و بی منطقی است، که مسأله‌ای که پیچیده به هزاران دلیل و برهان و استوار بر فطرت و الهام و منطق و عقل و گفتار حق و انبیا و امامان است

(1) - ملك (67): 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 231

جایی برای انکار ندارد:

مقاله نورمان و نسان پل

«روزی که از مرگ مادرم آگاه شدم به کلیسا رفتم تا در آن محفل روحانی دمی با خود خلوت کنم. می‌خواستم حضور او را در آن جا حس کنم مگر نه این که پیوسته در گوش من می‌خواند: هر بار که تو در این کلیسا به دعا و نماز می‌پردازی من با تو خواهم بود. در پشت میز مخصوص خود جا گرفتم بر روی میز چشمم به انجیل کهنه اوراق شده‌ای که در همه سفرها مونس باوفای من بود افتاد، میلی باطنی مرا تحریک می‌کرد که در آن روز اندوهبار مایه تسلی خاطر بیام، دستم را بر روی کتاب مقدس گذاشته ایستادم و به نقطه مبهمی می‌نگریستم، ناگاه آشکار احساس کردم که دو دست نرم و سبک کرم مانندی با لطفی بسیار روی سرم قرار داده شد، شادی غیر قابل بیانی مرا فراگرفت.

من فکر کنجکاوای دارم، حتی در تصادفات و پیشامدها می‌کوشم که آنچه رخ داده به طور دقیق تجزیه و تحلیل کنم و دلیل آن را به دست آورم، با خود اندیشیدم که بی شک این توهمی بود که در نتیجه تأثر مرگ مادرم پیدا شده اما برای من محال می‌نمود که این توجیه را بپذیرم. از آن روز من هرگز در این که مادرم روحاً زنده است تردیدی پیدا نکردم، من می‌دانم که او زنده است و تا ابد زنده خواهد بود.

کوچکترین شک و تردیدی یقین مرا در زندگی جاوید متزلزل نساخته، من بدان ایمان دارم و آن را غیر قابل رد می‌دانم. یقین عینی دارم که پس از مرگ دوستان عزیز خود را خواهیم یافت و هیچ چیز ما را از آنان جدا نخواهد ساخت «1» و نیز

معتقدم که هر کس شخصیت خاص خود را در دل این جهان تازه پنهان حفظ خواهد کرد و در آن جا رنج و آزاری برای اهل حقیقت نیست «2» مسلماً سیر تکامل در آن جا نیز

(1) - «وَأَجْتَمِعَ فِي جَوَارِكٍ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ و با اهل ایمان در جوارت گرد آم. (دعای کمیل).

(2) - «أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد. فصلت (41): 30.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 232

ادامه خواهد یافت؛ «1» زیرا زندگی بدون هیچ نوع ترقی روحانی به طور غیر قابل تصویری بی رنگ و بو و تیره و تار خواهد بود.»

سال‌ها پیش این جمله را از نوشته دانشمندی خواندم: «در لحظه مرگ، زندگی انسان مانند شعله شمعی خاموش و فنا می شود.»

در آن ایام که فلسفه مادی گری رونق و جلوه‌ای داشت و این فلسفه مُد روز بود، این گونه ادّعاها تا حدّی جالب و مورد پسند بود و افکار را می‌فریفت، ولی امروزه از این قبیل فیلسوف مآبان می‌پرسند چه برهانی بر این مدّعا داری و از کجا بدین نتیجه رسیده‌ای؟

حقیقت آن است که این فلسفه‌بافی‌ها بی‌جاست و فیلسوف ما در این باره هیچ نمی‌داند و نمی‌تواند چیزی را ثابت کند.

در حقیقت احساس فطری که مبنای این اعتقاد ماست خود یکی از مهم‌ترین شواهد مثبتی است که ما را به سوی این حقیقت سوق می‌دهد.

وقتی که خدای تعالی می‌خواهد که انسان به حقیقتی دست یابد در آغاز بذر آن را در عمق ضمیر او می‌کارد، تشنگی بشر به بقا و آرزوی زندگی جاویدان آن چنان جهانگیر است که به هیچ وجه نمی‌تواند قبول کرد که جهان این آرزو را برآورده نسازد!

فکر انسانی با دلیل و برهان ریاضی به حقایق ماوراء الطبیعه کردن ننهاده بلکه ایمان و الهام درونی او را بدان معتقد ساخته است.»

گفتار فلاسفه غربی در درك حقایق علمی

در قلمرو درك حقایق علمی هم، الهام نقش مهمی دارد، به گفته برگسون

(1) - «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند،* به اینکه پروردگار مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد. یس (36): 26-27.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 233

فیلسوف فرانسوی:

«بسیار باشد که دانشمند پس از پژوهش و کوشش بسیار در آخرین مرحله يك جهش الهامی، او را به حقیقت علم نایل می سازد، برعکس پژوهشی علمی و جدّ و کوشش نیز برای پیدا کردن ایمان و یافتن مقام شایسته وحی و الهام، پشت بندی استوار و تکیه گاهی مستحکم است.»

تصوّر قدیمی جهان مادی دیگر امروز باطل شده است.

سرجس جان اعلام داشته است: همه جهان در جنب و جوش و در حال ارتعاش است.

معادله مشهور انیشتن آشکار ساخته: انرژی و ماده قابل تبدیل به یکدیگرند، هر دو يك چیزند و بس.

من باخاتم ادیسون مخترع بزرگ در باره شوهرش گفتگو می کردیم، پرسیدم نظر ادیسون در باره عالم آخرت چه بود؟ گفت: او کاملاً معتقد بود که روح ماهیتی است حقیقی که در هنگام مرگ از بدن جدا می شود. در آن لحظه که ادیسون در حال احتضار و در شرف تسلیم جان بود پزشکش دید که او سعی دارد چیزی بگوید، به سوی صورتش خم شد، شنید به طور واضح و مشخص این کلمات را بر زبان دارد:

همه چیز در این سرا چه زیباست.

بر بالین بسیاری از مردان و زنان که در آستانه انتقال به سرای دیگر به اصطلاح وادی خاموشان قرار داشته‌اند بارها دیده شده که حال و مقام آنان حاکی است که در کرانه آن سرای همه روشنائی و زیبایی است.

[شاهدان مرگ اشخاص]

[اینک رشته سخن را به دست خانم پرستاری می‌دهیم که شاهد مرگ اشخاص بسیاری بوده. او می‌گفت:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 234

بسیاری از بیماران در حال احتضار چنان می‌نمایند که چیزی می‌بینند، غالباً از روشنائی و آهنگ خوش شگفت انگیزی سخن می‌گویند. بعضی دیگر گویی چهره‌هایی آشنا به نظرشان می‌آید. بیشتر اوقات از نگاه اشخاص مختضر آثار شکفتگی و شگفتی غیر منتظره‌ای پدیدار می‌شود. خود من در کنار بستر دوستی در آخرین ساعت زندگیش حاضر بودم، همین که آثار مرگ آشکار شد ناگاه به پرسرش که در بالینش نشسته بود گفتم: عماراتی عالی می‌بینم، در یکی از آنها روشنائی پدیدار است، این نور برای من است، خیلی زیباست. پس دم فرو بست و جان تسلیم کرد.

پرسرش می‌گفت: پدرم از اهل دانش و مردی روشنفکر بود و هرگز ممکن نمی‌شد تا موضوعی بر او محقق نباشد بر زبان آورد. عادت يك عمر ممکن نیست در لحظه آخر تغییر کرده باشد، آنچه که برای ما می‌گفت به یقین می‌دید.

دکتر تسلی‌واتررهد از پزشکان لندن حکایت می‌کند:

بر بالین مختضری حاضر بودم و دست او در دست من بود کم‌کم مجبور می‌شدم که دست او را محکم‌تر از آنچه تصور می‌کردم نگاه دارم، بیمار می‌گفت: دستم را رها کن، آن جا چه دلریاست!

روسو، دردم واپسین، این عبارت کوتاه را بر زبان آورد:

آسوده باشید، می‌بینید چقدر این آسمان صاف و زیباست، خوب من رفتم آن جا! «1»

تاب از تن تو رفته چو آب از رخ گدا

ای بنده‌ای که در غم دنیا بی‌وفا

خواب از دو دیده گشته چو تاب از تنت جدا

هر شام تا سحر به خیال زیان وسود

(1) - دانستی‌های جهان علم: 203.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 235

عمری گذشته بر تو ولی چون گذشته است

نیمی پی هوس شد و نیمی پی هوا

خجالت ز نام نامه اعمال می‌برم

کز ابتدا سیاه بود تا به انتها

یارب به حقّ لوح و قلم روز رستخیز

درکش ز روی لطف قلم بر گناه ما

(حالت)

آیاتی دیگر در انفس

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُنْ نُطْقَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى» «1»

آیا انسان گمان می‌کند بیهوده و مهمل [و بدون تکلیف و مسؤولیت] رها می‌شود؟! * آیا نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟ * سپس علقه شد و خدا او را آفرید و اندامش را درست و نیکو ساخت، * و از او دو زوج به وجود آورد یکی نر و دیگر ماده،

قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ* مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ* ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ* «2»

مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! [خدا] او را از چه چیز آفریده؟

* از نطفه‌ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد. * آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت. * سپس او را میراند و در گور نهاد.

(1) - قیامت (75): 36 - 39.

(2) - عبس (80): 17 - 21.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 236

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ* «1»

آیا برای او دو چشم قرار ندادم؟* و يك زبان و دو لب؟

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ* «2»

که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ* خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ* يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ* «3»

پس انسان باید با تأمل بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟* از آبی جهنده آفریده شده است؛* [آبی که] از صلب مرد و از میان استخوان‌های سینه زن بیرون می آید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا* ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ* «4»

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده‌ای از گل آفریدیم،* سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم.* آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را

استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا «5»

(1) - بلد (90): 8 - 9.

(2) - تین (95): 4.

(3) - طارق (86): 5 - 7.

(4) - مؤمنون (23): 12 - 14.

(5) - فرقان (25): 54.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 237

و اوست که از آب، بشری آفرید و او را دارای [دو نوع پیوند] نسبی و سبی کرد؛ و پروردگارت همواره تواناست.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا «1»

ما انسان را از نطفه آمیخته و مختلطی [از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نطفه به علقه، از علقه به مضغه، از مضغه به استخوان تا طفلی کامل] درآوردیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ «2»

انسان را از آبی اندک و بی‌ارزش آفرید، پس آن گاه [و به دور از انتظار] ستیزه‌جوی آشکار است.

داستان آفرینش انسان داستان عجیب و حیرت‌انگیزی است، آیات و نشانه‌های حق در ظاهر و باطن انسان آیات بخت آوری است، امروزه هر عضو انسان و هر حالت باطن او، محور علمی از علوم و نقطه تحقیقی از تحقیقات دانشمندان بزرگ بشری است.

يك نفر و حتّی يك طایفه، عمرش كفاف دریافت اوضاع و اسرار آفرینش انسان را نمی‌کند. برای تشریح و تفسیر هر عضو او چه ظاهری و چه باطنی، کتاب و کتاب‌ها نوشته شده که مطالعه آنها را باید بر خود واجب و لازم دانست، تا معلوم گردد این کارگاه با عظمت چیست.

آیات قرآن مجید و روایات و اخبار، انسان را به حقیقت خلقت و ظاهر و باطنش

(1) - انسان (76): 2.

(2) - نحل (16): 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 238

راهنمایی کرده، که بخشی از آن را در سطور گذشته ملاحظه کردید، البتّه فهم آن آیات و روایات باید با کتب تفسیری و فیزیولوژی و روانکاوی و روانشناسی دنبال شود، چه آن که در آن آیات و معارف، نکاتی هست که بدون کمک‌گیری از علوم فهمش میسر نیست.

انسان از نظر ظاهری مخلوقی اعجاب‌انگیز است و از نظر باطنی اعجاب‌انگیزتر، به همین خاطر چون این ظاهر و باطن آراسته شد به خود خطاب کرد:

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «1»

پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

انسان ظرف هدایت، کرامت، شرافت، اصالت، وجدان، دانش و بینش و در يك کلمه، لایق مقام خلافت از حق است و همین مقام برای نشان دادن شخصیت او کافی است و به همین خاطر پیامبر آیات انفس را بر او خواند.

آیات تشریع

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله وظیفه داشت قرآن مجید را بر مردم بخواند تا با خواسته‌های حق که نسبت به تمام شئون حیات فراگیر بود، آشنا شوند.

مکلف بود آیات کتاب حق را که به حق نازل شده بود بر مردم قرائت کند تا راه تأمین خیر دنیا و آخرت خود را درک کنند.

مسئولیت داشت به تلاوت آیات قرآن قیام کند تا مردم به حقوق خود و دیگران و مخصوصاً حقوق خالق زمین و آسمان آشنا شوند و پس از آن از پی اجرای آن حقوق اقدام نمایند تا سفره عدالت و حق پهن شود و از این طریق به رحمت واسعه حق برسند.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در طول بیست و سه سال رسالت و بعثت خود آیات قرآن مجید را در سفر و حضر، به وقت جنگ و صلح، در مسجد و بازار، در خیابان و

(1) - مؤمنون (23): 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 239

گذرگاه، روز و شب، به واسطه و بی واسطه قرائت کرد و معنای آن را تعلیم داد و زمینه عمل به آن آیات را فراهم آورد و در این عرصه فداکاری عجیبی از خود نشان داد و چیزی تا لحظات آخر عمرش از امت فروگذار نکرد.

او در تمام امور، دین الهی و انسانی خود را نسبت به مردم ادا کرد و تا قیامت تمام مردم جهان را مدیون زحمات طاقت فرسای خود نمود.

او برای علاج بیماران فکری و روحی نسخه‌ای شفا بخش چون قرآن مجید آورد و به وسیله این نسخه توحیدی دردی را بدون دوا نگذاشت.

او از طریق قرآن به مردم فهماند که قرآن فقط و فقط کلام خداست و این کلام محض هدایت شما آمده است، آن را فرا گیرید و به آن عمل کنید تا همای سعادت دارین را در آغوش بگیرید.

محمد صلی الله علیه و آله برای نجات عقل و جان مردم با مشعلی فروزان چون قرآن کریم قیام کرد و در روشنائی این کتاب، بینش عجیبی به مغز انسان برای دریافت حقایق ملکی و ملکوتی عنایت فرمود:

مصطفی صلی الله علیه و آله جز هدایت انسان به شاهراه کمال و بیداری و آگاهی بشر، همتی نداشت و در این راه از هیچ برنامه و امری فروگذار نشد و تا ایثار جان خود و عزیزانش در این مسیر کوشش و فعالیت کرد.

او از طریق قرآن به مردم فهماند که مقصد و مقصود اصلی و اساس و پایه همه چیز فقط و فقط خداست و دنیا چیزی جز مزرعه آخرت نیست و هر انسانی برای رسیدن به مقصود باید جان و مال خود را در طبق ایثار و اخلاص بگذارد.

برخورد کفار با آیات قرآن

قرآن مجید با این که دارای آیات روشن بود و آنچه می فرمود بر اساس فطرت و عقل و وجدان مردم بیان می کرد ولی بسا می شد که سرکشان و زورگویان قریش،

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 240

پیغمبر و آنچه را برایشان تلاوت می کرد مسخره می کردند و بسا از او می خواستند معجزه ای بیاورد که صدق وی را اثبات کند.

وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله با تلاوت قسمتی از قرآن مجید به استهزای آنان جواب می داد و به ایشان می فرمود: معجزه من همین قرآن است که از نزد حق آمده و به آن تحدی می کنم و از آنان می خواست که مانند آن را بیاورند؛ و ناتوانی ایشان از آوردن مثل قرآن، خود دلیل این بود که قرآن سخن آدمی نیست بلکه کلام خداست که راهی به تقلید و آوردن شبیه آن را ندارد تا چه رسد به آوردن مانند آن؛ و ضمن تلاوت قرآن، این آیه را بر آنان می خواند:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» «1»

بگو: قطعاً اگر جن و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.

قرآن مجید مردم را به توحید و یگانگی خدا و پیروی از دستورهای حضرت او برای به دست آوردن خیر دنیا و آخرت دعوت می نمود و از شرك و بت پرستی و طاغوت پرستی نفی می کرد، به عدالت و داد و احسان امر می کرد و از ظلم و ستم و بغی و تجاوز و فحشا و منکرات باز می داشت.

آشکارا و بدون ملاحظه اعلام می کرد: همه مردم در نزد حضرت حق یکسانند و کسی را بر کسی جز به نیکی و پرهیزکاری برتری نیست.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ «2»

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

(1) - اسراء (17): 88.

(2) - حجات (49): 13.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 241

کسانی را که به خدا مشرک می شوند و برای او کفوی و ماندی قرار داده و زندگی را بر اساس اعتقاد به آن کفو و مانند آن تنظیم می کنند و در يك کلمه مطیع بت بی جان و جاندار و بنده طاغوت می گردند از عذاب سخت بر حذر می دارد و خبر می دهد که برای این دنیا که مردم در آن زندگی می کنند انجामी است که ناچار در روز قیامت به آن منتهی می شود.

راجع به قیامت چنان شدید و سخت و هولناک و ترس آور سخن می گوید که دلها را از جا می کند، می گوید: روز حساب نزدیک است و ناگهان در حال غفلت مردم به آنان می رسد، چون در رسد مادران و فرزندان خود را فراموش می کنند و آدمی جز خود همه چیز را از یاد می برد، جهان هستی سخت بهم می خورد، پس آسمان شکافته و ستارگان پراکنده، دریاها در هم آمیخته و خشک و گورها شکافته می شود و آن روز روزی است که هر کس هر کاری را که پیش فرستاده یا پس آورده است به عیان می بیند و با آن رو به رو می گردد.

انسان در قیامت با پرونده ای روبه رو می شود که تمام کارهایش را در آن ثبت شده می بیند، بهشت و دوزخ بر او عرضه می شود، دوزخ را در زشت ترین قیافه ممکن می بیند و بهشت را با زیباترین جلوه مشاهده می کند.

آری، بهشت عنبر سرشت را به خاطر ایمان و اخلاق و عمل صالحش به زیباترین صورت وصف ناشدنی مشاهده می‌نماید و به زبان حال به آن مرکز آسایش و امنیت خطاب می‌کند.

نامه اعمال در قرآن

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: نامه عمل هر کسی که در قیامت برای او روشن و واضح است می‌گوید که: او بهشتی است یا دوزخی، در آن جا به اندازه سنگینی دزهای از آنچه کرده کم نمی‌شود، ولی حسنات او مضاعف می‌گردد. پس

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 242

آدمی در آن جا از کار خود آگاه است هر چند بهانه‌های خود را پیش آورد.

آن روز هنگامی که کافران و بدکاران و مشرکان و فاسقان نامه عمل باز شده خود را می‌بینند بسی بیمناک گشته فریاد می‌زنند:

يَاوَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا «1»

ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته است مگر آن که آن را به حساب آورده؟! و هر عملی را انجام داده‌اند، حاضر می‌یابند و پروردگارت به هیچ کس ستم نخواهد کرد.

قرآن مجید می‌فرماید: پس آنگاه که میان مردم به میزان کارهای ایشان داوری شود، بهشتی‌ها به سوی نعمت‌های خود رهسپار گردند، در حالی که همیشه در آن جاویدند و دوزخیان به دوزخ خود می‌روند و در صورتی که به خدا مشرک باشند و دل‌ها و جان‌ها و باطن‌های خود را برای او خالص نساخته باشند همیشه در آن جاویدند و هرگاه پس از ایمان آوردن، گناه کرده و بدی‌ها مرتکب شده باشند، روزگاری کوتاه یا دراز که میزان آن تنها آمرزش پروردگار است در دوزخ گرفتار باشند!

بشر این حقایق را می‌شنود، آن که به جان می‌پذیرد اهل نجات است و آن که از روی عناد و هوا و هوس به انکار و مخالفت برمی‌خیزد هیزم عذاب است، چنانکه قریش این همه را می‌شنید و آن را به شدیدترین وجهی انکار می‌کرد و با کسی که آن را بر آنان تلاوت می‌نمود به شدیدترین صورت، دشمنی روا می‌داشت!

او به آنان گفت: پدران مشرکشان در عذاب مخلّد می‌باشند و اینان نیز به زودی اگر دست از شرك نکشند در آتش به آنها می‌رسند و در آن عذاب همیشگی با آنان

(1) - کهف (18): 49.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 243

شريك می‌گردند، مگر آن که پدران خود و کیش ایشان را انکار کنند و به خدای یکتا بی آن که بت‌ها و طواغیت را در کنار او قرار دهند ایمان آورند و باور کنند که محمد صلی الله علیه و آله که آیات قرآن را بر ایشان قرائت و تلاوت می‌کند فرستاده خداست که از جانب او به حق و با دلایلی روشن بر ایشان مبعوث گشته است.

آنگاه پس از ایمان چاره‌ای ندارند جز آن که زندگانی خود را با پیامبر و سنت و روش او مناسب سازند و هر چه را دستور می‌دهد انجام دهند و از هر چه ایشان را باز می‌دارد بگذرند، پس اگر سرپیچی نمودند خدا در کمین ایشان است و دوزخ برای آنها آماده تا با پدران مشرک خود در آن در آیند، بی آن که توبه و فدیة‌ای از آنان پذیرفته شود، یا عذاب ایشان سبک گردد یا مهلت داده شوند!

انذار مردم از طریق قرآن

با تلاوت قرآن مجید مردم را از رسیدن قیامت بیم می‌داد و از حشر و حساب بر حذر می‌داشت و از عذاب‌هایی که برای مشرکان و گنهکاران مهیا شده است و نیز از برنامه‌های دیگر می‌ترسانید: از آن که به ایشان رسد آنچه به ملت‌های پیش از ایشان رسید، هنگامی که پیامبران با معجزاتشان نزد ایشان آمدند پس آنها را دروغ‌گو شمردند و در باره آنها گفتند آنچه را قریش درباره او نظر دادند: اینان دیوانه‌اند، جادو شده‌اند! برخی از انبیا را کشتند و بعضی دیگر را تهدید به کشتن کردند، پس عذاب شتابانی در این دنیا پیشاهنگ عذاب آینده همیشگی مهیا شده بر ایشان ریخته شد!

محمد صلی الله علیه و آله از طریق قرآن مجید قصّه طوفان را که گنهکاران قوم نوح را غرق نمود تلاوت کرد، همچنین قصّه بادی که قوم عاد را - هنگامی که هود را نافرمانی کردند - نابود کرد و داستان فریاد آسمانی که قوم ثمود را - هنگامی که به فرمان صالح نرفتند - از میان برد و قصّه آنچه بر سر قوم لوط آمد - هنگامی که آسمان بر ایشان سنگ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 244

نشاندار بارید- و قصّه آنچه به اهل مدین رسید- هنگامی که شعیب را نافرمانی کردند- و زلزله ایشان را هلاک کرد، سپس به تفصیل بر ایشان یعنی بر مردم جهان می خواند آنچه را به فرعون و قومش رسید، هنگامی که دعوت موسی را نشنیدند.

محمد صلی الله علیه و آله آیاتی را تلاوت می کند که امر می کند در روی زمین گردش کنید تا ببینید سرانجام تبهکاران چه بوده است و انسان ها را بر حذر می دارد که مبدا علاوه بر عذاب همیشگی آخرت که به انتظار آنهاست آنچه از انواع عذاب های دنیوی که بر آن ملّت ها فرود آمد بر اینان نیز فرود آید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تلاوت آیات قرآن مردم را پند و موعظه می داد تا به راه آیند و زمینه رشد و کمال آنان فراهم گردد. آنانی به او گوش دادند و می دهند که جلوه های قرآن دلشان را ربود و می رباید، آنانی به آیات او اعتنا می کنند که نیروهای برهان عقلشان را تسلیم کند، چه بسا نزدیکان که تلاوت آیات را از دهان مبارک او شنیدند و به او ایمان نیاوردند و بیگانگان با شنیدن خبر بعثت او به سویش شتافتند و آن چنان واقعیت ها را از وی قبول کردند که ده درجه ایمان را طی نموده و به مقام قرب حق و وصال محبوب حقیقی رسیدند که از آن جمله سلمان بزرگوار است که مسلمان شدن او داستان عجیب و شنیدنی دارد:

اسلام سلمان فارسی

از ابن عباس روایت شده که گفته است: سلمان شخصاً و از دهان خود برای من چنین نقل کرد و گفت:

«من مردی ایرانی از اهل اصفهان و دهکده ای که به آن جیّ می گویند هستم.

پدرم دهقان و سالار دهکده اش بود و من محبوب ترین خلق خدا در نظرش بودم، محبت او به من چندان بود که مرا همچون دوشیزگان در خانه زندانی کرده بود و من در آیین مجوسی می کوشیدم تا جایی که از خدمت گزاران آتشکده شدم و پدرم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 245

همواره آتش را روشن نگه می داشت و اجازه نمی داد يك ساعت خاموش باشد.

پدرم بوستان بزرگی داشت، روزی سرگرم ساختمانی بود و از سرکشی به بوستان باز ماند، به من گفت: پسرکم، امروز به واسطه گرفتاری ساختمان نتوانستم از مرعه و بوستان خبر بگیرم، تو برو خبری بگیر و دستورهایی به من داد و گفت: دیر نیایی که تو برای من پر ارزش تر از همه چیزی.

گوید: به منظور رفتن به مزرعه راه افتادم، در این هنگام از کنار کلیسای از کلیساهای مسیحیان گذشتم، صداهای ایشان را که مشغول نماز گزاردن بودند شنیدم و من به واسطه این که پدر در خانه محبوسم می داشت، از امور مردم اطلاعی نداشتم.

چون صداهای ایشان را شنیدم وارد کلیسا شدم تا بینم چه می کنند، چون ایشان را دیدم از نمازشان خوشم آمد و گفتم: به خدا سوگند این آیین بهتر از آیین ماست و از آن جا حرکت نکردم تا غروب شد.

مزرعه پدر را رها کردم و آن جا رفتم، از آنها پرسیدم در کجا می توانم به سر چشمه این دین برسم؟ گفتند: در شام. من پیش پدرم برگشتم، معلوم شد کسانی را به جستجوی من فرستاده و از همه کاری باز مانده است. چون پیش او رسیدم گفتم:

ای پسر! کجا رفته بودی؟ مگر با تو چنان شرط نکرده بودم؟

گفتم: پدر جان از کنار مردمی می گذشتم که در معبدی مشغول نماز بودند و آنچه از دین ایشان دیدم پسندیدم و تا خورشید غروب کرد پیش ایشان بودم. گفتم: پسر جان در آن دین خبری نیست، دین تو و پدرانت از آن بهتر است، گفتم: به خدا سوگند چنین نیست آن دین بهتر از دین ماست.

گوید: پدر بر من ترسید، بر پای من بند نهاد و مرا در خانه زندانی کرد! من کسی پیش مسیحیان فرستادم و گفتم هر گاه کاروان بازگنان شما از شام رسید مرا خبر کنید و پس از این که کارهای خود را انجام دادند و آهنگ بازگشت کردند آگاهم

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 246

سازید.

چون هنگام بازگشت ایشان رسید به من خبر دادند، من بند از پای خود برداشتم و همراه ایشان رفتم تا به شام رسیدم و آن جا پرسیدم چه کسی از همه بیشتر به مبانی مسیحیت عالم است؟

گفتند: اسقفی که در کلیسا است. پیش او رفتم و گفتم من به این دین راغب شده ام و دوست می دارم همراه تو باشم و برای تو و کلیسا خدمت کنم و از تو دانش بیاموزم و همراه تو نماز بگزارم. گفتم: بیا و وارد کلیسا شدم و او مردی

نادرست بود، به مسیحیان دستور می داد صدقه دهند و چون صدقات را می آوردند برای خود اندوخته می کرد و به فقرا نمی داد، آن چنانکه هفت کوزه زر و سیم اندوخت و من که دیدم چنان می کند او را سخت دشمن می داشتم.

چون از دنیا رفت و مسیحیان برای خاکسپاری او جمع شدند به ایشان گفتم: این مردی نادرست بود، به شما دستور پرداخت صدقه می داد و شما را به آن تشویق می کرد و پس از این که صدقه را می آوردید برای خود اندوخته می کرد و چیزی از آن به درویشان نمی داد، گفتند: این مطلب را از کجا می دانی؟ گفتم: شما را به اندوخته اش راهنمایی می کنم، گفتند: چنان کن، من جای آن را نشان دادم و ایشان هفت کوزه انباشته از زر و سیم را بیرون آوردند و چون آنها را دیدند، گفتند: به خدا سوگند هرگز او را به خاک نمی سپاریم و جسدش را بر دار کشیده سنگسار کردند.

مرد دیگری آوردند و به جای او گذاشتند.

سلمان می گوید: او مردی بود که من هرگز ندیده بودم کسی نمازهایش را به خوبی او گزارد، او نسبت به دنیا سخت بی میل و نسبت به آخرت به شدت راغب بود و شب و روز را در عبادت می گذراند، من او را بسیار دوست می داشتم چنانکه پیش از او هیچ کس را به آن اندازه دوست نداشته ام.

روزگاری با او سپری ساختم، چون هنگام مرگش فرارسید گفتم: ای فلان! من

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 247

همراه تو بودم و تو را چنان دوست می داشتم که هیچ چیز را آن چنان دوست نداشته ام، اکنون چنانکه می بینی فرمان خدا درباره تو رسیده است، مرا به چه کسی سفارش و به چه چیزی فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند مردم به گمراهی افتاده اند و بیشتر آداب را که بر آن بودند ترك کرده اند و امروز کسی را نمی بینم که به روش و آیین من باشد مگر مردی در موصل که او هم به همان راه و روشی است که من بوده ام، خود را به او برسان.

گوید: چون او از دنیا رفت و به خاک سپرده شد به موصل پیش آن مرد رفتم و گفتم: ای فلان، فلانی هنگام مرگ خود به من سفارش کرد تا پیش تو آیم و به من خبر داد که تو بر راه و رسم او، گفتم: پیش من بمان و من پیش او ماندم و دیدم که مردی نیک و به روش دوست خود است، ولی چیزی نگذشت که او را هم مرگ در رسید، به او گفتم: فلانی مرا

به تو سفارش کرد و دستور داد که به تو ملحق شوم و می بینی که فرمان خدا برای تو در رسیده است، تو به چه کسی سفارش می کنی؟ و به چه چیز فرمانم می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند! من کسی را سراغ ندارم که به راه و روش ما باشد مگر مردی در نصیبین. رفتم پیش آن مرد و خبر خود را با او گفتم و فرمان رهنمای پیشین خود را برای او نقل کردم.

گفت: پیش من بمان و پیش او ماندم و او را هم بر آیین دوستش دیدم و اقامت من در حضور مرد بسیار نیکی بود ولی به خدا سوگند چیزی نگذشت که مرگ او هم فرا رسید، چون به حال احتضار در آمد به او گفتم: فلانی مرا به فلان و او مرا به تو راهنمایی کرد، تو مرا به چه کسی رهنمون هستی و چه دستوری می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند کسی را نمی شناسم که به این دین و آیین باشد مگر کسی که در عموریّه است، خود را به او برسان و پیش او بمان.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 2، ص: 248

چون او مرد و به خاک سپرده شد من پیش آن مرد در عموریّه رفتم و داستان خود را برای او گفتم، گفت: پیش من بمان و من همان جا ماندم و او هم مردی بود که به راه و روش دوستانش بود.

سلمان می گوید: آن جا به کسب و کار هم مشغول شدم، چنانکه چند ماده گاو و چند گوسپند برای من فراهم شد، چون مرگ او نزدیک و مختصر شد به او گفتم:

فلانی می دانی که من همراه فلان کس بودم و او مرا به فلان کس دیگر و او به شخص دیگر معرفی کرد و او مرا به تو راهنمایی کرد، اکنون تو مرا به چه کس راهنمایی و به چه چیز فرمان می دهی؟

گفت: پسر جان، به خدا سوگند من کسی را نمی شناسم که بر آیین ما باشد تا به تو بگویم که پیش او بروی، ولی روزگار ظهور پیامبری که به آیین ابراهیم علیه السلام در زمین عرب برانگیخته خواهد شد نزدیک شده است، محلّ هجرت او درسزمینی میان دو سنگلاخ است که میان آنها درختان خرماست و او علامت هایی دارد که مخفی نیست، از جمله صدقه نمی خورد ولی اگر هدیه بدهندش قبول می کند و میان شانه هایش مهر نبوت است، اگر بتوانی به آن سرزمین بروی این کار را انجام بده.

سلمان می گوید: او هم مرد و مدفون شد و من مدتی در عموریّه ماندم. گروهی از بزرگان بنی کلب آمدند، به آنها گفتم: مرا به سرزمین اعراب ببرید در عوض این ماده گاوها و گوسپندانم را به شما می دهم، پذیرفتند و من آنها را به ایشان دادم و مرا با خود بردند، همین که به وادی القری رسیدیم به من ستم کردند و مرا به عنوان برده به مردی جهود فروختند و من پیش او بودم و چون درختان حرم را دیدم امیدوار شدم که همان سرزمینی باشد که دوستم براتم وصف کرده بود و این موضوع پیش من محقق نشده بود.

زمانی که پیش او بودم یکی از پسر عموهایش که از یهود بنی قریظه بود، مرا از او خرید و به مدینه برد؛ به خدا سوگند! گویی هم اکنون است که آن سرزمین را

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 249

شناختم و همان جا ماندم.

در این هنگام رسول خدا مبعوث شده بود و در مکه اقامت داشت و چون من برده و بنده بودم خبری از او نشنیدم تا این که به مدینه هجرت فرمود.

به خدا قسم! روزی بالای درخت خرماپی بودم و برای ارباب خود کار می کردم صاحب من زیر درخت نشسته بود که یکی از پسر عموهایش آمد و به او گفت:

فلانی! خدا اوس و خزرج را بکشد که آنها الآن در منطقه قباگرد مردی جمع شده اند که امروز از مکه آمده است و ایشان می پندارند که او پیامبر است.

سلمان می گوید: چون این سخن را شنیدم چنان لرزه بر من افتاد که پنداشتم روی صاحبم سقوط خواهد کرد. از درخت پایین آمدم و به پسر عموی او گفتم: چه گفتی؟ صاحبم خشمگین شد و سیلی محکمی به من زد و گفت: تو را به این حرف چکار؟ برگرد، به کار خود مشغول باش، گفتم: چیزی نیست می خواستم ببینم آنچه می گوید درست یا نه؟

سلمان گوید: چیزهایی خوراکی داشتم که جمع کرده بودم، هنگام غروب آن را برداشتم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله که به قبا بود رفتم. حضور او رسیدم و گفتم: به من خبر رسیده است که تو مردی نیکوکاری هستی و همراه تو دوستانی نیازمند و غریب هستند، این خوراکی صدقه است چنین می پندارم که شما از دیگران به آن سزاوارتر هستید و آن خوراکی را نزدیک او بردم، به یارانش فرمود: بخورید، ولی خود دست نگاه داشت و نخورد، با خود گفتم: این يك نشانه.

آنگاه برگشتم و خوراکی دیگر فراهم کردم، در این فاصله پیامبر به مدینه بازگشته بود، پیش او رفتم و گفتم: چنین دیدم که تو صدقه نمی خوری این هدیه ای است که خواستم تو را باشد، پیامبر از آن خورد و به یاران خود هم دستور داد از آن خورند.

با خود گفتم: این دو نشانه.

پس از آن به حضور رسول خدا در بقیع رسیدم که برای تشییع جنازه یکی از

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 250

یاران خود آمده بود، من دو قطیفه داشتم و پوشیده بودم و رسول خدا هم میان اصحاب خود نشسته بود، سلام کردم و به طرف پشت سر او رفتم تا به شانه هایش بنگرم و بینم آیا مُهر نبوّت دیده می شود، همین که پیامبر دید که من در پشت سرش ایستاده و در جستجوی چیزی هستم که وصف آن را برای من گفته بودند، ردای خویش را از دوش افکند و من به مُهر نبوّت نگریستم و آن را شناختم و شروع به بوسیدن آن و گریستن کردم.

پیامبر فرمود: برگرد و برگشتم و برابر او نشستم و داستان خود را همچنین که برای تو ای ابن عباس نقل کردم برای رسول اسلام گفتم و آن حضرت خوش داشت که این خبر را یارانش هم بشنوند.

سلمان همچنان گرفتار بردگی بود به طوری که نتوانست در جنگ های بدر و احد شرکت کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند:

با صاحب خود عهد نامه ای برای آزادی خود بنویس و من تعهدی نوشتم که سیصد اصله خرما برای او به عمل آورم و با آب چاه آن را آبیاری کنم و چهل وُقیه هم طلا بپردازم.

پیامبر به اصحاب خود فرمود: برادران را یاری کنید و آنها با نُهال های خرما مرا یاری کردند، بعضی سی نُهال، برخی بیست نُهال و پانزده نُهال و ده نُهال و هر کس به قدر امکان خود مساعدت کرد و سیصد نُهال برای من جمع شد.

پیامبر فرمود: ای سلمان! برو و برای این نُهال ها گود بردار، وقتی تمام شد پیش من بیا تا خودم به دست خویش آنها را بکارم. من چنان کردم و یاران یاریم دادند و چون از آن فارغ شدم پیش رسول خدا برگشتم و خبرش دادم. پیامبر همراه من

آمد، ما نَهاَلها را به او می‌دادیم و او در گود می‌گذاشت تا تمام شد. سوگند به کسی که جان سلمان در دست اوست از آنها حَتّی يك نَهاَل هم خشك نشد و من درختان

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 251

خرمایی که تعهد کرده بودم به صاحب خود پرداختم و آن مال همچنان به عهده من بود، اتفاقاً از يك معدن طلا مقداری طلا که به اندازه تخم مرغی بود به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، فرمود: آن ایرانی که برای آزادی خود تعهدنامه نوشته بود چه کرده است؟ مرا به حضورش بردند، فرمود: این را بگیر و تعهد خود را بپرداز.

سوگند به کسی که جان سلمان در دست اوست چهل وقیه کامل بود. حق صاحب خود را دادم و آزاد شدم و در حالی که آزاد بودم در جنگ خندق همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کردم و پس از آن در هیچ يك از جنگ‌ها غایب نبودم.» «1»

امید عاشقان دیدار رویت

بهشت روح شد گلزار رویت

به حسن اینجا رساند کار رویت

ندانستم که لطف صنع ایزد

اگر بر وی فتد انوار رویت

زمین را ذره‌ها خورشید گردد

زیانت بلبل گلزار رویت

لبانت شکر مصر جمالت

بها نآورد در بازار رویت

گل سوری چو خار اندر گلستان

عیار حسن در دینار رویت

بدیدم از دُرست ماه بیش است

نگردد بدر بی تیمار رویت

مه نو کو مدد دارد ز خورشید

نگیرد جز به استظهار رویت

فروغ شمع مه پشت زمین را

نداند هیچ کس مقدار رویت

بجز آینه ارواح عشاق

کسی کو کسب کرد اسرار رویت

تو را بیند نظر در هر چه دارد

چو چشم تو شده بیمار رویت

بین چون سیف فرغانی جهانی

(سیف فرغانی)

(1) - نهاية الإرب: 1/ 134.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج2، ص: 252

رسالت پیامبر برای بشریت

محمد صلی الله علیه و آله با کمال جدّیت و در میان طوفانی که شرک و کفر علیه او بر پا می کرد آیاتی که اصول دین حق را بر مردم عرضه می داشت تلاوت کرد، آنچه را از آن چاره ای نیست تا از بد عاقبتی دنیا و آخرت در امان باشند بر انسان قرائت فرمود.

بر بشریت روشن ساخت که پروردگار جهان یگانه و بی شریک است و شریک ساختن برای او ستم و انکاری است که صاحب خود را به جاوید ماندن در عذاب همیشگی بیچاره می سازد.

بر آنان خواند که خداوند مهربان او را به رسالت برانگیخت چنانکه فرستادگان پیش از او را برای هدایت ملّت ها مبعوث به رسالت کرد.

بر تمام جهانیان تلاوت کرد که ایمان کسی مستقیم نمی شود تا از عمق قلبش به یگانگی خدا و فرستاده اش گواهی ندهد و تا آن که ایمان و عشق به حق و رسولش دل های ایشان را لبریز سازد.

به انسان خواند که در انجام و ترک عمل باید به یاد خدا باشد و هر آنچه انجام می دهد باید از روی اخلاص و صفا و پاکی دل انجام دهد.

بر همه مردم تلاوت کرد که خداوند به عدالت و نیکی و همراهی با خویشان مهربانی با یتیمان و بینوایان و نیکی با پدر و مادر و فرمانبری آن دو - مگر در کفر به خدا یا نافرمانی او - امر می کند و بر جهانیان خواند که خداوند ایشان را از گناه نمی کند و ناچار باید از آن دوری کنند، از کشتن به ستم و کشتن فرزندان و از زنا و خودپسندی و غرور و تکبر و دروغ و سخن باطل و تماشای کار بیهوده و شرکت در آن بر حذر می دارد.

این همه و بیش از این همه را بر ایشان تلاوت کرد و ایشان را در صورتی که ایمان آورند و کار شایسته کنند و فرمانبرند به ثواب نیکوتر نزد خدا نوید داد و اگر کافر

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 253

شوند و فرمان حق را نبرند از عذاب سخت دنیا و آخرت ترسانند.

پیامبر بزرگ چنانکه در آغاز این سطور اشاره شد در تمام اوقاتش از روز اول بعثت تا روزی که خداوند او را به جوار قرب خود برد آموزگار بود.

به طور دائم قرآن را بر مسلمین تلاوت می کرد و آنچه را از قرآن به تفسیر نیازمند بود برای ایشان تفسیر می کرد و آنچه را مجمل بود و احتیاج به تفصیل داشت برای ایشان تفصیل می داد و خلاصه تمام حقایق را به عنوان حکمت الهی به مردم تعلیم می داد.

درس های پیامبر در قرآن

محمد صلی الله علیه و آله برای مردم تلاوت می کرد:

نَبِّیِّ عِبَادِی اَنتِیْ اَنَا الْعَفُوْرُ الرَّحِیْمُ* وَاَنْتَ عَذَابِیْ هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِیْمُ «1»

به بندگانم خبر ده که یقیناً من [نسبت به مؤمنان] بسیار آمرزنده و مهربانم.

* و این که عذابم [برای مجرمان] همان عذاب دردناک است.

اجابت دعا

«إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» «2»

هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، [بگو:] یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس باید دعوتم را بپذیرند

(1) - حجر (15): 49-50.

(2) - بقره (2): 186.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 254

و به من ایمان آورند، تا [به حق و حقیقت] راه یابند [و به مقصد اعلی برسند].

کلمات خدا

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً» «1»

بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مرکب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، یقیناً دریا پایان می یابد و اگرچه مانند آن دریا را به کمک بیاوریم.

ایمان به خدا و فرشتگان و کتب الهی

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
عُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» «2»

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ يك از پیامبران او فرق نمی گذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزش را خواهیم و بازگشت [همه] به سوی توست.

(1) - كهف (18): 109.

(2) - بقره (2): 285.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 255

ایمان به غیب

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «1»

آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. * و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، مؤمن هستند و به آخرت یقین دارند. * آنانند که از سوی پروردگارشان بر [راه] هدایت‌اند و آنانند که رستگارند.

دین اسلام

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ «2»

مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَّا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ «3»

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام می‌گشاید؛ و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود؛ خدا این گونه پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد.

(1) - بقره (2): 3 - 5.

(2) - آل عمران (3): 19.

(3) - انعام (6): 125.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 256

اسلام ابراهیم علیه السلام

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ «1»

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه یکتاپرست و حق‌گرای تسلیم بود و از مشرکان نبود. * مسلماً نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند وانتساب معنوی] کسانی‌اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند [از همه به او نزدیک‌ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

اهل کتاب گمان می‌کنند هر کس بخواهد به راه آید باید جهود یا نصرانی باشد، خداوند در قرآن مجید به رسولش می‌فرماید به آنان بدین گفتار پاسخ بده:

بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «2»

بلکه از آیین ابراهیم یکتاپرست و حق‌گرا [پیروی می‌کنیم نه از آیین تحریف شده شما که عین گمراهی است] و او هرگز از مشرکان نبود.

عبادت مؤمنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

(1) - آل عمران (3): 67 - 68.

(2) - بقره (2): 135.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 257

وَأْتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ «1»

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.* و در راه خدا چنانکه شایسته جهاد است، جهاد کنید؛ او شما را برگزید و بر شما در دین هیچ مشقت و سختی قرار نداد. [در دینتان گشایش و آسانی قرار داد مانند گشایش و آسانی] آیین پدرتان ابراهیم، او شما را پیش از این «مسلمان» نامید و در این [قرآن هم به همین عنوان نامگذاری شده‌اید] تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید؛ پس نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به خدا تمسک جوئید. او سرپرست و یاور شماست؛ چه خوب سرپرست و یآوری و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است.

کافر من گر زیان‌گردست کس

در ره ایمان و طاعت یک نفس

سر شکسته نیست این سر را مبد

یک دو روزی جهد کن باقی بخند

مکرها در کسب دنیا بارد است

مکرها در ترک دنیا وارد است

مکر آن باشد که زندان حفره کرد

آن که حفره بست آن مکرست سرد

این جهان زندان و ما زندانیان

حفره کن زندان و خود را و رهان

چیست دنیا از خدا غافل شدن

نی قماش و نقده و میزان و زن

مال را کز بحر دین باشی محمول

نعم مال صالح گفت آن رسول

(مولوی)

رستگاری مؤمنان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ

(1) - حج (22): 77 - 78.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 258

اللَّعْوِ مُعْرِضُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ
مُلُومِينَ* فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ* أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» «1»

بی تردید مؤمنان رستگار شدند.* آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.* و آنان که از [هر گرفتار و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند،* و آنان که پرداخت کننده زکات اند،* و آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت های حرام] اند،* مگر در [کام جوی از] همسران یا کنیزانشان، که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند.* پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند.* و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند،* و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند.* اینانند که وارثان اند،* وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می برند [و] در آن جاودانه اند.

اوصاف مؤمنان

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ
وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا

(1) - مؤمنون (23): 1 - 11.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 259

عَظِيمًا» «1»

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبیا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

ایمان حقیقی

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «2»

بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است. و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

درجات مؤمنان واقعی

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

(1) - احزاب (33): 35.

(2) - حجرات (49): 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 260

کَرِيمٌ» «1»

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند.* هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.* مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

استغفار بعد از گناه

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ* وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَحَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ* الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ* وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَنْ يَضِلَّ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ* أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (2)

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.* و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمانها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است؛* آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.* و آنان

(1) - انفال (8): 2-4.

(2) - آل عمران (3): 132-136.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج2، ص: 261

که چون کار زشتی مرتکب شوند یا بر خود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند؛ و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند، پا فشاری نمی کنند؛* پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان و بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه اند؛ و پاداش عمل کنندگان، نیکوست.

ایمان و اسلام و احسان در قرآن

لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (1)، یا يَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (2) یا در آیات بالا يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (3) همه این تعبیرات بر لفظ احسان دلالت می کند. چه، لفظی که در این آیه هاست از این مصدر مشتق شده و معنی آنهم به آنچه خداوند به آن امر فرموده تناسب دارد.

احسان آن است که انسان در اطاعت خدا بکوشد تا به آخرین درجه‌ای که در طاقت اوست برسد و سستی نکند و خسته نگردد و کوتاهی نوزد بلکه تا راهی به کوشش دارد با دل و جان و اعضای خویش کوشش نماید.

ایمان و اسلام و احسان سه کلمه است که در قرآن آمده و بسیار به کار می‌رود و معنی آنها هم به هم نزدیک است. خود رسول اسلام این کلمات را آن‌گونه شناساند که در هیچ يك شبهه‌ای باقی نگذارد.

روزی رسول خدا در میان اصحاب بود مردی آمد و گفت: ایمان چیست؟ پیامبر فرمود:

ایمان آن است که به خدا و فرشتگان و پیامبرانش ایمان آوری و لقای پروردگار و

(1) - توبه (9): 120؛ هود (11): 115؛ یوسف (12): 90.

(2) - انعام (6): 84؛ یوسف (12): 22؛ قصص (28): 14.

(3) - آل عمران (3): 134.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 262

روز رستاخیز را باور کنی. پرسید: اسلام چیست؟ فرمود: آن است که خدای را پرستش نمایی و برای او شریکی نگیری و نماز را بپا داری و زکات واجب را بدهی و رمضان را روزه گیری. پرسید: احسان چیست؟ فرمود: آن که خدا را چنانکه گوئی او را می‌بینی پرستش نمایی. چه، اگر تو او را نبینی بی شک او تو را می‌بیند. پرسید:

قیامت کی خواهد بود؟ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ «1»

یقیناً خداست که دانش قیامت فقط نزد اوست. «2» پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله تنها به تعلیم حقایق ایمان و اسلام و احسان که در آیات صفحات قبل گذشت اکتفا نکرد، بلکه هم در زندگی خصوصی خود و هم در روابطی که با مردم داشت عملاً به تعلیم خواص و آثار این سه صفت و آنچه دارندگان اینها شایسته است انجام دهند و آنچه واجب است از آن دوری کنند همت گماشت.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُسُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَيُبَيِّنْ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» «3»

و به پیمان خدا چون پیمان بستید، وفا کنید و سوگند را پس از محکم کردنش [به وسیله عزم و قصد قطعی] در حالی که خدا را بر خود ضامن و کفیل قرار داده‌اید، نشکنید؛ یقیناً خدا آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند.* و مانند آن

(1) - لقمان (31): 34.

(2) - بحار الأنوار: 260 / 56 - 261، باب 24، حدیث 35 و 36، با کمی اختلاف؛ الدر المنثور: 1 / 170.

(3) - نخل (16): 91 - 92.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 263

[زنی] که پشیم‌های تابیده خود را پس از استحکام و استواری و می‌تابانید، نباشید که سوگندهایتان را میان خود به بهانه این که گروهی [چون مشرکان] از گروهی [چون مؤمنان] از نظر نفرات و امکانات افزون‌ترند، مایه خیانت و فساد قرار دهید [به این صورت که از روی تظاهر، مؤمنان را با سوگندهایتان دلخوش کنید که با آنان هستید و در پشت پرده سوگندهایتان را بشکنید و به خیال این که از ضربه‌های دشمن در امان بمانید، به دشمن بپیوندد] جز این نیست که خدا شما را به وسیله آن [نفرات اندک و افزونی نفرات دشمن] آزمایش می‌کند و روز قیامت آنچه را [از حق و باطل] همواره در آن اختلاف می‌کردید، برای شما روشن می‌سازد.

مر او راست علم و هنر یار و یاور

خوش آن کس که دانشور است و هنرور

عُقابی است بی پر درختی است بی بر

ز علم و هنر هر که بی بهره باشد

به جز عقل و علم و هنر نیست زیور

مکن فخر بر زیور و زَر که کس را

که اورا به هر ره خرد بود رهبر

خردمند از آنرو نگردیده گمره

نه فضل پدر یا کمالات مادر

به فضل و کمال خود آن به که نازی

نبودست جز آب و گل چیز دیگر

تو را گر به اصل است فخر، اصل هر کس

که ملك دلی گردد او را مسخر

کسی را سزد شاهی هر دو عالم

(حالت)

پیامبر عزیز اسلام در هر موقعیت مناسبی آیات حلال و حرام قرآن را بر مردم تلاوت می کرد و به هر صورت ممکن معانی آن آیات را برای مردم بیان می فرمود تا موعظه شوند و به واجبات روی آورده از حرام و گناه دوری کنند و حتی گاهی صورت برزخی اعمال و اخلاق و کردار مردم را جهت بیداری آنان بیان می فرمود.

به حدیث زیر که در جوامع حدیث آمده توجه کنید.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 264

صورت برزخی اعمال از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بامدادی به اصحاب و یاران فرمود: دیشب دو نفر پیش من آمدند و مرا برانگیختند و به من گفتند: بیا برویم. پس با آن دو به راه افتادم تا به مردی خوابیده رسیدم و مرد دیگری را با سنگ گرانی بر سر او ایستاده دیدم که سنگ را بر سر او می کوبد و سرش را درهم می شکند و چون سنگ به غلت می افتد به دنبال آن می رود و آن را می گیرد و هنوز نزد آن مرد برنگشته سر وی چنانکه بود صحیح و سالم می شود، پس بار دیگر به او حمله می برد و همان کار نخستین را با او انجام می دهد.

به آن دو گفتم: سبحان الله! داستان این دو نفر چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به مردی به پشت افتاده رسیدیم که دیگری با قلابی آهنین بر سر او ایستاده است و ناگهان به يك سوی روی او می آید و هر يك از گوشه لب و سوراخ بینی و چشم او را تا پشت گردن چاك می دهد، سپس به آن سوی دیگرش

می رود و همان کاری که با آن طرف کرده بود با این طرف انجام می دهد و هنوز از این سو فارغ نشده که آن طرف به حال اول برمی گردد، پس دیگر بار به او حمله کرده همان کار نخستین را تکرار می کند.

گفتم: سبحان الله! داستان این دو چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم، به چیزی تنور مانند رسیدیم که فریاد و داد و بیدادهایی از آن بلند بود. پس سری به آن زدیم که ناگاه مردان و زنان برهنه در آن دیدیم که زبانه آتش از زیر پای آنها بر می خاست و چون به آنها می رسید فریاد می زدند.

به آن دو گفتم: داستان اینها چیست؟ به من گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به جوی مانند خون سرخ رنگ رسیدیم که در میان آن

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 265

مردی شناگر شنا می کرد و در کنار جوی مردی بود که سنگ بسیاری نزدش نهاده بود، آن شناگر پس از مدتی شنا نزد آن مرد که سنگها نزدش بود می آمد و او سنگی به دهان او می انداخت او باز شنا می کرد و باز می گشت و باز سنگ به دهانش افکنده می شد و همین طور تکرار می گشت.

به آن دو گفتم: داستان این دو نفر چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس به راه افتادیم تا به مردی بد قیافه رسیدیم که نزد او آتشی بود و آن را می افروخت و زیر و رو می کرد و گرد آن می گشت.

به آن دو گفتم: این چیست؟ گفتند: بیا برویم.

پس رفتیم تا به انبوهی رسیدیم که از هر نوع گلی بهاری در آن به چشم می خورد، ناگهان در میان آن بستان مردی بلند قامت با کودکانی بیش از آنچه هرگز ندیده بودم پیرامون او به نظر آمدند. به آن دو گفتم: این کیست و اینان کیانند؟ مرا گفتند: برویم برویم.

پس رفتیم تا به بستانی بزرگ - که هرگز بزرگتر و بهتر از آن ندیده بودم - رسیدیم، به من گفتند: در این بستان بالا برو، پس بالا رفتیم تا به شهری که با خشتی طلا و خشتی نقره ساخته شده بود رسیدیم، آنگاه به دروازه شهر آمدیم و خواهش

کردیم آن را باز کنند، دروازه گشوده شد، بعضی هر چه تصوّر کنی زیبا و برخی هر چه گمان کنی زشت روی به استقبال ما آمدند.

به آنان گفتند: بروید در این جوی آب تنی کنید که ناگاه جوی پهنای - که گویی آبش در سفیدی شیر خالص است - جلب نظر کرد و در آن آب تنی کردند و سپس در حالی که آن زشتی از ایشان رفته بود و به نیکوترین صورتی در آمده بود نزد ما آمدند، به من گفتند: این بهشت جاویدان «عدن» است و این خانه توست.

پس دیده‌ام به بالا خیره شد ناگاه کاخی مانند ابری سفید به نظر رسید. به من

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 266

گفتند: خانه تو همان است.

به آن دو گفتم: خدا مبارکتان گرداند، مرا بگذارید تا داخل آن شوم، گفتند: اکنون که نمی‌شود، داخل آن خواهی شد. به آن دو گفتم: از آنچه امشب دیدم در شگفتم، این چه بود که دیدم؟

به من گفتند: اکنون به تو می‌گوییم: آن مرد نخستین که بر او گذشتی و سرش با سنگ درهم شکسته می‌شد مردی است که قرآن را فراگیرد و سپس آن را رها کند در وقت نماز بخوابد تا نماز او فوت شود.

آن مرد دیگری که دیدی هر يك از کنار دهان و سوراخ بینی و چشم او تا پشت گردنش چاك زده می‌شد، مردی است که بامداد از خانه‌اش در آید و دروغی بگوید که در میان مردم منتشر شود.

مردان و زنان برهنه‌ای که در تنور ماندی بودند زنان و مردان زنا کارند.

آن مردی که دیدی در جوی خون شنا می‌کند و سنگ به دهانش می‌افکند کسی است که ربا می‌خورد.

مرد بد قیافه‌ای که در کنار آتش بود و آن را زیر و رو می‌کرد و می‌افروخت و گرد آن می‌گشت مالک و سر پرست دوزخ بود.

آن مرد بلند قامتی که در آن بوستان بود ابراهیم علیه السلام است و آن کودکانی که پیرامون او بودند هر نوزادی است که بر فطرت خداشناسی بمیرد.

راوی پرسید: ای فرستاده خدا! آیا فرزندان مشرکان هم؟ پاسخ داد: آری، فرزندان مشرکان هم.

اما آن گروهی که بعضی زیبا و بعضی زشت رو بودند آنان مردمی هستند که کاری شایسته و کاری بد را بهم آمیخته بودند و خدا از آنان در گذشت.» «1»

(1) - صحیح البخاری: 104/2، باب ما جاء فی عذاب القبر، باب 33؛ آئینه اسلام: 177.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 267

درس‌های دیگر از پیامبر در قرآن

آثار سوء بازیچه گرفتن دین

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَهَوًّا وَعَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» «1»

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت و آگدار؛ و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبدا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود]؛ و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد؛ و اگر [برای رهایی‌اش از عذاب] هر گونه عوض و فدیهای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده‌اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می‌ورزیدند برای آنان نوشابه‌ای از آب جوشان و عذابی دردناک است.

نفخ صور

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ

(1) - انعام (6): 70.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 268

الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» «1»

و اوست که آسمانها و زمین را به درستی و راستی آفرید؛ و روزی که [اراده‌اش به آفریدن چیزی تعلق گیرد] می‌گوید: باش، پس بی‌درنگ می‌باشد؛ گفتارش حق است؛ و روزی که در صور دمیده شود فرمانروایی و حاکمیت مطلق ویژه اوست، دانای نمان و آشکار است و او حکیم و آگاه است.

انذار با قرآن

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» «2»

و این [قرآن] کتابی است پرفایده، که ما آن را نازل کردیم، تصدیق کننده کتابهای آسمانی پیش از خود است و [نزولش] برای این است که مردم مکه و کسانی را که پیرامون آنند بیم دهی؛ و آنان که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می‌آورند و آنان همواره بر نمازشان محافظت می‌کنند.

خالق یکتا

ذِكُّمُ اللَّهِ رَبِّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

(1) - انعام (6): 73.

(2) - انعام (6): 92.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 269

وَكَيْلٌ* لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ* قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ» «1»

این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛ پس تنها او را پرستید و او کارساز هر چیز است.* چشم‌ها او را در نمی‌یابند، ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد و او لطیف و آگاه است.* بی‌تردید برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده، پس هر که [به وسیله آن دلایل بینا شود و حقایق را با چشم دل] ببیند به سود خود اوست و هر که [با پشت کردن به دلایل] کوردل شود [و از دیدن حقایق محروم گردد] به زیان خود اوست، [وظیفه من ابلاغ پیام خداست] و بر شما حافظ و نگهبان نیستم.

تبعیت از وحی

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ «2»

از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان.

قبح دشنام

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ «3»

و معبودانی را که کافران به جای خدا می‌پرستند، دشنام ندهید، که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی عملشان را آراستیم [تا به کیفر لجاجت و عنادشان گمان کنند که آنچه انجام

(1) - انعام (6): 102 - 104.

(2) - انعام (18): 106.

(3) - انعام (18): 108.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 270

می‌دهند نیکوست،] سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، پس آنان را به اعمالی که همواره انجام می‌دادند، آگاه می‌کند.

داوری خدا

أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتْبَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ «1»

آیا جز خدا حاکم و داوری بطلبیم؟! در حالی که اوست که این کتاب آسمانی را که [همه معارف و احکام در آن] به تفصیل بیان شده به سوی شما نازل کرد؛ و اهل کتاب [به ویژه دانشمندان آنان] می دانند که این کتاب [قرآن] از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل شده؛ پس [در این که معجزه خواهی منکران و مخالفت های اهل کتاب از روی حقیقت جویی نیست] از تردیدکنندگان مباش.

عمل صالح

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا* فَيَمَّا لَيُنَادِرُ بِأَسَا شَدِيداً مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا* مَا كَثِيرٌ فِيهِ أَبْدًا «2»

همه ستایش ها ویژه خداست که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد و برای آن هیچ گونه انحراف و کژی قرار نداد. * [کتابی] است درست و استوار [و

(1) - انعام (18): 114.

(2) - کهف (18): 1-3.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 271

برپادارنده مصالح حیات انسان] تا از سوی خود [ستمکاران را] به عذابی سخت بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده دهد که برای آنان پاداشی نیکوست. * که در آن پاداش نیکو، جاودانه ماندگارند.

سخن حق

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَقَقًا* إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»
«1»

و بگو: [سخن] حق [که قرآن است] فقط از سوی پروردگار شماس؛ پس هر که خواست ایمان بیاورد و هر که خواست کافر شود، به یقین ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده‌ایم که سرپرده‌هایش بر آنان احاطه دارد و اگر [از شدت تشنگی] استغاثه کنند با آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند [به استغاثه آنان] جواب گویند، بد آشامیدنی و بد جایگاهی است.*

مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند [پاداششان داده خواهد شد]؛ زیرا ما پاداش کسانی را که کار نیکو کرده‌اند، تباه نمی‌کنیم.

زینت دنیا

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» «2»

(1) - کهف (18): 29 - 30.

(2) - کهف (18): 46.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 272

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

زیانکارترین عمل

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا* الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا* ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا*
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» «1»

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می‌پندارند، خوب عمل می‌کنند.* آنان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار [قیامت و محاسبه اعمال] را به وسیله او منکر شدند، در نتیجه اعمالشان تباه و بی‌اثر شده است، پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی‌کنیم.* این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند.*

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بهشت‌های فردوس جای پذیرایی آنان است.* در آن جاودانه‌اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی‌کنند.

(1) - کهف (18): 103 - 108.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 273

نماز و زکات

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا* وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا*
«1»

و در این کتاب، [سرگذشت] اسماعیل را یاد کن، که او وفاکننده به عهد و فرستاده‌ای پیامبر بود.* و همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات فرمان می‌داد و نزد پروردگارش پسندیده بود.

تعقل در قرآن

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ* «2»

بی‌تردید کتابی به سوی شما نازل کردیم که مایه [شرف، بزرگواری، رشد و سعادت] شما در آن است؛ آیا نمی‌اندیشید.

وحدانیت

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ* «3»

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.

(1) - مریم (19): 54-55.

(2) - انبیاء (21): 10.

(3) - انبیاء (21): 25.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 274

مرگ

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ «1»

هر کسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم و به سوی ما بازگردانده می شوید.

اگر بخواهیم آیاتی که پیامبر بر حق، بر مردم تلاوت کرده در این جزوه آورده شود باید همه قرآن مجید را بنویسم ولی:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

سطور گذشته نمونه هایی از کتاب حق بود که در تمام زمینه ها اعم از مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، قلبی و اخلاقی، رسول خدا بر مردم تلاوت کرد تا آنان را با حقایق ملکوتی و واقعیت های الهی آشنا سازد.

عارف بزرگوار عماد فقیه کرمانی در نعت رسول خدا می گوید:

مقصود از آب و گل چو وجود محمد است از طینتش مبانی هستی مشید است

بر خاتم نبوت او مهر لایزال	بر صفحه رسالت او نقش سرمد است
عرش مجید پایه معراج مصطفی	بدر منیر آلت اعجاز احمد است
هر دل که پشت گرمی از مهر اونیافت	در زمهریر دوزخ هفتم مخلد است
دینش به نصرت صمدیت کمال گیر	شرعش به قوت احدیت مؤید است
شد بنده کمینه درگاه تو عماد	آزاد بنده‌ای که غلام محمد است

(عماد فقیه کرمانی)

(1) - انبیاء (21): 35.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 275

تزکیه و طهارت نفس

بخش دوم آیه 164 سوره آل عمران که در جهت تفسیر و توضیح آن هستیم مسأله تزکیه است:

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ «1»

آیات او را بر آنان می‌خواند و [از آلودگی‌های فکری و روحی] پاکشان می‌کند.

مراد از نفس در آیات و روایات که پیامبر عظیم الشان اسلام مأمور بر تزکیه آن بوده، حقیقتی است که مرکز قوای حیوانی از شهوت و غضب و غرائز و امیال است، که اگر این قوا کنترل و تزکیه نشوند تبدیل به هوا می‌گردند و هوا ایجاد طوفان‌های عظیمی در عقل و قلب و روح و بدن می‌کند که دنیا و آخرت انسان را به باد می‌دهد.

فاسقان، فاجران، کاذبان، خدعه گران، آلودگان، ستمکاران، ظالمان، معتدین، متکبران، جبّاران، تبهکاران، عاصیان، خاطیان، درنده خویان، جاهلان، بی خردان، همه و همه محصول و معلول و نتیجه هوای نفسند.

غرائز و امیال و شهوات باید با قواعد تربیتی اسلام و هدایت شارع مقدّس کنترل گردند، ورنه ضربه‌های غیر قابل جبرانی به انسان و انسانیت وارد می‌سازند.

در صورت کنترل شدن، خیمه عدالت در تمام جوانب بر پا می‌شود و در صورت عدم کنترل، عرصه گاه حیات آلوده به انواع ظلم و ستم و خطا و معصیت و تجاوز و زور گویی و عناد و قلدری و هر گونه رذیلتی خواهد شد.

(1) - آل عمران (3): 164.

تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه، ج 2، ص: 276

جهاد با نفس در کلام بزرگان

غزالی گوید:

يُطْلَقُ النَّفْسُ عَلَى الْجَمِيعِ الصِّفَاتِ الْمَذْمُومَةِ أَيْ الْقَوَى الْحَيَوَانِيَةِ الْمُضَادَّةَ لِلْقَوَى الْعَقْلِيَّةِ. «1»

نفس همان است که رذایل ضدّ نیروهای ملکوتی یعنی نیروهای حیوانی، در آن اجتماع می‌کنند.

اگر این رذایل علاج نشوند و بر قدرت آنها در صورت عدم کنترل افزوده شود جایی برای حکومت عقل و شرع در میدان حیات باقی نمی‌ماند.

مسأله کنترل غرایز و شهوات از اعظم مسائل الهی و انسانی است تا جایی که مبارزه با شهوات و غرائز غلط و بی جا را جهاد اکبر گفته‌اند و افضل الجهاد نامیده‌اند.

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟

قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. «2»

رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعیتی را به جبهه جنگ فرستادند، چون از میدان رزم برگشتند فرمودند: آفرین به طایفه‌ای که جهاد اصغر را به سر بردند ولی جهاد اکبر بر عهده آنهاست. گفته شد: یا رسول الله! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: مبارزه با نفس. سپس فرمود: برترین جهاد، جهاد با شهوات است.

(1) - مجمع البحرين: 419 / 1، به نقل از غزالی.

(2) - بحار الأنوار: 65 / 67، باب 45، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 163 / 15، باب 1، حدیث 20216.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 277

حکما و عرفای الهی می‌گویند:

جهاد با نفس فقط به لحاظ تعلّق آن با جسم و جسمانیات است، که اوصاف بهیمی و سبّعی و شیطانی از این تعلّق پدید می‌آید:

اوصاف بهیمی

وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ «1»

و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره‌گیری از [کالا و لذت‌های زودگذر] دنیایند و می‌خورند، همان گونه که چهارپایان می‌خورند و جایگاهشان آتش است.

وَأَنذِرْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ «2»

و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان؛ پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامن انداخت] و در نتیجه از گمراهان شد.* و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستان‌ش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم ببری، زبان از کام بیرون می‌آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می‌آورد. این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ پس این

(1) - محمد (47): 12.

(2) - اعراف (7): 175 - 176.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 278

داستان را [برای مردم] حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.

اوصاف شیطانی

كَمْثِلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ «1»

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده‌های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو. هنگامی که کافر شد، گفت:

من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم.

ورنه وجود انسان و حقیقت نفس با قطع نظر از این تعلق، عقل است و دارای صفات ملکوتی و به اقتضای سرشت خود:

مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، وَاكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ. «2»

آنچه که خداوند بدان پرستیده شود و بهشت به واسطه آن به دست آید.

باید با عوارض خطرناک و بنیان برکن آن تعلّق که حالت بهیمی و سبعی شیطانی است جهاد کرد، تا از شرّ حیوانات در امان بود و گرنه در این خانه همیشه غوغایی از تهاجم و تنازع است.

سعدی می گوید:

از کسی معنای

أَعْدَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ. «3»

(1) - حشر (59): 16.

(2) - بحار الأنوار: 1 / 116، باب 4، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 15 / 205، باب 8، حدیث 20288.

(3) - بحار الأنوار: 67 / 64، باب 45، حدیث 1؛ عوالم الآلی: 4 / 118، 187.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 279

دشمن ترین دشمن تو، نفس همیشه همراه توست.

را پرسیدند؟ گفت: به حکم آن که به هر دشمنی احسان کنی دوست گردد، مگر نفس را که هر چه احسان بیشتر نمایی مخالفت زیاده کند.

جان را هم از مصاحبت تن ملالت است

بی وصل او ز صحبت جانم خجالت است

کس را وقوف نیست که ما را چه حالت است

من دامن و دلم که چه می بینم از غمش

کین ره که می رویم طریق ضلالت است

یارب به سوی کعبه که باشد دلیل ما

ما را از این تردّد ضایع خجالت است

چندان که می رویم به مقصد نمی رسیم

درمان درد ما به وصالش حوالت است

هر درد را که هست طیبی کند دوا

(عماد فقیه کرمانی)

چه بسیار قلیل و نادرند آنانکه در راه خدا از طریق تعالیم رسول بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله با هوای نفس مبارزه کنند.

به بملول گفتند: دیوانه‌های شهر را می‌دانی چند نفرند؟ گفت: شمردن آنها خیلی مشکل است از عقلا بپرسید تا بگویم.

از گناهان و معاصی و عوارض هوای نفس و خلاصه از این همه ثقل و سنگینی مادی و شیطانی باید آزاد شد و دارای ثقل و سنگینی معنوی شد. کشتی در دریا چون دارای ثقل باشد از واژگون شدن، برخاستن و در معرض موج و باد قرار گرفتن

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 280

آرام است و گر نه مضطرب؛ انسان وقتی به حقایق ثقل اکبر که قرآن است و ثقل اصغر که اهل بیت و ائمه معصومین‌اند ثقیل شد دارای نفس مطمئن می‌گردد و در برابر تمام حوادث و طوفان‌ها و سیل‌ها آرام خواهد بود.

چون از ثقل مادی و بدنی و به خصوص از ثقل معاصی و بارهای هوای نفس برهی - که راه رهیدنش معرفت به اوضاع و احوال نفس از طریق قرآن و رسالت و امامت است و به کارگیری دستوره‌های آن منابع الهیه - به معراج معنوی و کشف و شهود خواهی رسید.

حکایتی از علامه طباطبائی

علامه طباطبائی فیلسوف بزرگ و مفسر کم نظیر می‌فرمودند:

در مسجد سهله در مقام ادریس نماز می‌خواندم و در نماز پس از حمد، سوره مبارکه «ص» قرائت می‌کردم، ناگهان دیدم از جای خود حرکت کردم ولی بدنم در زمین است، به اندازه‌ای با بدنم فاصله گرفتم که او را دورترین نقطه می‌دیدم تا پس از چندی به حال اول برگشتم.

خداوند در قرآن مجید در شأن ادریس می‌فرماید:

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» 1»

و او را به جایگاه و مقام بلندی ارتقا دادیم.

درختان عالم ملکوت

بینیان و بیداران، عارفان و الهان و واصلان و عاشقان بر اساس حقایق قرآنیّه و معارف الهیّه می‌فرمایند:

عالم ملکوت را دو درخت است:

(1) - مریم (19): 57.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 2، ص: 281

1- شجره طوبی

2- شجره زقوم

هر يك شاخه‌هایی به دنیا دارند، هر يك از حسنات اخلاقی شاخه‌ای از شاخه‌های درخت طوبی است و هر يك از رذایل اخلاقی شاخه‌ای از شاخه‌های درخت زقوم.

انسان اگر به مبارزه با هوای نفس برخیزد و بگذارد شهوات و غرایز رذایل، نفس را میدان تاخت و تاز قرار دهند بدون شك هر يك از رذایل تبدیل به خلق یا ملکه و رنگ ثابت شود و در حقیقت ریشه در ذات دوانده بلکه عین ذات گردد، آنوقت است که انسان شاخه‌ای از آن درخت گشته و پس از جمع شدن بساط عالم، هیزم ثابت جهنم شود. داستان در حسنات هم از این قرار است.

در «کافی» شریف آمده:

السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، فَمَنْ كَانَ سَخِيًّا أَخَذَ بِعُصْنٍ مِنْهَا، فَلَمْ يَنْزُكْهُ ذَلِكَ الْعُصْنُ حَتَّى يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَالشَّحْ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ، فَمَنْ كَانَ شَحِيحًا أَخَذَ بِعُصْنٍ مِنْهَا، فَلَمْ يَنْزُكْهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ النَّارَ. 1»

سُخاوت درختی در بهشت است، سخی شاخه‌ای از آن را در دست جان دارد، آن شاخه وی را رها نکند تا وارد بهشت نماید. و بخل درختی در جهنّم است، بخیل آویخته به شاخه‌ای از اوست، آن شاخه او را رها نکند تا وی را داخل در جهنّم کند.

آن که دچار هوای نفس و رذایل اخلاقی است، آتشی است که هم خود را می‌سوزاند و هم آتش به خرمن زندگی و حقوق دیگران می‌اندازد. و از همین جا عظمت رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله روشن می‌شود که برای مهار کردن و خاموش نمودن

(1) - کنز العمال: 391 / 6، حدیث 16208؛ تفسیر الثعالی: 422 / 5؛ مجموعة ورام: 170 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 282

این آتش که در تنور نفس است آمده که:

وَيُزَكِّيهِمْ «1»

و [از آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند.

برای نجات وجود از شرّ هوای نفس باید به حقیقت و واقعیت یعنی به حقّ و قیامت و انبیا و امامان و قرآن آشنا شد و به آن منابع عالی عشق ورزید و به اطاعت از دستورهای آن منابع الهیه برخاست، که حکما فرموده‌اند:

«چنانکه عشق مادی یا مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و مولّد فرزند و مایه بقای نوع و نسل است، عشق حقیقی هم روح را و عقل را از عقیمی و بسته بودن در آورده، مایه ادراك اشراق و دریافت زندگی جاوید یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگی روحانی است.» «2»

درد گناه

درد گناه و معصیت، درد خطا و اشتباه، بسیار درد بد و سنگینی است و طول زمانی این درد باعث هلاکت انسان و از بین رفتن خیر دنیا و آخرت آدمی است.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ لَا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ كَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّراً وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً. «3»

دردی برای دل‌ها دردناک‌تر از گناهان نیست و ترسی شدیدتر از ترس از مرگ نمی‌باشد، چیزی چون اندیشه در حوادث گذشته انسان را کفایت

(1) - بقره (2): 129.

(2) - هزار نکته: 186.

(3) - بحار الأنوار: 342 / 70، باب 137، حدیث 25؛ وسائل الشیعة: 304 / 15، باب 40، حدیث 20584.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 283

نمی‌کند و مرگ برای بیداری انسان از خواب غفلت کافی است.

درد ظاهری قلب‌کشنده انسان است، و درد باطنی محصول و معلول گناه است و بدون شك درد معنوی‌کشنده‌تر از درد مادی است.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً «1»

دلِ آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود.

اندیشه در احوال خود که عمر در چه گذشت و تفکر در احوال دیگران و فکر در این که لذت گناه باقی نمی‌ماند ولی تبعات و آثار آن باقی است، تفکر در فناى دنیا و بقای آخرت و اندیشه در مرگ آرزو داران پیش از رسیدن به آرزوهایشان و حسن عاقبت صالحان و محسنان و سوء عاقبت ظالمان و متجاوزان، عبادت بزرگ است.

امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت مهمی را در کیفیت مردن مردم - کیفیتی که محصول و معلول عقاید و اخلاق و اعمال آنان است - نقل می‌فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

النَّاسُ اثْنَانِ: وَاحِدٌ أَرَاخَ، وَآخَرُ اسْتَرَاخَ. فَأَمَّا الَّذِي اسْتَرَاخَ فَلَا مُؤْمِنَ، إِذَا مَاتَ اسْتَرَاخَ مِنَ الدُّنْيَا وَبَلَائِهَا، وَأَمَّا الَّذِي أَرَاخَ فَلَا كَافِرَ إِذَا مَاتَ أَرَاخَ الشَّجَرَ وَالْذُّوَابَ وَكَثِيراً مِنَ النَّاسِ. «2»

مردم در جهت مرگ بر دو دسته‌اند: یکی راحت می‌نماید و دیگری راحت می‌شود. اما آن که راحت می‌شود مؤمن است، چون بمیرد از دنیا و بلایش و تنگی و سختی‌هایش می‌رهد. اما آن که راحت می‌نماید کافر است، چون بمیرد درخت و جنبنده و بسیاری از مردم را با مرگ خودش راحت می‌نماید.

(1) - بقره (2): 10.

(2) - بحار الأنوار: 6/ 151، باب 6، حدیث 1؛ الخصال: 39/ 1، حدیث 21.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 284

درخت و جنبنده به زبان حال می‌گویند: ما از خدمت به کافر ناراحتیم، چون کافر بمیرد درخت و جنبنده از مرگش راحت می‌شوند و انسان هم از مزاحمت‌هایش که معلول بی دینی و بی خبری اوست.

نفس در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

در زمینه نفس حدیثی بسیار جالب به مضمون زیر از رسول خدا در جوامع حدیث روایت شده:

دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْمُهُ مُجَاشِعٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ؟ فَقَالَ: مَعْرِفَةُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مُوَافَقَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ: مُخَالَفَةُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى رِضَا الْحَقِّ؟ قَالَ: سَخَطُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى وَصْلِ الْحَقِّ؟ قَالَ: هَجْرُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى طَاعَةِ الْحَقِّ؟ قَالَ: عِصْيَانُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذِكْرِ الْحَقِّ؟ قَالَ: نِسْيَانُ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى قُرْبِ الْحَقِّ؟ قَالَ: التَّبَاعُدُ مِنَ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى أَنْسِ الْحَقِّ؟ قَالَ: الْوَحْشَةُ مِنَ النَّفْسِ.

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ: الْأَسْتِعَانَةُ بِالْحَقِّ عَلَى النَّفْسِ. «1»

مردی به نام مجاشع به محضر مبارک رسول اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: راه رسیدن به معرفت حق چیست؟ پیامبر فرمودند: شناخت نفس.

(1) - بحار الأنوار: 72 / 67، باب 45، حدیث 23؛ عوالم الآلی: 1 / 246، حدیث 1؛ مستدرک الوسائل: 11 / 138، باب 1، حدیث 12643.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 285

گفت: راه موافقت با حق چیست؟ حضرت فرمودند: مخالفت با نفس.

عرضه داشت: راه تحصیل خشنودی حق کدام است؟ فرمود: خشمگین بودن بر نفس.

پرسید: راه رسیدن به وصال حق چیست؟ فرمود: دوری از نفس.

گفت: راه طاعت حق کدام است؟ فرمود: روی گرداندن از نفس.

گفت: راه یاد حق کدام است؟ فرمود: فراموشی نفس.

پرسید: طریق قرب حق چیست؟ فرمود: فاصله داشتن با نفس.

عرضه داشت: راه انس با حق چیست؟ فرمود: وحشت از نفس.

گفت: راه به دست آوردن این همه کدام است؟ فرمود: یاری جستن از حق علیه نفس.

ما دردمند و تنگدل و خسته خاطریم	انفاس روح پرور اهل صفا کجاست
پای طلب گشاده و بر بسته چشم عیب	تا این قدم که دارد و تا این نظر کراست
یا ما گلیم و صحت این زمره همچو گل	یا خود مسیم و همت این فرقه کیمیاست
در راه عشق رسم گدایی غریب نیست	سلطان اگر به کوی محبت رسد گداست
هر طاعتی که علت عجب است و معصیت	هر نعمتی که موجب کفران بود بلاست

(عماد فقیه کرمانی)

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 286

راه رسیدن به ولایت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

كُنْتُ مَعَ أَبِي حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْقَبْرِ وَالْمَنْبَرِ وَإِذَا أَنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَسَلَّمَ وَقَالَ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحِبُّكُمْ وَأَحِبُّ رِجْلَكُمْ وَأَرْوَأَحُكُمْ، فَأَعِينُونَا عَلَى ذَلِكَ بَوْرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وَلَا تَبْتَئَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ. «1»

با پدرم حضرت باقر علیه السلام بودم تا کنار قبر و منبر رسول خدا رسیدیم، در آن هنگام گروهی از یاران پدرم در آن جا بودند، امام باقر بالای سرشان ایستاد و به آنان سلام داد و فرمود: و الله قسم! شما و بوی شما و روح شما را دوست دارم، ما را در این دوستی با پاکدامنی و کوشش در راه حق برای رسیدن به رشد و کمال یاری کنید که جز با پارسایی و کوشش در راه محبوب کسی به ولایت ما نمی‌رسد.

آری، بدون مبارزه با هوا و غلبه بر نفس که نتیجه‌اش ورع و تقوا و پاکی و طهارت قلب است ثابت ماندن در صراط مستقیم امکان ندارد، صراطی که «أنعمت علیهم» است که هر کس خارج از این صراط است یا مغضوب است یا گمراه.

أَقَمَّنَ شَرَحَ اللَّهِ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «2»

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه‌اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل‌هایشان از یاد کردن خدا

(1) - الأملی، شیخ طوسی: 722، حدیث 1522؛ ارشاد القلوب، دیلمی: 101/1؛ مجموعة ورام: 90/2.

(2) - زمر (39): 22.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 287

سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند.

تزکیه نفس

آنچه باعث روشنایی دل است در اسلام بیان شده و هر آنچه علت کدورت قلب است بازگو کرده‌اند. گناه و معصیت و رها کردن نفس، زمینه ساز سیاهی قلب، و مبارزه با هوا و هوس و امیال و شهوات غلط، علت تجلی نور رب در عرش دل است.

تصفیه و تزکیه نفس که باعث نورانیت دل و روشنایی جان است از اهمّ وظایف پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بود، که آن حضرت در این زمینه تا مرز ایثار جان اقدام به پیاده نمودن آن وظیفه و مسئولیت کرد.

او خیر و شرّ نفس را برای مردم بیان کرد و راه آراستن نفس را به خیر و پیراستن این حقیقت را از شرّ پیش پای مردم نهاد و در این مدرسه مردان و زنانی را تربیت کرد و در بستر تاریخ تربیت می‌کند که هیچ مدرسه‌ای نمونه آنان را نداشته و ندارد.

او با کتابی مبعوث به رسالت شد که آن کتاب شفا بخش دردهای قلبی و نفسی و عقلی بود. خداوند مهربان در تعریف آن کتاب می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ «1»

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه‌ای آمده و شفاست برای آنچه [از بیماری‌های اعتقادی و اخلاقی] در سینه‌هاست و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ

(1) - یونس (10): 57.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 288

سُبُلُ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «1»

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است. * خدا به وسیله آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت راهنمایی می کند و آنان را به توفیق خود از تاریکی ها [ی جهل، کفر، شرک و نفاق] به سوی روشنائی [معرفت، ایمان و عمل صالح] بیرون می آورد و به جانب راه راست هدایت می کند.

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله به وسیله قرآن مجید دل ها را نوارنی و قلب ها را روشن و نفوس را تزکیه و سینه ها را شفا داد، او از میان سیاه چهره گان بلال و از میان بردگان صُهیّب و از بیابان نشینان ابوذر و از غیر عرب سلمان و از طایفه زنان خدیجه و زهرا و زینب ساخت.

معراج آدمیت و انسانیت

در کتاب «انسان کامل» آورده:

معراج آدمیت و انسانیت با چهار چیز میسر است:

1- معارف الهیه: قرآن، کلمات انبیا و امامان و اولیا.

2- اقوال نیک.

3- افعال نیک.

4- اخلاق حسنه.

و این چهار که از طریق مبارزه با هوا و هوس و جهاد با نفس به دست می آید به قدری مهم است که گفته اند:

(1) - مائده (5): 15 - 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 289

هر که این چهار را ندارد آدمی نیست و هر که دارد آدمی است و هر کس این چهار را به کمال برساند انسان کامل است.

چون به دنبال شناخت حقایق قرآنیّه و معارف الهیّه رفتی و از آن دو منبع یعنی کتاب و حدیث کسب نور کردی و به عبادت و اطاعت قیام نمودی زمینه مبارزه با هوا و هوس و تزکیه نفس را به کمک حق و رسالت رسول اعظم فراهم آورده و به انتظار باش که نوری که محصول این مبارزه است تمام شئون حیات و جوانب وجودت را روشن کند، نوری که رسول بزرگ صلی الله علیه و آله از خداوند عزّ وجلّ درخواست داشت:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي لِسَانِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا وَفِي سَمْعِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ يَسَارِي نُورًا وَ مِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا وَمِنْ أَمَامِي نُورًا وَمِنْ خَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي فِي نَفْسِي نُورًا وَاعْظِمْ لِي نُورًا. «1»

پروردگارا در قلبم، در زبانم، در دیده‌ام، در گوشم، از راستم، از چپم، از بالای سرم، از زیر پایم، از پیش رویم، از پشت سرم و در نفسم نور قرار بده و این نور را برای من عظیم گردان.

عرفا می گویند:

مراد از این نور، قرآن و توفیق خاصّ الهی است و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این درخواست این است که قرآن و باطن قرآن و سرّالسرّ قرآن و حقیقت آیات، تمام جوانب وجودش را پر کند، که این خواسته در ازل مورد اجابت قرار گرفت و به نزول قرآن تجلّی آشکار کرد.

روضه را از چمن انس نثاری بفرست یعنی از خاک در خویش غباری بفرست

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 290

تا دگر عطر فروشی نکند باد بهشت
بانسیم سحری بوی بهاری بفرست

جانم از باده دوشینه تو مخمور است
زان معطر قدحش دفع خمار بفرست

(عماد فقیه کرمانی)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا. «1»

عارف کسی است که نفس خود و عوارضش را از شرّ و خیر شناخته باشد و آن را از جمیع شرور و رذایل آزاد نموده و تصفیه کرده و وی را از آنچه از خدایش دور می کند حفظ نموده باشد.

مرا شیخ دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود در روی آب

یکی آن که در نفس خود بین مباش
یکی آن که در خلق بد بین مباش

چون نفس را بشناسی از خودیت و خودبینی نجات پیدا کنی و در راه صلاح و اصلاح آن با کمک قرآن و رسالت و امامت برخیزی و به این نتیجه برسی که نفس، مملوک حق و امانت جناب او در دست توست و بر توست که این امانت را از شرّ غولان و طاغوتیان و رذایل حفظ نمایی.

خودبینی و خود خواهی و عُجب و کبر و حرص و بخل و ... همه موانعی هستند بین نفس و بین حق، که نمی گذارند فیوضات ربّانیه و نفحات رحمانیه به نفس برسند.

نفس در کلام میبیدی

میبدی در «فتح ثالث» آورده:

(1) - غرر الحکم: 239، حدیث 4841؛ هزار نکته: 1/ 69.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 291

شیخ سعدالدین حموی سواره به رودخانه رسید، اسب از آب نمی گذشت، امر کرد آب را بهم زده گل آلود کنند، در حال اسب عبور کرد. فرمود: تا خود می دید از این وادی عبور نمی توانست کرد. چون مرض خودبینی و خود خواهی علاج شود و حالت خداجویی و خداخواهی پدید آید، حرکت نفس به سوی مقام قرب و لقا با کمک طاعات و عبادات آغاز می شود و به جایی می رسد که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدِّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا. «1»

اتصال روح مؤمن به روح خدا از اتصال شعاع آفتاب به آفتاب شدیدتر است.

وصف عارفان در روایات

امیر المومنین علیه السلام در وصف صاحبان عرفان و فضیلت در «نهج البلاغه» می فرماید:

صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَيْدَانٍ أَرْوَاهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى. «2»

با بدن در دنیایند، ولی روح آنان تعلق به محلّ اعلی دارد.

این گونه نفوس نسبت به حق و اوامر و نواهی حق در حالت تسلیم اند، آنچه می خواهند و آنچه انجام می دهند محض او و برای او و به خاطر او و برای رسیدن به قرب و لقاء و وصال اوست.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

گروهی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذشتند، عرضه داشتند:

(1) - الکافی: 166 / 2، حدیث 4؛ الاختصاص، شیخ مفید: 32.

(2) - نخب البلاغه: حکمت 147؛ بحار الأنوار: 188 / 1، باب 2، حدیث 4؛ الأمالی، شیخ مفید: 247.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 292

السلام عليك يا رسول الله، فقال صلى الله عليه و آله: ما انتم؟ فقالوا نحن مؤمنون، قال:

فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟ قَالُوا: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عُلَمَاءُ حِكْمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. «1»

سلام بر تو ای رسول خدا، فرمود: کیستید، گفتند: اهل ایمان، فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: رضایت و خشنودی به احکام و قضای الهی و واگذاری امر خود به حضرت او و تسلیم در برابر فرمانهای حق.

فرمود: اینان اهل علم و حکمتند و گویی از حکمت می خواهند همچو انبیا باشند. اگر در گفتار خود راستگوئید، بنایی که نمی خواهید در آن سکونت کنید نسازید و چیزی که نمی خواهید بخورید جمع نکنید و از خدایی که به او باز می گردید پرهیز کنید.

تصفیه و تزکیه نفس به این است که حقایق قرآنیّه و معارف الهیّه در آن تجلّی کند و راهی برای تزکیه و تصفیه آن جز این وجود ندارد. بدون اسلام و ایمان و احسان نفس به جایی نمی رسد و چیزی از شهوات و تمایلات و غرایز آن جلودار نیست.

«امالی» شیخ طوسی از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجّة الوداع از کار حج پرداخت و بر راحله خود نشست فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ مُسْلِمًا. فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو ذَرٍّ: فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا الْإِسْلَامُ؟ فَقَالَ: الْإِسْلَامُ غُرْيَانٌ وَ لِيَأْسُهُ التَّقْوَى وَ زِينَتُهُ الْحَيَاءُ، وَمَلَائِكَةُ الْوَرَعِ وَ كَمَالُهُ الدِّينُ وَ ثَمَرُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ

(1) - بحار الأنوار: 286 / 64، باب 14، حدیث 8؛ الکافی: 53 / 2، حدیث 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 293

الإسلام حُبُّنا أَهْلَ الْبَيْتِ. «1»

وارد بهشت نمی شود مگر مسلمان. ابوذر پرسید: یا رسول الله! اسلام چیست؟ فرمود: اسلام عریان است، لباسش تقوا، زینتش حیا، قوامش پارسایی، کمالش دین و میوه اش عمل صالح است؛ و برای هر چیزی پایه ای است و پایه اسلام عشق به ما اهل بیت است.

ابو حمزه ثمالی در مسأله کمال نفس، از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند:

ارْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمُلُ اسْلَامُهُ، وَأُعِينَ عَلَى إِيْمَانِهِ، وَتُخَصِّصَتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَلَوْ كَانَ فِيمَا بَيْنَ قَرْنَيْهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ذَنْبٌ خَطَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَهِيَ: الْوَفَاءُ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلَّهِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ مَعَ النَّاسِ وَالْحَيَاءُ مِمَّا يَقْبَحُ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ وَحَسَنُ الْخُلُقِ مَعَ الْأَهْلِ وَالنَّاسِ. «2»

چهار حقیقت در هر که باشد اسلامش کامل است و بر ایمانش کمک شده، گناهانش محو گشته و خدا را ملاقات می کند در حالی که جناب او از وی راضی و خشنود است و چنانچه از سر تا قدمش گناه باشد حضرت ربّ العزّه آنها را از پرونده اش می ریزد:

وفا به آنچه که برای خداوند بر عهده خود نهاده است (مانند نذر و عهد و قسم و سایر تعهداتی که با خداوند نموده است)، راستگویی با مردم، حیا از آنچه

(1) - بحار الأنوار: 379 / 65، باب 27، حدیث 27؛ الأمالی، شیخ طوسی: 84، حدیث 126.

(2) - مستدرک الوسائل: 462 / 8، باب 93، حدیث 10016؛ الأمالی، شیخ طوسی: 189، حدیث 319.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 294

نزد حق و خلق قبیح است، خوشرویی با زن و فرزند و مردم.

در کتاب «آداب النفس» آمده است که:

«انسان خوب چهار صفت دارد:

عفت نفس، پرهیزکاری و تقوا، زهد در خُطام دنیا، ورع از معصیت.

با نفس سرکش و امیال و شهواتش و با شیطان بیرونی رفاقت و همنشینی مکن، همیشه با این دو از در مخالفت برآ؛ که نود و نه در خیر به رویت می گشایند تا در مرحله صدم تو را به دام بیندازند.

اگر به دنیا بخواندند بگو فانی است، اگر به شهوات غلط دعوت کنند بگو ندامت است، اگر به کبر خواندند به اوّل و آخر نظر کن که نطفه و جیفه است، اگر به خودبینی بخوانند به حقیقت بنگر که چیزی از تو نیست، مالک خداست و تو با تمام هویت و هستی مملوکی.

یکی از عرفا می گوید:

وصف بنده‌ای از بندگان حق را شنیدم، برای دیدارش شتافتم، چون به او رسیدم با او حرف زدم جواب نداد، دوباره سخن گفتم جواب نداد، گفتم: به حقّ معبودت به من نظر کن، نظر کرد، ابروهایش به چشمش افتاده بود، گفتم: مرا وصیتی کن، اشاره کرد از حرف زدن معذورم که حرف ما را به گناه می کشد. روزی را در خدمت او به سر بردم دو کلمه از وی شنیدم:

1- عجب دارم از کسی که باتو مأنوس است با غیر چکار دارد.

2- عجب دارم از کسی که می داند خزانه همه چیز نزد توست چرا به غیر تکیه و توکل دارد؟!

گفتم: هیمن دو کلمه مرا بس است. برگشتم به قریه رسیدم، به مردم گفتم: این بزرگوار چند سال است مقیم این ناحیه است؟ گفتند: نود سال، گفتم: چرا با من

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 295

حرف نزد؟ گفتند: پنجاه سال است غیر حرف خدا از او سابقه حرف زدن نداریم. «1»

مراحل نفس در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

کمیل به امیر المؤمنین علیه السلام عرضه داشت: نفس را برای من تعریف کن، حضرت فرمود: کدام نفس را؟ عرض کرد: مگر چند نفس داریم؟ فرمود: برای نفس چهار مرحله است:

1- نامیه نباتیه

2- حسیّیه حیوانیه

3- ناطقه قدسیّه

4- کلیّه الهیه

1- برای نامیه پنج قدرت است: ماسکه، جاذبه، هاضمه، دافعه، مریّه.

و دارای دو خاصیت است: زیاد شدن، کم شدن. و این شبیه‌ترین نفس به حیوان است.

2- حسیّیه حیوانیه پنج قوه دارد: سمع، بصر، شَمّ، ذائقه، لامسه. و دارای دو خاصیت است. خوشی، غضب.

3- ناطقه قدسیّه پنج صفت دارد: فکر، ذکر، علم، حلم، نباهت.

4- کلیّه الهیه پنج قدرت دارد: بقای در فنا، نعیم در شقا، عزّ در ذلّ، فقر در غنا، صبر در بلا. و وی را دو خاصیت -است: رضا، تسلیم. «2» هدف رسالت این است که نفس را از حالت نامی و حیوانی به سوی کلیّه الهیه برساند و این جز با تزکیه - یعنی آراسته شدن به فضایل و پیراسته شدن از رذایل

(1) - آداب النفس: 58.

(2) - بحار الأنوار: 58/84 - 85؛ مستدرک سفینه البحار: 10/113؛ تفسیر الصافی: 3/111.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 296

میسّر نیست.

اگر نفس باتزکیه مهار نشود، در مسأله مال دنیا دچار حرام خوری، در مسأله شهوت گرفتار انواع معاصی و در مسأله حکومت دچار غضب حق ذی حق و پایمال کردن حقوق يك ملت می شود.

داستانی عجیب از فضیل و هارون

هارون در کمال قدرت و سطوت و در عین کبر و نخوت با جمعی به حج آمده بود. در طواف بیت ملخی را لگد مال کرد در حالی که حکمش را نمی دانست.

شنید فضیل عیاض در مسجدالحرام است. جهت یافتن حکم مسأله مأمون را نزد وی فرستاد تا او را به حضورش بیاورد. مأمون نزد فضیل آمد و پس از سلام گفت: خلیفه سلام دارد و می گوید چند لحظه نزد ما بیا، فضیل جواب مأمون را نداد، مأمون بازگشت و گفت: مرا نزد کسی فرستادی که تو را به حساب نمی آورد!

هارون با غضب و خشم حرکت کرد، در حالی که اطرافیانش به وحشت افتادند. چون به فضیل رسید گفت: ای فضیل! واجب است نزد ما آیی و حق ما را بشناسی، آخر ما حاکم شماییم! من در حال احرام و طواف ملخی را لگد کرده ام، حکمش چیست؟ فضیل بلندبلند گریه کرد و گفت: چه چوپانی هستی که از گوسپند مسأله می پرسی! بر چوپان واجب است محلّ گوسپندان را امن کند، غذای نیکو فراهم آورد، آب شیرین بدهد، تو که از يك مسأله دین عاجزی، چه چوپانی هستی و این گله را کجا میبری؟! «1»

نکته ای بس عجیب در وضع امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از اصحاب می گوید:

(1) - آداب النفس: 48.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 297

شنیده بودم آیه شریفه

أَمِنْ هُوَ قَائِلٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ «1»

[آیا چنین انسان کفران‌کننده‌ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است.

در شأن علی است، رفتم تا حسنات و عبادات او را به چشم خود ببینم. وقت مغرب با یاران خود نماز خواند و پس از تعقیبات به نماز عشا پرداخت، آنگاه با اجازه آن حضرت به منزلش رفتم، قسمت عمده‌ای از شب، او را در قرآن و نماز دیدم، صبح نمازش را در مسجد به جماعت بجای آورد، سپس به کار مردم پرداخت تا وقت نماز ظهر و عصر آمد. پس از فریضه ظهر و عصر دوباره تا شب به کار مردم پرداخت. به او گفتم به روز و شب آسایش نداری! فرمود:

اگر روز بیاسایم کار رعیت ضایع شود، اگر شب بیاسایم قیامت خودم ضایع گردد، پس روز مهمّ مردم را انجام دهم و شب مهمّ خودم را. «2» آری، این است صاحب نفس زکیّه راضیه مرضیه، این است محصول و نتیجه نفس تصفیه شده و این است آن که قرآن مجید نفس او را نفس پیامبر خوانده است.

آری، نشد آگاه کس از سرّ اله

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه

لا حول و لا قوّة الا بالله

یک ممکن و این همه صفات واجب

آثار حسنات و سیّئات نفسانی

حسنات نفسیه که در قرآن مجید و معارف اسلامی مطرح است موجد نورانیت

(1) - زمر (39): 9.

(2) - بحار الأنوار: 13/41، باب 101، حدیث 3؛ الأملی: شیخ صدوق: 282، حدیث 14؛ روضة الواعظین: 1/117.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 298

قلب و استحکام ایمان و سیّئات نفسیه موجب ظلمت دل و سستی رشته عقیده و مخرب عمل است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَجَدْتُ الْحَسَنَةَ نُورًا فِي الْقَلْبِ وَزَيْنًا فِي الْوَجْهِ وَقُوَّةً فِي الْعَمَلِ. وَوَجَدْتُ الْخَطِيئَةَ سَوَادًا فِي الْقَلْبِ وَهِنًا فِي الْعَمَلِ وَ شَيْنًا فِي الْوَجْهِ. «1»

حسنه را نوری در قلب و آبرویی در چهره و قدرتی بر عمل یافتم. و گناه و سیئه را ظلمتی در دل و باعث سستی در عمل صالح و علّت آبرو ریزی دیدم.

سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ: أَيُّ حَسَنَةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: حُسْنُ الْخُلُقِ وَ التَّوَّاضُعُ وَ الصَّبْرُ عَلَى الْبَلِيَّةِ، وَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ. قَالَ: أَيُّ سَيِّئَةٍ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: سُوءُ الْخُلُقِ وَ الشُّحُّ الْمُطَاعُ. «2»

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کدام حسنه نزد خداوند برتر است؟ فرمود:

نیک خُلُقِ، تواضع، صبر و استقامت در بلا و رضا به قضای حق. عرضه داشت: چه سیئه‌ای نزد حق بزرگتر است؟ فرمود: بد خُلُقِ و بخلی که به عمل گذارده شود.

حسن خلق، تواضع و صبر از اوصاف نفس زکیّه و بد اخلاقی و بخل از حالات نفس شریره است. آراستن نفس به حسنات الهیه و پیراستن آن از اوصاف شیطانیّه نیازمند به مبارزه و به قول رسول خدا جهاد اکبر و محتاج به گذشت از خود و هواها و هوس‌هاست که:

نابوده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی شیرازی)

(1) - کنز العمال: 110 / 16، حدیث 44084؛ میزان الحکمة: 1 / 636، حدیث 858.

(2) - کنز العمال: 129 / 16، حدیث 44154.

حکایتی در مبارزه با نفس

ابن عربی می گوید:

امیری با خیل و خدم و حشم به راهی می گذشت، خدمت یکی از اولیای خدا رسید، عرضه داشت: یا شیخ، در این جامه و لباس ها که بر تن من است نماز رواست یا نه؟ آن بزرگ خندید، آن امیر از سرّ خنده پرسید، مرد خدا گفت: از کم عقلی و نادانی تو تعجب کرده خندیدم، ای امیر! حال تو به حال سگی می ماند که در مردار و حیفه ای افتاده واز آن سیر خورده و سرا پای او از خون و نجاسات آلوده شده و او را احتیاج به قضای حاجت افتاده، خیلی مواظب است که ترشح بول او را نجس نکند!

شکم تو از حرام پر است، مظالم عباد بر گردنت بسیار است، ستم و ستمکاری در پرونده ات مالا مال است تو از آنها نمی ترسی، از این دغدغه داری که نماز در این لباس چگونه است!

امیر گریست و از اسب پیاده شد و به خاک مذلت نشست و ترك جاه و ریاست غلط کرد و ملازم شیخ شد.

چون سه روز از این ماجرا گذشت شیخ طنابی به او داد و گفت، ایام ضیافت گذشت برخیز با این طناب به صحرا رو و هیزم بیاور جهت امرار معاش بفروش. او در کار فروش هیمه رفت. مردم که وی را بدان حال می نگریستند می گریستند. ابن عربی می گوید: آن امیر دایمی بود که مصداق این آیه شریفه شد:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ «1»

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس

در «مصاییح القلوب» آورده:

محمود غزنوی با عده‌ای زیاد جهت شکار به صحرا رفت، ناگهان همایی در هوا پیدا شد، لشکریان گفتند برویم در سایه او قرار بگیریم تا از گرما و حرارت هوا مصون بمانیم و برای این کار از هم سبقت می‌گرفتند، تنها کسی که نفرت ایاز بود، محمود به او گفت: تو چرا نفرتی تا هما برسرت سایه اندازد؟ گفت: کدام سعادت برای من بهتر از این که در سایه سلطانی چون شما هستم!

این حکایت برای این است که بدانی به جلال ذوالجلال قسم! اگر کسی ترك غیر او کند، غیری که مانع رشد و کمال است و قدم در راه بندگی حقیقی بگذارد سعادت نصیب او می‌شود که شقاوت از پی ندارد و لطف حضرت او در شش مرحله نصیب وی می‌شود:

1-

هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ «1»

و او با شماست هر جا که باشید.

2- فَتَمُرُّ فَاطِمَةُ وَشِيعَتُهَا عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ. «2»

فاطمه علیها السلام و شیعه او عبورش از صراط همانند برق خیره کننده است.

3-

حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا «3»

چون به آن رسند در حالی که درهایش از پیش گشوده شده است.

(1) - حدید (57): 4.

(2) - بحار الأنوار: 223 / 43، باب 8، حدیث 9؛ ثواب الاعمال: 220.

(3) - زمر (39): 73.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 301

-4

وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» «1»

نگهبانانش به آنان گویند: سلام بر شما.

-5

وَحُورٌ عَيْنٌ * كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ» «2»

و حوریانی چشم درشت،* هم چون مروارید پنهان شده در صدف.

-6

وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» «3»

و همچنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگتر است.

محبوب ترین خلائق

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ: انظُرُوا إِلَى عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي. «4»

بر جوان عابد به ملائکه مباحات و افتخار می کند، می فرماید: ای ملائکه، بنده ام را بنگرید که به خاطر من دست از شهوت و هوا و هوس نفسانی برداشته است.

و نیز فرمود:

إِنَّ أَحَبَّ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَابٌّ حَدَّثَ السَّنَّ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ جَعَلَ

(1) - زمر (39): 73.

(2) - واقعه (56): 22 - 23.

(3) - توبه (9): 72.

(4) - کنز العمال: 15/ 776، حدیث 43057؛ نَحْجُ الفَصَاحَة: 303، حدیث 736.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 302

شَبَابُهُ وَ جَمَالُهُ لِلَّهِ وَ فِي طَاعَتِهِ، ذَلِكَ الَّذِي يُبَاهِي بِهِ الرَّحْمَانُ مَلَائِكَتَهُ، يَقُولُ: هَذَا عَبْدِي حَقًّا. «1»

همانا محبوب ترین آفریدگان نزد خدای بزرگ، جوان نو سال و زیباروی است که جوانی و زیبایی خود را برای خدا و در راه اطاعت او نهاده است و او همان کسی است که خدای رحمان به او بر فرشتگانش مباحثات می کند و می فرماید: حَقًّا این بنده من است.

امام باقر علیه السلام به سلیمان بن جعفر فرمود:

جوانمرد کیست؟ عرضه داشت: نزد ما جوانان هستند، حضرت فرمود: اصحاب کهف از پیران بودند ولی خداوند آنان را جوان و جوانمرد گفت.

يَا سُلَيْمَانُ، مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَاتَّقَى فَهُوَ الْقَتِيُّ «2».

ای سلیمان، آن کس که به خدا ایمان آورد و از همه معاصی خود را حفظ کند او جوانمرد است، در هر سنی که باشد.

نصایح ابوذر

ابوذر شاگرد بزرگوار و با کرامت رسول خدا، که دانش و بینشش را از آن منبع فیض گرفته بود مردم را در جهت تزکیه نفس نصیحت می فرمود:

دنیا را دو جلسه قرار بده:

1- مجلسی برای طلب حلال.

2- مجلسی برای طلب آخرت، جلسه سوم ضرر دارد.

(1) - کنز العمال: 785 / 15، حدیث 43103.

(2) - بحار الأنوار: 428 / 14، باب 27، حدیث 10؛ تفسیر العیاشی: 323 / 2، حدیث 11.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 303

کلام را دو کلام قرار بده:

1- کلمه‌ای برای آخرت.

2- کلمه‌ای برای طلب حلال، کلمه سوم مضّر است.

مالت را دو مال قرار بده:

1- درهمی برای عیال.

2- درهمی برای ساختن آخرت، درهم سوم خسارت است.

دنیا را ساعتی بین دو ساعت قرار بده:

1- ساعتی که گذشته و قدرت برگرداندن آن را نداری.

2- ساعتی که امید درکش برای تو نیست. این ساعتی که در آبی به عبادت خرج کن و در عمل صحیح صرف نما و از

گناه خود داری کن ورنه به هلاکت افی. «1»

زینت‌ها در کلام پیامبر

رسول خدا در روایت بسیار مهمی فرمودند:

زِينَةُ الدُّنْيَا ثَلَاثَةٌ: الْمَالُ وَالْوَلَدُ وَالنِّسَاءُ.

وَزِينَةُ الْآخِرَةِ ثَلَاثَةٌ: الْعِلْمُ وَالْوَرَعُ وَالصَّدَقَةُ.

وَأَمَّا زِينَةُ الْبَدَنِ: قَلَّةُ الْأَكْلِ وَقَلَّةُ النَّوْمِ وَقَلَّةُ الْكَلَامِ.

وَأَمَّا زِينَةُ الْقَلْبِ: فَالصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَالشُّكْرُ. «2»

زینت دنیا سه چیزاست: مال، فرزند، زن.

زینت آخرت سه چیزاست: دانش، پارسایی، صدقه.

اما زینت بدن در سه برنامه است: کم خوری، کم خوابی، کم گویی.

و اما زینت قلب در سه حقیقت است: صبر، سکوت، شکر.

(1) - مجموعه ورام: 20 / 2؛ المواعظ العددية: 107، باب 2، فی الثنائیات.

(2) - المواعظ العددية: 127، باب 3، فی الثلاثیات.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج2، ص: 304

آه ای دل من غافلی از قافله تا چند

نگشوده به تیغ سحری سلسله تا چند

فریاد که بریان جگر حوصله تا چند

گل کرده ز آتشکده دل گله تا چند

بادست طلب پای تو در سلسله تا چند

ره توشه تو عشق و فرا راه تو خورشید

زین آتش افروخته بر دامن فریاد

این شعله زبانی که تو را سوخته چون شمع

ای سایه نشین، خواب در این مرحله تا چند

زین دایره خورشید سواران همه رفتند

ای بی خبر از عالم جان ده دله تا چند

در حضرت جانان دل ما یکدله باید

(مشفق کاشانی)

جواهر در کلام انبیاء علیهم السلام

قواعد و کمال و تربیت و حقایق روحی و قلبی و راه مبارزه با هوا و هوس را باید از رسول خدا گرفت که او پیامبر رحمت و معلّم قرآن و کامل کننده نفوس و مربّی ارواح و جلا دهنده قلوب است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْبَعَةٌ جَوَاهِرٌ تُزِيلُهَا أَرْبَعَةٌ: أَمَّا الْجَوَاهِرُ: فَالْعَقْلُ وَالذِّينُ وَالْحَيَاءُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ: أَمَّا الْعُصْبُ فَيُزِيلُ الْعَقْلَ وَأَمَّا الْحَسَدُ فَيُزِيلُ الذِّينَ، أَمَّا الطَّمَعُ فَيُزِيلُ الْحَيَاءَ وَأَمَّا الْغِيَّةُ فَيُزِيلُ الْعَمَلَ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 305

الصّالح. «1»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار گوهر گران بهاست که چهار چیز از بین برنده آن است:

اما آن چهار گوهر عبارت است از: عقل، دین، حیا، عمل صالح.

غضب زایل کننده عقل، حسد زایل کننده دین، طمع زایل کننده حیا و غیبت زایل کننده عمل صالح است.

شش نصیحت از موسی بن عمران

«به موسی بن عمران وحی شد: شش چیز را در شش چیز قرار داده‌ام و مردم در شش برنامه دیگر می‌طلبند ولی نمی‌یابند:

1- راحت و امنیت و آسایش را در بهشت قرار داده‌ام، مردم در دنیا طلب می‌کنند.

2- دانش و علم را در گرسنگی گذاشته‌ام، مردم در سیری می‌طلبند.

3- عزّت و آقایی را در قیام به عبادت به وقت شب قرار داده‌ام، مردم نزد ارباب حکومت می‌طلبند.

4- رفعت و سر بلندی را در تواضع و فروتنی گذاشته‌ام، مردم در تکبر می‌جویند.

5- اجابت دعا را در لقمه حلال قرار داده‌ام، مردم در قیل و قال می‌طلبند.

(1) - المواعظ العددیّة: 211، باب 4، فی الرباعیات.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 2، ص: 306

6- غنا را در قناعت نهاده‌ام، مردم در کثرت اشیا و اجناس می‌جویند. «1»

آموزش هشت مسئله از امام صادق علیه السلام

«امام صادق علیه السلام که قلبش تجلّی گاه علم و دانش و بصیرت و بینش پیامبر صلی الله علیه و آله است، یک روز به یکی از شاگردانش که نزد حضرت علم آموخته بود و به تصفیه و تزکیه نفس موفق شده بود فرمود:

در این مدّت که نزد منی چه آموختی؟ پاسخ داد: هشت مسأله از شما فراگرفتم، حضرت فرمودند: برای من تعریف کن، عرضه داشت:

1- هر محبوبی را دیدم به وقت مرگ از محبّش مفارقت می‌کند، همّت به خرج دادم برای به دست آوردن چیزی که از من مفارقت نکند، بلکه در تنهایی انیس و مونس من باشد و آن عمل خیر است:

وَمَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا يُجْزَ بِهِ. «2»

هر کس عمل خیری انجام دهد به همان جزا داده می‌شود.

فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

2- عده‌ای را دیدم به حسب و گروهی به مال و ولد افتخار می‌کنند، ولی دیدم افتخار در اینها نیست بلکه فخر عظیم در آن است که خداوند فرموده:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ» «3»

بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

سعی کردم پیش خداوند، کریم باشم. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

3- هو و لعب و سرگرمی مردم را دیدم و قول حق را شنیدم:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ

(1) - المواعظ العددية: 309، باب 6، في السداسيات.

(2) - الصراط المستقيم: 138 / 1.

(3) - حجرات (49): 13.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 307

الْمَأْوَى» «1»

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛* پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

سعی کردم هوا را از نفس بگیرم تا نفس در بستر مرضات حق قرار گیرد. فرمود:

أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

4- دیدم هر کس يك شیء مادی قیمتی نصیبش شد، سعی کرد دو دستی به آن بچسبد و آن را حفظ کند، من قول حق را شنیدم:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» «2»

کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دو چندان کند و او را پاداشی نیکو و بارزش باشد؟
قرض دادن نزد من شیء با ارزشی بود، سعی کردم به آن پردازم تا ذخیره‌ام در روز حاجتم باشد. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

5- حسودی عده‌ای را به عده‌ای در زندگی دیدم و قول حق را شنیدم:

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمَتْ رَبُّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ «3»

ما در زندگی دنیا معیشت آنان را میانشان تقسیم کرده‌ایم و برخی را از جهت درجات [فکری و مادی] بر برخی برتری داده‌ایم تا برخی از آنان برخی دیگر را [در امر معیشت و سایر امور] به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از آنچه آنان جمع می‌کنند، بهتر است.

(1) - نازعات (79): 40 - 41.

(2) - حدید (57): 11.

(3) - زحرف (43): 32.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 308

بر احدی حسد نبردم و بر از دست داده تأسّف نخوردم. فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

6- دشمنی بعضی را با بعضی در امور دنیا دیدم و مشاهده نمودم کدورت‌های قلبی چه بلای خطرناکی است، از طرفی قول حضرت حق را شنیدم:

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا «1»

بی‌تردید شیطان، دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید.

خود را مشغول عداوت شیطان کردم و وقت دشمنی نسبت به مردم مسلمان و مؤمن در خود نگذاشتم. حضرت فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

7- دیدم مردم برای طلب رزق خود کشتی می کنند و مراعات حلال و حرام ننموده در این زمینه به یکدیگر رحم نمی نمایند، من قول حق را شنیدم:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ* مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ* إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»
«2»

و جن و انس را جز برای این که مرا پرستند نیافریدم؛* از آنان هیچ رزقی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا طعام دهند.*
بی تردید خدا خود روزی دهنده و صاحب قدرت استوار است.

دانستم وعده او حق و قولش صدق است، آرام گشته و به وعده اش خشنود شدم، به دنبال حلال رفته و در طلب رزق راحت شدم، به حد قناعت کفایت کردم و بقیه اوقات به عبادت گذراندم. حضرت فرمود: أَحْسَنْتَ وَاللَّهِ.

8- دیدم عده ای متکی به صحت بدنند، گروهی به کثرت مال و عده ای به مثل خودشان و من قول حق را شنیدم:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ

(1) - فاطر (35): 6.

(2) - ذاریات (51): 56- 58.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 309

يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» «1»

و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می دهد.* و او را از جایی که گمان نمی برد روزی می دهد و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است.

از غیر تکیه برداشته و بر حضرت محبوب تکیه کردم. حضرت فرمود: و الله تورات و انجیل و زبور و فرقان و سایر کتب به این هشت مسأله بر می گردد.» «2» عارف معارف و عاشق شیدا سیف فرغانی می گوید:

قرآن چه بُود مخزن اسرار الهی

گنجِ حکم و حکمت آن نامتناهی

در صورت الفاظ معانیش کنوز است

وین حرف طلسمی است بر آن گنج الهی

لفظش به قرائات بخوائی و ندائی

معنی وی ای حاصلت از حرف سیاهی

بحریست درو گوهر علم و دُر حکمت

غَوّاص شود دُر طلب از بحر نه ماهی

ز اعراب و نُقَط هست پس و پیش حروفش

آراسته چون درگه سلطان به سپاهی

قرآن رهاننده ز دوزخ چو بهشت است

زیرا که بیابی تو در و هر چه بخواهی

(1) - طلاق (65): 2 - 3.

(2) - المواعظ العددیة: 342، باب 8، فی الثمانیات.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 310

تا پرده صورت نگشایی ننماید

اسرار و معانیش به تو روی کما هی

آنها که یکی حرف بدانند ز قرآن

بر جمله کتب مفتخرانند و مباهی

بی معرفتی بر لب دریای حروفند

چون تشنه بی دلو و رسن بر سر چاهی

(سیف فرغانی)

ریشه‌های سیئات اخلاقی

عارفان بیدار، عاشقان آگاه و آنان که در مقام تزکیه نفوسند با تکیه بر آیات و سنت رسول اسلام و معارف اهل بیت فرموده‌اند: اصول و ریشه‌های سیئات اخلاقی سه مورد است:

شهوۃ - غضب - هوا.

و از این سه مورد هفت گیاه تلخ بروید: حرص و بخل، عجب و کبر، بدعت و کفر و حسد.

علاج سیئات اخلاقی

سوره مبارکه حمد در صورت توجّه به حقیقت آن، برای علاج این موارد است.

در »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« سه نام است: الله - رحمان - رحیم. کسی که در مقام معرفت الله بر آید و این معنی در قلبش تجلّی کند که الله ذات مستجمع جمیع صفات کمال است و معبود و محبوب و معشوق و کارگردانی جز او نیست و مُلک و ملکوت هستی به دست اوست، از عبادت هوا خلاصی یابد و جز خلوص و تسلیم در برابر عظمت حق و فرمان‌های او در کارگاه وجودش نماند، که هوا پرستی معلول

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 311

دوری از معرفت و محصل خودبینی و بی توجهی به حضرت معبود است.

یا مُوسَى! خَالِفْ هَوَاكَ فَإِنَّ مَا خَلَقْتُ خَلْقًا نَازِعِنِي فِي مُلْكِي إِلَّا الْهَوَى. «1»

ای موسی! با هوای نفس مخالفت کن، که در تمام هستی برای من مخالفی جز هوا نیست.

بریدن از حق نتیجه‌ای جز پیوستن به هوا ندارد. چون هوا بر وجود حاکم گردد در درون و برون طوفان‌ها بپا کند که چیزی در برابرش سالم نماند!

کسی که به حقیقت رحمانیت توجه کند، قلبش به این صفت آراسته گردد و جانش به این حقیقت نورانی شود و عقلش از این واقعیت روشنایی گیرد؛ آن زمان جایی برای آتش غضب در ظرف نفس نمی‌ماند و در آن صورت عقل و روح و قلب و جان از عوارض خطرناک این آتش شیطانی در امان می‌ماند.

از عوارض غضب، ولایت خواهی و برتری جویی است. چون توجه شود به:

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ «2»

در آن روز فرمانروایی مطلق برای [خدای] رحمان ثابت است.

دیگر غضب و خشمی جز در راه او و برای او و محض او برای انسان نمی‌ماند.

کسی که به حقیقت رحیمیت برسد و سعی کند این وصف جمیل را در عرش دل تجلی دهد، از ظلم به خود و به دیگران مصون شود.

با توجه به حقیقت »

الْحَمْدُ لِلَّهِ

« که نشان دهنده مختص بودن تمام سپاس‌ها به خداست، به مقام شکر می‌رسد که خرج نعمت در همان راهی است که منعم دستور داده؛ در این صورت از شهوت غلط می‌رهد. و چون شاکر برده شهوت نیست از خطر بخل و حرص محفوظ مانده و از این دو آفت شهوت در امان می‌ماند.

(1) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: 1/ 267.

(2) - فرقان (25): 26.

با الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «1» و مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ «2» ریشه غضب کننده می شود و با إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ «3» دو شاخه خطرناک کبر و عجب بریده می گردد!

چون به صراط مستقیم رسد، از شرّ هوا راحت می شود و چون هوا برود آفت کفر و بدعت نابود گردد. و با توجه به وضع خطرناک مغضوبین و ضالّین که بر اثر حسد به اولیای خدا دست به مخالفت با حقایق الهیه زدند و به غضب حق و گمراهی دچار شدند، مرض سهمناک حسد چون مرغی از قفس قلب پریده و فرار می نماید.

راستی، اگر مواظب وضع نفس نباشیم کار را به جایی می رساند که به تمام رذایل گرفتار شود و از همه حسنات دور بماند، آنوقت تمام روزنه های نجات به روی انسان بسته می شود و از آدمی جز شرّ و ضرر و خسارت و زیان بر جا نماند.

بر ما واجب است که در شبانه روز ساعتی را با نفس خود خلوت کرده و به وضع او برسیم و با او سخن گفته وی را محاکمه کنیم.

مواظبت بر نفس

ابن سِماک هر روز به نفس خود خطاب می کرد:

يَا نَفْسُ تَقُولِينَ قَوْلَ الزَّاهِدِينَ وَ تَعْمَلِينَ عَمَلَ الْمُنَافِقِينَ وَ فِي الْجَنَّةِ تَطْمَعِينَ! هَيْهَاتَ، إِنَّ لِلْجَنَّةِ أَقْوَاماً آخِرِينَ وَ لَهُمْ أَعْمَالٌ غَيْرُ مَا تَعْمَلِينَ. «4»

ای نفس! گفتارت، گفتار زاهدان ولی کردارت کردار منافقان است، در این صورت به بهشت حق طمع می ورزی! چه اندازه از حقیقت دوری! بهشت را مشتریان دیگری است و برای آنان عملی غیر از عمل توست.

(1) - فاتحه (1): 3.

(2) - فاتحه (1): 4.

(3) - فاتحه (1): 5.

(4) - روضة الواعظین، نیشابوری: 415/2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 313

اگر از نفس مواظبت نشود اسیر شیاطین داخلی و خارجی گشته و آدمی را از خدای مهربان دور نموده تبدیل به هیثم جهنم می کند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَا يَنبَغُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرُهُمْ شَاكِرِينَ* قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ «1»

گفت: به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می رساند] در کمین آنان خواهم نشست.* سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می کنم که] بیشترشان را سپاس گزار نخواهی یافت.* خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهم کرد.

(1) - اعراف (7): 16 - 18.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 314

از یاد ببرند، چون از یاد بردند به انواع معاصی آلوده می شوند.

وَمِنْ خَلْفِهِمْ: أَمْرُهُمْ بِجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَالْبُخْلِ بِهَا عَنِ الْحَقِّوَقِ لِتَبْقَى لَوَرَثَتِهِمْ.

«از پشت سر» یعنی آنان را تشویق به جمع کردن ثروت و بخل ورزی از حقوق مالی می کنم، تا همه ثروت به ورثه برسد و آنان از منافع اخروی مال محروم بمانند!

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ: أَفْسِدُ عَلَيْهِمْ أَمْرَ دِينِهِمْ بِتَزْيِينِ الضَّلَالَةِ وَتَحْسِينِ الشُّبْهَةِ.

«از طرف راست» یعنی با زینت دادن گمراهی و نیکو جلوه دادن شبهه، مسأله دین را بر آنان فاسد می کنم.

وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ: بِتَخْيِيبِ اللَّذَاتِ إِلَيْهِمْ وَتَغْلِيبِ الشَّهَوَاتِ عَلَى قُلُوبِهِمْ. «1»

«از طرف چپ» یعنی لذات غلط و شهوات بی جا را محبوب قلب آنان می نمایم تا چون ماهی در آب، غرق در مادیگری شوند. آن وقت است که از دایره شکر بیرون می روند و تمام نعمت های مادی و معنوی را در غیر راه خدا به خرج می گذارند و چون این شود خانواده و جامعه به فساد و تباهی کشیده شوند.

گذشت عمر و نشد شاد جان خسته دمی غمی نرفته ز دل بر دلم نشست غمی

ز سوز سینه ما ساز را حکایتهاست به پرده ای که برآرد زیر و بمی

مگر فسرده دلم زندگی ز سر گیرد کجاست زنده دلان همدم مسیح دمی

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 315

مرا به جام جهان بین نیاز نیست که هست
درون سینه دل روشنم چو جام جمی
زبان دل نتوان با هزار افسوس بست
چه غم شکست به دست ستم اگر قلمی

(مشفق کاشانی)

حالات نفس در قرآن

اگر نفس همراه با قواعد الهیه و سنن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله تربیت نشود دچار حالات عجیبی می گردد که علاج بعضی از آن حالات بسیار سخت و گاهی غیر ممکن است.

آن حالات باعث می شود که نفس با شیطان رفاقت کند و با کمال آرامش طریق گمراهی و ضلالت پیماید و هر جنایتی که بخواهد مرتکب گردد و هر کاری که میل داشته باشد انجام دهد.

قرآن مجید آن حالات را به هفت مرحله بیان فرموده:

1- نفس اماره. 2- نفس حسرت زده. 3- نفس رهینه. 4- نفس هوایی. 5- نفس دستاپی. 6- نفس سفهی. 7- نفس تسویلی.

آیاتی که این حالات را برای نفوس ذکر کرده به ترتیب عبارت است از:

1- نفس اماره

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» «1»

زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم

(1) - یوسف (12): 53.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 316

رحم کند.

2- نفس حسرت زده

«وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ* أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ» «1»

و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید، پیش از آن که ناگهان و در حالی که بی خبرید، عذاب به شما رسد؛* تا مبدا آن که کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم و بی تردید [نسبت به احکام الهی و آیات ربانی] از مسخره کنندگان بودم.

3- نفس رهینه

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ* إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» «2»

هر کسی در گرو دست آورده‌های خویش است،* مگر سعادتمندان.

4- نفس هوایی

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ» «3»

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس

(1) - زمر (39): 55 - 56.

(2) - مدثر (74): 38 - 39.

(3) - نازعات (79): 40.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 317

بازداشته است.

5- نفس دستایی

«وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» «1»

و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

6- نفس سفهی

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَاةٍ نَفْسِهِ» «2»

و کیست که از آیین ابراهیم روی گردان شود، جز کسی که [خود را خوار و بی ارزش کند و] خویش را به نادانی و سبک مغزی زند؟

7- نفس تسویلی

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ» «3»

گفت: چنین نیست که می گوئید، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست [تا انجاش بر شما آسان شود] در این حال صبری نیکو [مناسب تر است].

نفس که مرکز امیال، آمال، غرائز و شهوات است واجب است تحت کنترل قواعد الهی باشد؛ زیرا تنها قواعد ربّانیّه هستند که نفس را از سرکشی حفظ می کنند،

(1) - شمس (91): 10.

(2) - بقره (2): 130.

(3) - یوسف (12): 18.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 318

اگر آن قواعد و برنامه ها به کار گرفته نشود، طوفانی چون طوفان عاد و ثمود در درون به وجود می آید، به طوری که موجودیت الهی انسان به خطر افتاده بر باد می رود.

تاجری از تجّار همدان خدمت انور باباطاهر رسید، عرضه داشت: خداوند مرا از مال دنیا بی نیاز کرده، بگو هر دختری را بخواهی برایت بگیرم. سنّ باباطاهر مناسب با دختر نبود ولی می توانست قبول کند اما فکر کرد، قبول این مسأله عیش عاطفی و احساسی و ظاهری و باطنی یکی از بندگان خدا را بهم می زند، به اندازه ای بر نفس مسلّط بود که در جواب تاجر گفت:

هوای باغ روح افزاست بر سر

مرا عشق رخ مولاست بر سر

مرا سودای آن دنیاست بر سر

از این دنیا نمودم دست کوتاه

(باباطاهر عریان)

موعظه نفس

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: عِظْ نَفْسَكَ، فَإِنْ اتَّعَظْتَ فَعِظِ النَّاسَ وَ إِلَّا فَاسْتَحْيِ مَنِّي. «1»

خداوند مهربان به عیسی بن مریم علیهما السلام وحی کرد: نفست را موعظه کن، چون قبول موعظه کردی به موعظه و نصیحت مردم اقدام کن ورنه از من حیا کن.

نفس مریض را باید با قرآن و سنت پیامبر معالجه کرد و در این امر باید جدی بود.

وای به حال کسی که سخن خدا و رسولش را سبک بشمارد و به قبول نصایح و مواظب حق تن ندهد، هشدارهای مادی مردم را بپذیرد ولی اشارات و هشدارهای

(1) - فیض القدیر: 104 / 1؛ الدر المنثور: 28 / 2؛ جامع السعادات: 187 / 2.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 319

معنوی و حقیقی حق را قبول نکند.

فیض، آن عالم جلیل القدر، آن فیلسوف عالی مقدار و آن حکیم بزرگوار می فرماید:

«اگر طبعی یهودی لذیذترین غذا را در مذاقت بگوید برای تو ضرر دارد، در ترك آن خود را به ناراحتی می اندازی، ولی قول انبیا را که دو تأیید دارد: یکی معجزات و دیگر تصدیق حق، باور نداری!

از تو بسیار عجب است از این که اگر يك بچه به تو بگوید عقری در لباس توست، ناگهان تمام لباس هایت را در می آوری بدون این که از آن كودك طلب دلیل و برهان کنی، ولی قبول قول انبیا برای تو سنگین است! مگر گفتار آنان نزد تو از گفتار يك كودك كم ارزش تر است؟!

از آتش سرکبریت می پرهیزی ولی از آتش جهنم و خون و چرکی که به قول قرآن به خورد اهل آن می دهند و از اغلال و سلاسل دوزخ و زقومی که پیامبر فرمود: يك قطره آن تمام جانداران دریا را می کشد پرهیز و پروا نداری! «1» انسان اگر در قبول مسائل حق سر سختی به خرج دهد و بجای رنگ گرفتن از واقعیت ها، از هوا و هوس و شیطان و شیطنت رنگ بگیرد نمی تواند بگوید من مسلمانم و نمی تواند ادعا کند من امت پیامبرم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يُحِبُّونَ حَمْسًا وَيَنْسَوْنَ حَمْسًا: يُحِبُّونَ الدُّنْيَا وَيَنْسَوْنَ الْآخِرَةَ وَيُحِبُّونَ الْمَالَ وَيَنْسَوْنَ الْحِسَابَ

(1) - المحجة البيضاء: 319 / 8، 358، 361، به صورت پراکنده و مشابه آمده است؛ ارشاد القلوب، دیلمی: 1 / 106، باب 25.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 320

وَيُحِبُّونَ النِّسَاءَ وَيَنْسَوْنَ الْحُورَ وَيُحِبُّونَ الْقُصُورَ وَيَنْسَوْنَ الْقُبُورَ وَيُحِبُّونَ النَّفْسَ وَيَنْسَوْنَ الرَّبَّ أُولَئِكَ بَرِئُونَ مِنِّي وَأَنَا بَرِيٌّ مِنْهُمْ.

«1»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی بر امت من برسد که عاشق پنج چیز شوند و پنج چیز را از یاد ببرند: عاشق دنیا شوند و آخرت را از یاد ببرند، عاشق جمع مال گردند و حساب فردای آن را از یاد ببرند، عاشق زنان شوند و حور را از یاد ببرند، عاشق بناهای سنگین شوند و قبرها را از یاد ببرند عاشق نفس شوند و ربّ را فراموش کنند. آنان از من بیزارند و من از آنان بیزارم.

نفس در کلام ملا صدرا

حضرت صدر المتألهین در «هدایة الطالبین» می فرماید: «نفس:

1- یا شریفه است و مقابل آن خسیسه.

2- یا قویّه است و مقابل آن ضعیفه.

3- یا جامعه است، یعنی هم شریفه و هم قویّه.

نفس شریفه

که با زحمات طاقت فرسای صاحبش بر اساس معارف الهیّه تربیت شده و دارای حکمت و حرّیت است.

حکمت آن، خداشناسی، خودشناسی، فرمان‌شناسی و خطرشناسی است.

حرّیت آن، آزادی از امیال و شهوات و غرائز و حالات غلط و غیر خدایی است.

در مقابل آن خسیسه است که از حکمت و حرّیت محروم و از حسنات و فضایل و خلاصه از رحمت حضرت دوست محروم است.

(1) - المواعظ العددية: 256، باب 5، فی الحماسیات؛ الحکم الزاهرة، ترجمه انصاری: 128.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 321

نفس قویّه

نفسی است که تسلیم واقعیات و عامل به حقایق الهیه است و مقابل آن نفس ضعیفه است که بارکش شیطان است.

نفس جامعه

نفس انبیا و اولیا و ائمه طاهرين عليهم السلام است.»

نفس در کلام حاجی سبزواری

حاجی سبزواری - أعلى الله مقامه الشریف - می‌فرماید:

«انسان بس عزیز الوجود است و اندر النوادر، نمی بینی کُلُّك قدرت الهی از بسیاری و این همه جماد که کثرت آن معلوم نیست اندکی را نبات قرار داد و از بسیاری از جانداران اندکی انسانند و از بسیاری انسان اندکی عاقل و از بسیاری عقلا اندکی مسلم و از بسیاری مسلم اندکی مؤمن و از این همه مؤمن اندکی عابد و از بسیاری عابد اندکی زاهد و از زاهدین اندکی عالم و از علما اندکی عارف و از عرفا اندکی اولیا و از اولیا اندکی انبیا و از انبیا اندکی اولوالعزم و از پنج اولوالعزم یکی خاتم و دارای مقام جمعی است و این هم در اختیار شما امت است، او را بشناسید و از معارف او درس و پند گیرید و به خواسته‌های او جامعه عمل بپوشانید تا با قلب پاک و نفس زکیّه و عمل صالح، مقرب پیشگاه او شوید.»

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ «1»

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ

(1) - احزاب (33): 21.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 322

وَنَفْسٍ لَا تَتَّبِعُ دُعَاءً لَا يَسْمَعُ. «1»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا، به تو پناه می‌برم از دانشی که به عمل در نیاید و مرا سودی ندهد و از قلبی که در برابر واقعیتهای تو تواضع ندارد و از نفسی که از دنیا و مادیات و هوا و هوسها سیر نگردد و از دعایی که مستجاب نشود!

نفس در کلام سهل بن عبدالله

سهل بن عبدالله گفت:

نفس را سه صفت است: یا کفر، یا نفاق، یا ریا. و این سه صفت نفس را رها نکند مگر به ریاضت و ریاضت ادای واجبات و ترک محرمات است که تکرار آن نفس را تزکیه کند.

توجه به واقعیات اثر عجیبی در بیداری و رشد و حرکت نفس می‌گذارد.

مردی بود یهودی به نام تُخْرِيق؛ در رفت و آمدهایش در مدینه، زیاد نسبت به پیامبر عزیز اسلام اندیشه می‌کرد، تا نزدیک جنگ احد به نزد دانایان یهود آمد و گفت: این همان شخص موعود نیست که موسی خبر داده؟ گفتند: نه، شبیه به اوست. گفت: شباهت یعنی چه؟ او همان است و شما نامردان کتمان حق می‌کنید.

نزد پیامبر آمد، به حقیقت ایمان آورد و مالش را که فوق العاده بود به حضرت واگذار کرد؛ که بیشتر صدقات و انفاقات رسول حق بعد از مال خدیجه از مال اوست، سپس برای دفاع از حق در جنگ احد شرکت کرد و به شرف شهادت نایل آمد. «2»

ز ساقی شب دوش جامی گرفتم ز دور فلک انتقامی گرفتم
اگر چه جهانی به جامی نیرزد ولی من جهانی به جامی گرفتم

(1) - بحار الأنوار: 18 / 83، باب 38، حدیث 15؛ مستدرک الوسائل: 70 / 5، باب 22، حدیث 5381.

(2) - بحار الأنوار: 130 / 20، باب 12؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 260 / 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 323

به کام دلم چون نشد دور گردون به ناکامی از باده کامی گرفتم
ره بی نشانی سپردم چو عنقا «1» به سر تا که سودای نامی گرفتم
به غفلت ز افسون صیاد گیتی پی دانه ره سوی دامی گرفتم
نشان رخ تو ز موی تو جستم سراغ مه از تیره شامی گرفتم
چو شد از صبا گیسوانت پریشان در آن دم من از دل پیامی گرفتم
مراقامت از غم هلالی است مشفق که سود ای ماه تمامی گرفتم

(مشفق کاشانی)

نفس بدون تربیت و منهای تزکیه اگر صاحبش امیر شود امیر ظالم می شود، اگر ثروتمند شود ثروتمند مُتَرَف و مُسْرِف و بخیل شده و اگر دانشمند شود متظاهر و ریاکار می گردد.

سخن آتش دوزخ

در حدیث آمده: اندر قیامت، آتش دوزخ با سه کس سخن گوید:

1- به زمامداران گوید: ای کسانی که خداوند بزرگ به شما قدرت داد، ولی شما اصول عدالت را در جامعه به کار نگرفتید و داد مظلوم را از ظالم نستاندید. پس آنها را می بلعد، چنانکه پرندگان دانه کنجد را.

2- به ثروتمندان گوید: ای کسانی که امکانات وسیع به شما بخشیدند و از شما خواستند مقداری از آن را انفاق کنید ولی شما بخل ورزیدید! آنگاه آنها را هم می بلعد.

3- / به دانشمندان گوید: ای طایفه‌ای که ظاهر خود را برای مردم آراستید ولی در

(1) - عنقا: مرغی افسانه‌ای است؛ سیمرغ.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 324

باطن به معصیت خدا پرداختید! سپس آنها را می بلعد. «1»

مراقبت نفس و ترك گناه

در آداب مراقبت آمده:

الْأَوَّلُ تَرْكُ الْمَعَاصِي وَهَذَا هُوَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ قِوَامُ التَّقْوَى وَاسَّسَ عَلَيْهِ أَسَاسُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. وَمَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرِّبُونَ بِشَيْءٍ أَعْلَى وَأَفْضَلَ مِنْهُ.

اول ترك معاصی است که قوام تقوا بر آن است و ریشه دنیا و آخرت است. و مقرَّبان به مانند چیزی چون تقوا به خدا قرب نجستند.

موسی از آن مرد عالم که داستان در سوره کهف آمده پرسید: چه کرده‌ای که من مأمور یادگیری از تو شده‌ام و به چه چیز به این مرتبه رسیدی؟ گفت:

الأول: بِتَرْكِ الْمَعْصِيَةِ.

اول: به ترك معاصی.

الثاني: الْأَشْتَغَالُ بِالطَّاعَاتِ مَعَ حُضُورِ الْقَلْبِ.

دوم: برنامه از آداب مراقبت انجام عبادات با حضور قلب است.

الثالث: عَدَمُ الْعَفْلَةِ.

سوم: پرهیز و دوری از غفلت است.

الرابع: الْحُزْنُ الدَّائِمُ، قَالَ: إِنِّي لَا أَسْكُنُ إِلَّا فِي قَلْبٍ مُحْزُونٍ.

چهارم: حزن دائم قلبی است نسبت به گذشته و تقصیر نفس، که حضرت حق

(1) - بحار الأنوار: 285 / 8، باب 24، حدیث 12؛ الخصال: 111 / 1، حدیث 84.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 325

فرمود: من جز در قلب محزون نیستم.

اخلاق صالحان در روایات

«اربعین» شیخ بهایی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ده برنامه را به عنوان اخلاق صالحین یعنی آنان که نفس خود را به صلاح و سداد آراستند نقل می کند، شیخ می فرماید: «اگر در این ده برنامه دقت کنید امتهات صفات سایرین و شأن جمیع اولیا و عارفان است و کاملان از عبّاد حق از این اوصاف برخوردارند:

- 1- سکوت از غیر حق که باب نجات است.
 - 2- کم خوری.
 - 3- وادار کردن نفس به عبادت.
 - 4- اندیشه و فکر در همه امور حیات.
 - 5- ذکر: لسانی، قلبی، عملی.
 - 6- نظر به عبرت.
 - 7- نطق به حکمت.
 - 8- قضای حاجت مردم، هدایت کردن مردم، نفع رساندن به خلق.
 - 9- خوف از معاصی و عذاب آن.
 - 10- امید به حق.» «1» چون انسان واجد این صفات شد، اتصال به مقامات ملکوتی و فیوضات قدسی پیدا می کند.
- يا عَلِيُّ! سَبْعَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ مَفْتَحَةٌ لَهُ: مَنْ أَسْبَغَ وُضُوئَهُ وَ أَحْسَنَ صَلَاتَهُ وَأَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَاسْتَعْفَرَ لِدُنْيِهِ وَأَدَّى النَّصِيحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ

(1) - ترجمه الاربعین، شیخ بهایی: 64 - 67.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 326

نَبِيِّهِ. «1»

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: در هر کس هفت برنامه باشد به حقیقت ایمان رسیده، درهای جنت به روی او گشوده شده: وضو را کامل کند، نماز را نیکو بجا آورد، زکات مال بپردازد، خود را از خشم و غضب حفظ کند، زبان از غیر حق ببندد، برای گناهش استغفار کند و نسبت به اهل بیت پیامبر به نصیحت و خیر خواهی برخیزد.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: طُوبَى لِمَنْ عَصَى فِرْعَوْنَ هَوَاهُ وَ أَطَاعَ مُوسَى تَقْوَاهُ، طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَاسْتَكْتَرَ مِنَ الزَّادِ، طُوبَى لِمَنْ رَاقَبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ، طُوبَى لِمَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ، طُوبَى لِمَنْ حَافَظَ عَلَى طَاعَةِ رَبِّهِ، طُوبَى لِمَنْ خَلَا مِنَ الْغِلِّ صَدْرُهُ وَ سَلِمَ مِنَ الْعَشِّ قَلْبُهُ. «2»

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده: خوشا به حال کسی که فرعون هوایش را عصیان کند و از موسای تقوایش اطاعت نماید، خوشا به حال کسی که از معاد یاد کند و بر زاد و توشه بیفزاید، خوشا به حال کسی که خدا را مراقب باشد و از گناهش بترسد، خوشا به حال کسی که تقوا را بر ذات قلبش بفهماند و این حقیقت را شعار دل قرار دهد، خوشا به حال کسی که مواظب طاعت برای پروردگارش باشد، خوشا به حال کسی که سینه‌اش از غل و قلبش از غش پاک باشد.

آری، این است واقعیت‌هایی که اگر به کار گرفته شود نفس تزکیه می‌شود و آماده انعکاس حقایق ملکوتیه می‌گردد. عرفا فرموده‌اند:

(1) - بحار الأنوار: 170/66، باب 32، حدیث 12؛ الخصال: 346/2، حدیث 13.

(2) - عیون الحکم والمواعظ: 314.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 327

مَنْ أَمَاتَ نَفْسَهُ يُلَفُّ فِي كَفَنِ الرَّحْمَةِ وَ يُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْكَرَامَةِ وَمَنْ أَمَاتَ قَلْبَهُ يُلَفُّ فِي كَفَنِ اللَّعْنَةِ وَ يُدْفَنُ فِي أَرْضِ الْعُقُوبَةِ.

هر کس نفس را از امیال و شهوات و غرایز غلط بپیراند در کفن رحمت پیچیده شود و در زمین کرامت دفن گردد و هر کس قلبش را از حیات الهی عاری نماید و به زندگی معنوی و ملکوتی آن خاتمه دهد، در کفن لعنت پیچیده شود و در زمین عذاب و عقوبت دفن شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: شما زیباتر هستید یا یوسف؟ فرمود:

هُوَ أَصْبَحُ مِنِّي وَأَنَا أَمْلَحُ مِنْهُ. «1»

او از نظر صورت از من زیباتر بود و من از او نمکین‌ترم.

این تشبیه به نمک را دو نکته است:

1- نمک خودش را در مواد دیگر ذوب می‌کند تا آن مواد سالم بمانند و خوشمزه شوند، آن جناب هم با اهل بیتش خودشان را در انواع حوادث و مشقات و تکالیف ذوب کردند تا انسان‌ها از شرّ و شرور و شقاوت سالم مانده، بقای الهی پیدا کنند.

2- سگ از حیوانات نجس العین است، اگر به آب هفت دریا بشویندش پاک نشود بلکه نجس‌تر شود، ولی اگر در نمکزار بیفتد پس از مدّتی که از وضع موجودش تغییر پیدا کند، پاک و حلال و طیب شود.

این سگ نفس اماره هم اگر در نمکزار شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ترکیبی از عقیده و اخلاق و عمل است بیفتد، حالت امارگی را از دست بدهد و به مرتبه مطمئنّه و راضیه و مرضیه برسد.

(1) - معالم السبطین، حائری: 408 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 328

احوال آنان که در سایه رسالت پیامبر و سنت سنّیه آن حضرت به مبارزه با نفس برخاستند و به مقامات عالی زهد و ورع و صبر و توکل و رضا و تسلیم و توحید رسیدند احوالات عجیبی است، انسان از هر لحظه زندگی آنان جهت رشد و کمال و آزادی از هوا و هوس می‌تواند درس بگیرد.

در این زمینه حجّت حضرت ربّ العزّه بر همه کس تمام است و احدی را در پیشگاه وجود مقدّس حق تعالی، عذر قابل قبولی نیست.

حکایت زیر نموداری از مبارزه اولیای خدا با هوا و هوس در سایه راهنمایی‌های رسول خداست.

داستان فضیل عیاض و داود طایی

فضیل عیاض که خود داستانی عجیبی دارد به در خانه داود طایی آمد، صدای ناله جانسوز او را از درون خانه شنید، فضیل فریاد زد: ای داود! اگر حدیث رسول خدا را که فرمود:

لَا يَدْخُلُ النَّارَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. «1»

داخل آتش نمی‌شود کسی که از ترس خدا بگرید

را صحت ورود یافته و این که قطره‌ای از این اشک، آتش عذاب را خاموش می‌کند درست می‌پنداشتی این همه گریه و زاری نمی‌کردی، تو را چه می‌شود و چرا این گونه با کشتی چشم در دریای اشک روانی؟ در به رویم باز کن که به زیارت آمده‌ام.

داود جواب داد: مرا خوف و خشیت از حق، از ملاقات با اشخاص باز داشته، فعلاً در راه محبوب و برای تصفیه جان و تزکیه نفس و صفای قلب و زدودن کدورت

(1) - وسائل الشیعة: 76 / 7، باب 29، حدیث 8771؛ أعلام الدین: 276.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 329

روان مشغول خودم!

زنی در همسایگی داود بود، به درب خانه آمد و به فضیل گفت: حوصله کن تا وقت نماز برسد و او برای نماز جماعت عزیمت مسجد کند، او را آن وقت زیارت کن که وی در خرج کردن وقت انسانی بسیار منظم و دقیق است.

وقت نماز رسید داود به مسجد رفت و فضیل هم دنبال او به مسجد شد، سپس با اجازه داود به خانه داود درآمد. کوزه شکسته‌ای از آب دید که آبش تابش آفتاب خورده و اطاقی معمولی و ساده و اثاثی مختصر و در حد قناعت.

به داود گفت: این کوزه را از آفتاب بردار و جایی بگذار تا آبش خنک شود، داود گفت: آن قدر به خود اطمینان ندارم که آب سرد میل مرا به طرف لذات دنیا زیاد نکند.

گفت: ای داود! خانه را پرداز، گفت: عمارت دنیا از تمتعات طبع است و همین مرا بس است که حال اسراف و زیاده روی ندارم.

فضیل می گوید: قبل از این زیارت، داود را به غایت حسن و جمال دیده بودم به اندازه‌ای که در بین مردم مشهور به صاحب جمال‌تر از او کسی نبود، ولی در این زیارت وی را زار و نزار و رنگ پریده و لاغر دیدم، به او گفتم: این چه حال است؟

گفت: ای فضیل! هشت غم مرا از خورد و خوراک و سؤال و جواب باز داشته و به این روزم انداخته است:

هشت غم داود طایی

غم هول مطلع

1- غم هول مُطَلَّع یعنی وقت مرگ، که در قرآن آمده:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 330

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ «1»

هر کسی مرگ را می‌چشد.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ «2»

هر کجا باشید هر چند در قلعه‌های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی‌یابد.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَافِيَ * وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالتَّفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ * إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ «3»

این چنین نیست [که می‌پندارد]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد،* و [کسان بیمار] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟* و [بیمار] یقین می‌کند [که با رسیدن جان به گلوگاه] زمان جدایی [از دنیا، ثروت، زن و فرزند] فرا رسیده است!* و [از سختی جان‌کندن] ساق به ساق به هم پیچد؛* آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُمُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ «4»

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می‌رسد،* و شما در آن وقت نظاره‌گر هستید [و هیچ کاری از شما ساخته نیست!]

غم منزل گور

2- قرار گرفتن در منزل گور است:

منزل بی در و پیکر، منزل تنگ و تاریک، منزل غربت، منزل وحشت، منزل

(1) - آل عمران (3): 185.

(2) - نساء (4): 78.

(3) - قیامت (75): 26 - 30.

(4) - واقعه (56): 83 - 84.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 331

سرگذاشتن به حشت لحد با يك لباس چون کفن، منزلی که راه‌گیر به جایی ندارد و ندانم در این خانه کدام تابلو را بر بالای سر من نصب کنند؟

رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّیْرِانِ. «1»

باغی از باغهای بهشت، یا چاهی از چاههای آتش دوزخ.

غم جواب دو ملک

3- فریاد دو ملکی است که در قبر به گوشم رسد:

مَنْ رُبُّكَ؟ «2»

پروردگار تو کیست؟

که نمی دانم جوابگو هستم یا نه. این بستگی دارد به این که نُهال توحید را با اعتقاد و اخلاق و عمل آبیاری کرده و بارور کرده باشم تا بتوانم پاسخگوی آنان گردم و گر نه اگر غفلت داشته و درون را بتخانه کرده باشم چه جوابی دارم بدهم؟!

غم نفخه صور

4- غم نفخه صور است:

وُفِّحَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ* قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ «3»

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند.* می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این واقعی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران

(1) - بحار الأنوار: 249 / 41، باب 112، حدیث 2؛ الاختصاص: 359.

(2) - بحار الأنوار: 175 / 6، باب 7، ذیل حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 176 / 3، باب 20، حدیث 3336.

(3) - یس (36): 51 - 52.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 332

راست گفته بودند!!

ای فضیل! در آن وقت بدن به من برگردانده شود و در قبر آماده‌ام کنند که به محشر بیایم، چون آماده شوم ندانم به چه حال وارد شوم؟ که قرآن را در این زمینه دو آیه است:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ* وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ «1»

در روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه شود، اما آنان که چهره‌هایشان سیاه شده [به آنان گویند]: آیا پس از ایمانتان کافر شدید؟ پس به کیفر آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید.* و اما آنان که چهره‌هایشان سپید گشته، همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه‌اند.

غم محشر

5- چون وارد محشر شوم ندانم زمام امرم را به ساریان آتش دهند که خود برای خود پرداخته‌ام و یا ملائکه رحمت برای ندای:

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» «2»

[به آنان گویند]: با سلامت و امنیت وارد آن جا شوید.

به سراغم آیند.

غم موقف حساب

6- موقف حساب است که:

(1) - آل عمران (3): 106 - 107.

(2) - حجر (15): 46.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 333

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا «1»

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره‌ای [به احدی] ستم نمی‌کند و اگر [هم وزن آن ذره] کار نیکی باشد، آن را دو چندان می‌کند و از نزد خود پاداشی بزرگ می‌دهد.

غم ترازوی اعمال

7- به وقت قرار گرفتن در برابر میزان و ترازوی سنجش اعمال است:

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» «2»

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند.* و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه همواره به آیات ما ستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان رتبه کرده] اند.

فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَفْرُوا كِتَابِيَّةً» «3»

اما کسی که پرونده اش را به دست راستش دهند، می گوید: [ای مردم!] پرونده مرا بگیرید و بخوانید.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَّةً» «4»

و اما کسی که پرونده اعمالش را به دست چپش دهند، می گوید: ای کاش

(1) - نساء (4): 40.

(2) - اعراف (7): 8 - 9.

(3) - حاقه (69): 19.

(4) - حاقه (69): 25.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 334

پرونده ام را دریافت نمی کردم.

غم قهر خدا

8- خدا را رحمت است و قهر. تجلّی رحمتش در دنیا، قرآن و رسالت و تکالیف، و در آخرت بهشت و رضوان و تجلّی قهرش در آخرت عذاب الیم و دوزخ همیشگی است. و این آخرین مرحله است که من ندانم در آن آخرین مرحله عاقبتم به کجا منتهی می گردد؟!»

هوا و هوس عامل سقوط انسان

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ. «1»

بیشتر زمین خوردنهای عقول و ورشکسته شدن خردها مربوط به برق و صاعقه شهوات و هوا و هوس است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَكُونُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ. «2»

اگر شیاطین و هوا و هوسهای درونی بر گرد قلوب نمی چرخیدند هر آینه فرزندان آدم به اسرار عالم بالا می نگریستند.

رسول خدا از قبرستان عبور می کردند، به دو قبر اشاره فرمودند و گفتند: صاحبان این دو قبر الآن به کیفر گناهای که داشتند در عذابند، سپس فرمودند:

(1) - نهج البلاغه: حکمت 219؛ غرر الحکم: 298، حدیث 6750.

(2) - بحار الأنوار: 163/56، باب 23؛ عوالی الآلی: 113/4، حدیث 174.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 335

لَوْلَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمْرِيجُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ. «1»

اگر جز به حق سخن نمی گفتید و اگر قلب شما چراگاه صفات ناپسند نبود هرآینه آنچه من می دیدم می دیدید و هر چه من شنیدم می شنیدید.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

فَاعْمَلُوا وَالْعَمَلُ يُرْفَعُ، وَالتَّوْبَةُ تَنْفَعُ وَالدُّعَاءُ يُسْمَعُ، وَالْحَالُ هَادِئٌ وَالْأَقْلَامُ جَارِيَةٌ وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ عُمْراً نAKِساً، أَوْ مَرَضاً حَاسِباً، أَوْ مَوْتاً خَالِيساً. «2»

پس عمل کنید حالی که عمل به جانب حق بالا می‌رود و توبه سود می‌دهد و دعا مستجاب می‌شود و زمان زمان آرامش و قلم کاتبان عمل در کار است و به بندگی و طاعت بشتابید پیش از آن که جوانی به پیری رسد و بیماری شما را از کار بیندازد، یا مرگ شما را برآید، که مرگ نابود کننده لذت‌ها و تیره کننده خوشی‌ها و دور کننده اهداف است.

سلمان فارسی و برادر دینی

ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند:

سلمان در بازار کوفه گذرش به منطقه آهن‌گرها افتاد، جوانی را دید به روی زمین افتاده و مردم دورش جمعند، به سلمان گفتند، ای بنده حق این جوان غش کرده چیزی در گوشش بخوان بلکه به هوش بیاید. سلمان بالای سر جوان نشست، چون به هوش آمد گفت: ای سلمان! اگر در حق من چیزی گفتند درست نیست، من وقتی

(1) - مسند أحمد: 266 / 5، با کمی اختلاف؛ کنز العمال: 643 / 15.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 221.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 336

گذرم به این بازار افتاد و پتک زنی آهن‌گرها را به روی سندان دیدم این آیه یادم آمد:

وَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ «1»

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان می‌کوبند].

از خوف عِقَابِ حق عَظَمَ پَرید! سلمان به او گفت: تو ارزش این را داری که در راه خدا برادر من باشی. حلاوت محبت او قلب سلمان را گرفت. باهم بودند تا جوان مریض شد، سلمان بالای سرش آمد در حالی که جوان در حال جان دادن بود، سلمان صدا زد:

یا مَلِكُ الْمَوْتِ ارْقُ بِأَخِي.

ای ملک الموت با برادر من مدارا کن.

جواب شنید:

إِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ. «2»

من با هر مؤمنی به مدارا رفتار می کنم.

نصیحت زناکار

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

مردی به عیسی علیه السلام گفت: زنا کردم، مرا پاک کن. عیسی مردم را خواست تا وی را سنگسار کنند. گنهکار فریاد زد: هر کس حدی به گردن دارد مرا نزند. همه رفتند جز عیسی و یحیی.

یحیی نزدیک آمد و گفت: مرا پندی ده، گفت: نفس را با هوا و میلش آزاد و تنها مگذار. فرمود: بیفزای، گفت: گنهکار را سرزنش مکن. گفت: بیفزای، گفت: غضب

(1) - حج (22): 21.

(2) - بحار الأنوار: 385 / 22، باب 11، حدیث 27؛ الأمالی، شیخ مفید: 136.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 337

مکن. یحیی گفت: مرا کافی است. «1» بیداران راه حق فرموده اند:

دل راکب است و بدن مرکب، اگر راکب فهمیده با شعور و با بصیرت باشد مرکب را درست و صحیح می‌راند تا به هدف برسد و نمی‌گذارد در طیّ مسیر درچاله و چاه بیفتد. اما اگر راکب غافل و خواب باشد مرکب هر کجا دلش خواست می‌رود و صاحبش را در بیابان زندگی به دست دزد، راهزن و حیوانات درنده می‌سپارد آنگاه هر دو از بین می‌روند.

دل بیدار و قلب بی غفلت هم خودش را به ساحل نجات می‌رساند، هم دیگران را از گرفتاری نجات می‌دهد.

ذکاوت امیر کبیر

امیر کبیر که از رجال نامدار تاریخ ایران و از شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مذهبی است در خدمت به مملکت ایران و مردم این مرز و بوم از هیچ کوشش و فعالیت دریغ نکرد.

عبدالله مستوفی می‌نویسد:

مردی به امیر شکایت برد که پارچه بسته‌ای از شال کشمیری که پول زر در آن بود نزد قاضی شهر به امانت گذاشتم. اکنون که از سفر بازگشته، بسته را گرفته و گشوده‌ام، می‌بینم طلا رفته و نقره به جای آن است در صورتی که سر بسته باز نشده و بقچه هم پارگی ندارد، چون برسختن خود گواه ندارم فریادم به جایی نمی‌رسد.

امیر از وضع حال او دانست راست می‌گوید. پارچه را گرفت و دقیق مطالعه کرد و گفت: برو چندی دیگر بیا و به کسی حرف زن.

شب رسید، امیر به بستر خواب رفت، نیمه شب از جای برخاست، به طوری که

(1) - بحار الأنوار: 14/188، باب 15، حدیث 39؛ وسائل الشیعة: 28/56، باب 31، حدیث 34201.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 338

کسی نفهمد، گوشه‌ای از رویه لحاف ترمه را به قدر يك مهر نماز سوزاند.

شب دیگر که رفت بخوابد دید لحاف عوض شده، چیزی نگفت. پس از چند شب دید لحاف ترمه آمده ولی آن چنان رفو شده که کسی نمی‌فهمد.

آن را با پارچه آن مرد تطبیق کرد دید کار يك استاد است، گفت: این لحاف سوخته بود چه کردید؟ خدمتکاران سخت ناراحت شدند، فرمود: نترسید کار خود من بوده، رفوگر را بیاورید. او را آوردند، بقچه آن مرد را به او نشان داد و گفت: تو رفو کردی؟ گفت: آری، قاضی را طلبید و مال آن مرد را از آن خائن پس گرفت و به صاحبش داد و وی را به خاطر خیانت، سیاست فرمود.

هوای نفس و تزکیه آن

در کلام بزرگان عرفا آمده است:

مَنْ غَضَّ بَصَرَهُ عَنِ الْمَحَارِمِ، وَأَمْسَكَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَعَمَّرَ بَاطِنَهُ الْمُرَاقَبَةَ وَظَاهِرَهُ بِاتِّبَاعِ السُّنَّةِ وَجَدَ خِلَافَةَ النَّجَاحِ.

«1»

کسی که دیده از حرام بپوشاند و نفس از شهوات و امیال و هوا و هوس حفظ کند و باطن به دوام مراقبت عمارت نماید و ظاهر به متابعت سنت رسول بیاراید، شیرینی نجات در دنیا و آخرت بیابد.

سُئِلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ رُوَيْمٍ كَيْفَ حَالُكَ؟ قَالَ: كَيْفَ حَالُ مَنْ كَانَ دِينُهُ هَوَاهُ وَهَمَّتُهُ دُنْيَاهُ، لَيْسَ بِصَالِحٍ تَقِيٍّ وَلَا بِعَارِفٍ نَقِيٍّ.

از احمد بن رویم پرسیدند: چگونه‌ای؟ گفت: چگونه باشد حال کسی که دینش هوای نفس و اراده‌اش دنیاست، صالح با تقوا نیست و عارف پاکیزه نمی‌باشد.

(1) - فیض القدير: 1/ 186، برگرفته از حدیثی در ارشاد القلوب، دیلمی: 1/ 131.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 339

عارفان فرموده‌اند:

قِيمَةُ كُلِّ إِنْسَانٍ بِقَدْرِ هِمَّتِهِ، فَإِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ الدُّنْيَا فَلَا قِيمَةَ لَهُ وَ إِنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ رِضَا اللَّهِ فَلَا يُمَكِّنُ اسْتِدْرَاكُ غَايَةِ قِيمَتِهِ وَلَا الْوُقُوفُ عَلَيْهَا.

ارزش هر انسان به اندازه همت و اراده اوست، اگر اراده‌اش مادیّت است پس ارزش ندارد و اگر همتش خشنودی حقّ است، پس یافتن قیمت و نهایت ارزشش در امکان کسی نیست.

اولیای خدا با تکیه به قرآن و سخنان پیامبر و ائمه برای تزکیه نفس، مسائل زیر را پیشنهاد می کنند:

- 1- تقوا و پرهیزکاری در نمان و آشکار.
- 2- کم خوری.
- 3- کم خوابی.
- 4- کم گویی.
- 5- دوری از معاصی و گناهان.
- 6- مواظبت بر روزه.
- 7- دوام نماز شب.
- 8- ترك امیال و شهوات غلط به طور دائم.
- 9- تحمل آزار از اقوام و همسایگان و مردم کم ظرفیت.
- 10- ترك رفاقت با نادانان.
- 11- معاشرت با شایستگان و بزرگواران.
- 12- به حقیقت که بهترین مردم با منفعت ترین آنهاست و بهترین کلام، سخن مختصر و با معنی است. و سپاس مر خدا را به تنهایی.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 340

آمادگی برای مرگ

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله در کنار قبری ایستاده بود که جنازه ای را قبر کردند، حضرت به قدری گریه کرد که خاک قبر از اشک حضرت، تر شد.

آنگاه به اصحاب خطاب کرد:

إِخْوَانِي لِمَثَلِ هَذَا فَأَعِدُّوا. «1»

برادرانم برای مثل چنین روزی خود را آماده کنید.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال کردند راه آمادگی چیست؟ فرمود:

أداء الفرائض، واجتناب المحارم، والإشتغال على المكارم. «2»

واجبات را بجای آورید، از محرمات کناره گیری کنید و به حسنات آراسته شوید.

فقیر در کلام پیامبر

رسول خدا از اصحاب پرسید فقیر کیست؟ گفتند: کسی که مال دنیا ندارد، فرمود: نه، فقیر آن است که روز قیامت همراه با ثواب وارد شود، امر رسد که او را به آتش بیندازند. عرضه داشتند: با این که اهل عبادت بوده و ثواب برده به جهنم می رود؟ فرمود: آری، چون دارای چهار برنامه بوده:

1- به مردم زیادی بدهکاری داشته نپرداخته است.

2- اهل فحش بوده است.

(1) - مستدرک الوسائل: 2/ 465، باب 74، حدیث 2476؛ مسکن الفوائد: 107.

(2) - بحار الأنوار: 6/ 137، باب 4، حدیث 43؛ الأمالی، شیخ صدوق: 110، حدیث 8؛ مجموعة ورام: 2/ 158.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 341

3- به عدهای ظلم کرده است.

4- به اهل خمس و زکات مدیون بوده است.

مقام حکمت لقمان

لقمان بزرگوار که خداوند عزیز او را در قرآن به حکمت ستوده در رأس اهل تزکیه در زمان خودش بود، کسی به او گفت، تو بنده آل فلان نبودی؟ گفت: چرا برده بودم، گفت: از کجا به این مقام رسیدی؟

پاسخ داد: راستگویی، ادای امانت، ترك كار بیهوده، چشم پوشی از نامحرم، حفظ زبان، عفت شکم. هر کس این حقایق را ندارد از من پست تر و هر کس اضافه دارد بالاتر و هر کس همین ها را عمل می کند مانند من است. «1»

گفتگوی عیسی علیه السلام با شیطان

عیسی علیه السلام می گوید: شیطان را همراه پنج الاغ دیدم که بر هر کدام باری حمل می کند، گفتم: چیست؟ گفت: مال التجاره است، برای آن دنبال مشتری هستم.

گفتم: مال التجارهات کدام است؟ گفت:

- 1- ستم، مشتری آن امرا هستند.
- 2- کبر، مشتری آن صاحبان عناوینند.
- 3- حسد، مشتری آن دانشمندانند.
- 4- خیانت، مشتری آن تجّارند.
- 5- مکر و حيله، مشتری آن زنانند. «2» رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

(1) - المواعظ العددية: 67، باب 1، فی المفردات.

(2) - بحار الأنوار: 196 / 6، باب 7؛ المواعظ العددية: 276، باب 5، فی الخماسيات.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 342

مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَمَنْ اعْتَذَرَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ عُذْرِهِ وَتَجَاوَزَ عَنْهُ.

«1»

هر کس زبانش را از باطل حفظ کند خداوند بدی‌های او را بپوشاند و هر کس خودداری از خشم و غضبش نماید خداوند وی را از عذاب محافظت فرماید و هر آن که از حضرت حق به خاطر گناهانش عذر بخواهد عذرش را بپذیرد و از وی درگذرد.

شرایط تزکیه نفس

برای حرکت به سوی تزکیه هفت واقعیّت را لازم دانسته‌اند:

- 1- روی آوردن به حق و قبول آن، که آن را «اسلام» گویند.
- 2- یقین به حق، نبوّت، امامت، کتاب، حساب، که آن را «ایمان» گویند.
- 3- امتثال اوامر که به مصلحت دنیا و آخرت انسان وضع شده، که آن را «عمل» گویند.
- 4- اجتناب از نواهی که جهت پاک ماندن انسان از آلودگی‌ها بنا گذاری شده، که به آن «مبارزه» گویند.
- 5- توبه حقیقی که قضای گذشته و بازگرداندن مال مردم به مردم و عذر خواهی از خداست که آن را «حال» گویند.
- 6- کسب حلال جهت آزادی از طمع به مال دیگران و فقر و ذلّت.
- 7- تقوا و پرهیزکاری که رأس تمام امور است.

مؤمن واقعی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(1) - عوالی الآلی: 101 / 1، حدیث 25؛ مجموعة ورام: 4 / 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 343

أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ؟ الْمُؤْمِنُ مَنِ اثْتَمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ، وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ،
الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَتَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ. «1»

شما را از مؤمن خبر دهم؟ مؤمن کسی است که تمام مردم مؤمن وی را بر اموال و همه امورشان امین بدانند و مسلمانان از زبان و دستش سالم باشند و مهاجر کسی است که از گناهان کناره گیری کند و آنچه را از خداوند بر وی حرام نموده ترک نماید.

بخش تزکیه که از اهداف بزرگ رسالت است بخشی نیست که در این جزوه بتوان به تمام جوانب آن اشاره کرد، آنچه را در سطور گذشته مطالعه کردید دورنمایی از توضیح جمله **يُزَكِّيهِمْ** بود از سوره مبارکه آل عمران آیه 164 که در مبحث نگاهی به چهره محمد صلی الله علیه و آله در آینه قرآن مورد توجه قرار گرفت.

تعلیم کتاب و حکمت

در تتمه آیه مورد بحث آمده:

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ «2»

و کتاب و حکمت به آنان می آموزد و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

منظور از تعلیم «کتاب»، تعلیم قرائت قرآن و مفاهیم ظاهری آن است.

در باب تعلیم «حکمت» گفته اند:

مراد از حکمت، باطن آیات و مفاهیمی است که جز پیامبر و ائمه کسی را بدان

(1) - المحاسن: 285 / 1، باب 45، حدیث 426؛ بحار الأنوار: 302 / 64، باب 14، حدیث 31.

(2) - آل عمران (3): 164.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 344

راه نیست و یا مراد شریعت است که پیامبر بزرگ با اعمالش معانی و کیفیّت اجرای آن را تعلیم داد، یا مراد زمینه سازی برای علم یقینی است که آن علم دین است و علم دین عبارت است از مبانی اعتقادی و اخلاقی و عملی و معارف الهیه.

بعضی فرموده‌اند: حکمت عبارت از تشبّه به حقّ است و پیامبر معلّم این تشبّه، چنانکه خود فرمود و نیز عملاً نشان داد:

تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.

به اخلاق الهی آراسته شوید.

برخی فرموده‌اند: حکمت عبارت است از معارف حقّه که آثارش در همه امور حیات و زندگی ظاهر می‌شود. آن که حکیم است دنیا برایش محلّ هو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر در مال و اولاد نیست، بلکه دنیا برای او جایی است که همه نوع وسایل ترقّی و تنبّه و رشد و کمال در آن قرار دارد و آدمی می‌تواند با به کارگیری صحیح نعمت‌ها شالوده سعادت ابدی خود را در آن پی ریزی نماید.

خلاصه کلام آن که: خداوند حکیم، قرآن حکیم را بر پیامبر حکیم نازل کرد تا از جامعه گمراه و امت جاهلی، جامعه و امتی حکیم بسازد.

پیروی از پیامبر در قرآن

قرآن مجید پس از نشان دادن چهره ملکوتی و با عظمت و الهی محمد صلی الله علیه و آله و بیان اهداف رسالت آن حضرت، جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم، اصرار و پافشاری عجیبی بر اطاعت و متابعت و پیروی از حضرت دارد:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ «1»

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً

(1) - آل عمران (3): 32.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 345

خدا کافران را دوست ندارد.

ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ «1»

سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتابهای آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «2»

و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید.

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ «3»

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا «4»

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ «5»

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «6»

(1) - آل عمران (3): 81.

(2) - آل عمران (3): 132.

(3) - نساء (4): 59.

(4) - نساء (4): 69.

(5) - نساء (4): 80.

(6) - حشر (59): 7.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 346

آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَالًّا مُبِينًا «1»

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا «2»

و هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در نهج البلاغه

قسمت عمده‌ای از «[نهیج البلاغه](#)» به معرفی شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهداف رسالت آن حضرت اختصاص یافته است. برای احتراز از طول موضوع به قسمت‌هایی از «[نهیج البلاغه](#)» اشاره می‌رود، باشد که بتوانیم از باب مدینه علم و زبان گویای اسلام و معلّم معارف الهیه به گوشه‌ای از عظمت رسول خدا صلی الله علیه و آله واقف شویم.

بعثت پیامبر

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَتَمَامِ نُبُوءَتِهِ، مَاخُذًا

(1) - احزاب (33): 36.

(2) - احزاب (33): 71.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 347

عَلَى النَّبِيِّينَ مِثْلَهُ، مَشْهُورَةً سَمَاءً، كَرِيماً مِلَادُهُ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءٌ مُتَنَشِّرَةٌ وَ طَرَائِقُ مُتَشَتِّتَةٌ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. «1»

تا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای به انجام رساندن وعده‌اش و به پایان بردن مقام نبوت مبعوث کرد، در حالی که قبولی رسالت او را از تمام انبیا گرفته بود، نشانه‌هایش روشن و میلادش با عزّت و کرامت بود. در آن روزگار اهل زمین مللی پراکنده، دارای خواسته‌هایی متفاوت و روش‌هایی مختلف بودند، گروهی خدا را تشبیه به مخلوق کرده، عده‌ای در نام او از حق منحرف بوده و برخی غیر او را عبادت می‌نمودند. چنین مردمی را به وسیله پیامبر از گمراهی به هدایت رساند و به سبب شخصیت او از چاه جهالت به در آورد.

از ازل، دوران حُسن تا ابد

ای ز روی تو مه و خور را مدد

پادشا از لشگری دارد مدد

حُسن را از عاشقان باشد کمال

در کتاب ما نمی گنجد حروف

در حساب ما نمی آید عدد

معنی اسما همه در ذات تو

مُضمَرست ای دوست چون نه در نود

گشته عشقت نمیرد در مصاف

مرده شوقت نخسبد در لحد

خامشی بهتر که نتوانم گرفت

خیمه گردون چو خرگه در نمد

(سیف فرغانی)

دین پیامبر

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْذِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ، وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ، وَالنُّورِ السَّاطِعِ، وَالضِّيَاءِ اللَّامِعِ
وَالْأَمْرِ الصَّادِعِ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ وَاجْتِجَاحاً بِالْبَيِّنَاتِ، وَتَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ، وَتَخْوِيفاً

(1) - نهج البلاغه: خطبه 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 348

بِالْمَثَلَاتِ، وَالتَّاسُ فِي فِتْنٍ اجْتَدَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ، وَتَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ، وَاخْتَلَفَ النَّجْرُ وَتَشَتَّتَ الْأَمْرُ، وَضَاقَ الْمَخْرَجُ،
وَعَمِيَ الْمَصْدَرُ، فَالْهُدَى حَامِلٌ، وَالْعَمَى شَامِلٌ، عُصَى الرَّحْمَانُ، وَنُصِرَ الشَّيْطَانُ، وَخُذِلَ الْإِيمَانُ. «1»

و شهادت می دهم که محمد بنده و رسول اوست، و او را به آئین مشهور، و نشانه معروف، و کتاب مسطور، و نور درخشان، و چراغ فروزان، و دستور روشن و آشکار، به سوی مردم فرستاد، تا شبهه های آنان را برطرف سازد، و با دلایل روشن بر آنان اتمام حجّت کند، و به آیات قرآن مردم را از هلاکت برحذر داشته، و از عواقب شوم معصیت بترساند، رسالت او به وقتی بود که مردم دچار فتنه ای بودند، که ریسمان دین از اثر آن گسسته، و پایه های یقین متزلزل، و اصل

دین گرفتار اختلاف، و همه امور درهم ریخته بود، راه رهایی بر مردم تنگ، و مصدر هدایت پوشیده، چراغ راهنما خاموش و گمراهی نسبت به همه فراگیر بود. خدا نافرمانی، و شیطان یاری می شد و ایمان ورشکسته.

انذار پیامبر

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ، مُنِخُونَ بَيْنَ حِجَاةٍ خُشْنٍ وَحَيَاتٍ صُمٍّ، تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ، وَتَأْكُلُونَ الْجُشِبَ وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ، الْأَصْنَامُ فَيْكُم مِّنْصُوبَةٌ وَالْأَنَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ. «2»

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان بیم دهنده جهانیان و امین بر قرآن برانگیخت

(1) - نهج البلاغه: خطبه 2.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 26.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 349

و شما ملت عرب در آن وقت دارای بدترین دین و در بدترین خانه بودید، اقامت گاهتان در میان سنگ‌های سخت و در بین مارهای زهردار بود، آب تیره می نوشیدید، غذای خشن می خوردید، خون یکدیگر را می ریختید، قطع رحم می کردید، بتان در میان شما نصب شده بود و گناهان به شما بسته بود.

این وضع نکبت بار زندگی عرب بود، که بر اثر عقاید فاسده و اخلاق رذیله به آن خو داشتند، رهبر با کرامت اسلام با چه زحمتی در سایه قرآن مجید آن وحشی‌های بدتر از درندگان را به صراط مستقیم کشانید، خدا می داند!

پرتو تو مباد از من دور

ای چو خورشید چشمه‌ای از نور

چشم را کی بود ملال از نور؟

دوست را چون بود شکیب از دوست؟

هر که را در جهان تویی منظور
دو جهانش نیاید اندر چشم
صحبت تو غنا و من درویش
نظر تو شفا و من رنجور
نیست هر خوب را ملاححت تو
نیست هر کوه را کرامت طور
سیف فرغانی از تو سپرنشد
از غسل سیر کی شود زنبور

(سیف فرغانی)

بعثت پیامبر بر عرب جاهلی

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْقَهُ كِتَابًا، لَا يَدَّعِي نَبُوَّةً، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ
مَحَلَّتَهُمْ وَ بَلَّغَهُمْ مَنَاجِئَهُمْ، فَاسْتَقَامَتْ قَنَائُهُمْ وَاطْمَأَنَّتْ صَفَائُهُمْ. «1»

خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برانگیخت، در حالی که احدی از عرب کتابخوان نبود و ادعای نبوت نداشت. آن حضرت ایشان را رهبری کرد تا در

(1) - نهج البلاغه: خطبه 33.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 350

محل اصلی آدمیت مستقر ساخت و به زندگی نجات بخش رساند، تا کجی های آنان استقامت یافت و احوال متزلزل آنان آرام گردید.

دنیای زمان رسالت پیامبر

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأَمَمِ وَاعْتِزَامٍ مِنَ الْفِتَنِ، وَأَنْتِشَارٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ تَلَطُّ مِنَ الْحُرُوبِ وَالْدُّنْيَا كَاسِفَةُ الثُّورِ، ظَاهِرَةُ الْعُرُورِ، عَلَىٰ حِينِ اصْفِرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَإِبَاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا وَ اغْوَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ مَنَاوِ الْأَهْدَى وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى، فَهِيَ مُتَجَهَّمَةٌ لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ فِي وَجْهِ طَالِبِهَا، تَمُرُّهَا الْفِتْنَةُ وَ طَعَامُهَا الْجَيْفَةُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ وَدَنَائُهَا السَّيْفُ. «1»

پیامبر را در زمانی فرستاد که رشته رسالت منقطع و خواب غفلت ملّت‌ها طولانی و فتنه‌ها جدّی و امور حیات از هم گسیخته و آتش جنگ‌ها شعله‌ور بود. نور دنیا در کسوف و دنیا با ظهور چهره فریبده در حال خودنمایی، برگ‌های درخت زندگی زرد، نومیدی از بارور شدن شجره حیات بر دل‌ها چیره و آب زندگی فروکش کرده بود. زمانی که نشانه‌های هدایت کهنه، علائم گمراهی نمایان بود. دنیا به اهلش روی زشت نموده و نسبت به خواهنده‌اش عبوس بود. میوه‌اش فتنه، غذایش مردار، جامه زیرش ترس و جامه رویش شمشیر بود.

شجره نبوت

حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ

(1) - نهج البلاغه: خطبه 88.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 351

مُنْبَتًّا وَاعَزَّ الْأَزْوَاجَ مَعْرِسًا مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ وَ انْتَخَبَ مِنْهَا أَمَنَاءُهُ. عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثَرِ وَ اسْرَتُهُ خَيْرُ الْأَسْرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتْ فِي حَرَمٍ وَ بَسَقَتْ فِي كَرَمٍ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ وَ ثَمَرَةٌ لَا تُنَالُ، فَهُوَ إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى وَ بَصِيرَةٌ مَنِ اهْتَدَى، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَ كَلَامُهُ الْفَصْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ؛ أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ هَفْوَةٍ عَنِ الْعَمَلِ وَ عِبَاوَةٍ مِنَ الْأَمَمِ. «1»

تا آن که کرامت خداوند سبحان منتهی به محمد صلی الله علیه و آله شد، او را از برترین معادن رویاند و در عزیزترین سرزمین‌ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار کرد و امنای خود را از آن انتخاب نمود. عترتش بهترین عترت‌هاست و دودمانش بهترین دودمان‌ها و شجره‌اش بهترین شجره‌ها، شجره‌ای که در حرم روییده و در عرصه کرامت و

مجد به رشد رسیده، شجره‌ای که شاخه‌هایی بلند دارد و میوه‌هایی دور از دسترس. از این رو او امام تقوای پیشگان و وسیله بصیرت هدایت یافتگان است. چراغی است درخشان و ستاره‌ای فروزان و آتش گیره‌ای با شعله‌های زیانه‌دار. روشش اعتدال، طریقه‌اش رشد، کلامش جداکننده حق از باطل و حکمش عدل است.

خداوند او را در فاصله‌ای که بین آمدن پیامبران رخ داده بود برانگیخت، زمانی که مردم از عمل نیک روی پرتافته و ملت‌ها غرق جهالت بودند.

دعوت به حکمت و موعظه حسنه

بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَلَالًا فِي حَيْرَةٍ وَخَائِطُونَ فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ،

(1) - نهج البلاغه: خطبه 93.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 352

وَاسْتَرْزَلَتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ وَاسْتَحَقَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ، خِيَارَى فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَبَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ، فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ. «1»

خداوند پیامبر را هنگامی فرستاد که مردم در وادی گمراهی حیران بودند، در فتنه کورکورانه می‌رفتند، هواهای نفسانی عقل و خرد را از آنان ربوده، کبر و خودپسندی آنان را دچار لغزش کرده و جاهلیت تاریک، سبکسر و بی‌اعتبارشان نموده بود. در کارها ناآرام و سرگردان و ملتی گرفتار نادانی بودند. رسول حق صلی الله علیه و آله خیرخواهی را نسبت به آنها به نهایت رساند، به راه حق حرکت کرد و آنان را به حکمت و موعظه حسنه دعوت فرمود.

اگر چه زنده باشد جان ندارد

کسی کو همچو تو جانان ندارد

دلی پر خون لبی خندان ندارد

گل وصلت نبوید گر چه غنچه

فقیری کز گدایی نان ندارد

شده چون تو توانگر را خریدار

نخواهم بی تو ملک هر دو عالم
که بی تو هر دو عالم آن ندارد

غم ما خوردمی کآنجا که مائیم
ولایت غیر تو سلطان ندارد

امید سیف فرغانی به وصل است
که مسکین طاقت هجران ندارد

(سیف فرغانی)

برکات پیامبر

مُسْتَفْرُهُ خَيْرُ مُسْتَقَرٍّ، وَمَنْبَتُهُ أَشْرَفُ مَنْبَتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكَرَامَةِ وَمَاهِدِ السَّلَامَةِ، قَدْ صُرِفَتْ نَحْوُهُ أَفْعَدَةُ الْأَبْرَارِ وَتُنِيَتْ إِلَيْهِ أَرْمَةُ الْأَبْصَارِ، دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الضَّعَائِنَ وَأَطْفَأَ بِهِ النَّوَائِرَ، أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَفَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا، أَعَزَّ بِهِ

(1) - نهج البلاغه: خطبه 94.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 353

الدَّيْلَةُ، وَأَدَّلَ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَصَمْتُهُ لِسَانٌ. «1»

قرارگاهش بهترین قرارگاه و محل رویدانش شریف ترین محل است، در معادن بزرگواری و گهواره های سلامت، قلب خوبان شیفته او شد و توجه دیده ها به جانب او گشت. خداوند به برکت او کینه ها را دفن کرد و آتش دشمنی ها را خاموش نمود. مردم را به دست او با هم (به خاطر) ایمان برادر ساخت و نزدیکان را (به خاطر کفر) از هم دور کرد. به وسیله او ذلیل را عزیز و عزیز بی جهت را ذلیل گرداند. کلامش روشن کننده حق و سکوتش زبان گويا بود.

پیامبر، راه نجات بشر

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا، فَقَاتِلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاهُ، يَسُوْهُهُمْ إِلَى مَنَاجِيهِمْ، وَيُبَادِرُهُمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ، يَحْسِرُ الْحَسِيرُ، وَيَقِفُ الْكَسِيرُ، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّى أَرَاهُمْ مَنَاجِيَهُمْ، وَبَوَّاهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، فَاسْتَدَارَتْ رِحَاهُمْ، وَاسْتَقَامَتْ فَنَائُهُمْ. «2»

پس از حمد خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را برانگیخت در حالی که احدی از عرب نبود که کتابی بخواند و نه دعوی پیامبری و نزول وحی کند. پس با آنان که نافرمان بودند به همراهی مطیعانش جنگید، عاصیان را به سوی نجات سوق می داد و برای رهانیدن مردم از گمراهی پیش از آن که مرگشان فرا رسد پیشدستی می نمود. بر سر راه مانده و از پای درآمده اقامت می کرد تا او را به مقصدش برساند، مگر هلاک شونده ای که خیری در او نبود. تا آن جا ایستاد

(1) - نهج البلاغه: خطبه 95.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 103.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 354

که راه نجات را به آنان نشان داد و در جایگاه انسانیشان جای داد، تا آسیای حیاتشان به کار افتاد و امورشان استوار شد.

بشارت و انذار پیامبر

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَجَبَهَا كَهْلاً وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً وَأَجْوَدَ الْمُسْتَمَطَّرِينَ دِيَمَةً. «1»

تا این که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را گواه و بشارت دهنده و ترساننده برانگیخت.

در کودکی بهترین مردم، در بزرگسالی نجیب ترین انسان، در اخلاق پاک ترین پاکان و دوام جود و سخاوت از همه بیشتر بود.

پیامبر امین

حَتَّى أُرَى قَبَسًا لِقَابِسٍ وَأَنَارَ عِلْمًا لِحَابِسٍ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِيثُكَ نِعْمَةً وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً. «2»

تا آن که پیامبر شعله‌ای برای خواستار نور برافروخت و نشانه‌ای برای وامانده در گمراهی روشن ساخت. خداوند! او امین و مورد اعتماد تو و گواه حضرتت در قیامت و نعمتی است که با رسالت فرستادی و رحمتی است که به حق گسیل داشتی.

چشمه حکمت

اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَشْكَاةِ الضَّيَاءِ وَذُوَابَةِ الْعُلْيَاءِ وَسُرَّةِ

(1) - نهج البلاغه: خطبه 104.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 105.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 355

الْبَطْحَاءِ، مَصَابِيحِ الظُّلُمَةِ وَتَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ. «1»

او را از شجره انبیا و از چراغدان نور و از مرتبت بلند و از مرکز سرزمین بطحا و از چراغ‌های برافروخته در ظلمت و چشمه‌های حکمت، اختیار نمود.

طبابت پیامبر

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَقْلِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيَرَةِ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَفْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الثَّاقِبَةِ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ. «2»

طبیعی است که همراه با طبّش در میان مردم می‌گردد، مرهم‌هایش را محکم و آماده ساخته و ابزارهایش را برای سوزاندن زخمها داغ نموده، تا هر جا لازم باشد: در زمینه دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های لال به کار گیرد. دارو به دست به دنبال علاج بیماری‌های غفلت و دردهای حیرت است. این بیماران وجود خود را از انوار حکمت روشن ننموده و با آتش زنه دانشی درخشان، شعله نیفروخته‌اند. از این بابت به مانند چهارپایان چرنده و سنگ‌های سخت‌اند.

بی‌ارزشی دنیا در نزد پیامبر

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا وَأَهْوَنَ بِهَا وَهَوَّهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَاهَا عَنْهُ

(1) - نهج البلاغه: خطبه 107.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 107.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 356

اِخْتِيَارًا وَبَسْطَهَا لِغَيْرِهِ اِحتِقَارًا، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، أَوْ يَرْجُوَ فِيهَا مُقَامًا. بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا وَ نَصَحَ لَأَمَّتِهِ مُنْذِرًا وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا وَ خَوْفًا مِنَ النَّارِ مُحْذِرًا.

«1»

رسول حق دنیا را حقیر و کوچک شمرد و پستش دانست و نزد دیگران خوار نمود، می‌دانست که خداوند با اختیار خود دنیا را از او دور کرد و به خاطر حقارتش آن را برای دیگران گشاده ساخت. پس او با قلبش از دنیا روی گرداند و یادش را از باطن خود میراند و عاشق غایب شدن زینتش از مقابل خود بود، تا از آن لباس آرایشی برنگیرد، یا اقامت در آن را هوس ننماید. در رساندن احکام از جانب خدا برای قطع عذر مردم کوشید و برای مردم با ترساندن از عذاب خیرخواهی نمود و با مژده‌هایی که داد، به بهشت دعوت فرمود و با تهدیدهایی که کرد از آتش ترساند.

دعوت کننده به حق و گواه بر خلق

أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ، وَشَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ، فَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُقَصِّرٍ، جَاهِدَ فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِنٍ وَلَا مُعَدِّرٍ، إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى وَبَصُرَ مَنِ اهْتَدَى. «2»

خداوند پیامبر را دعوت کننده به سوی حق و گواه بر خلق فرستاد. آن حضرت بدون سستی و کوتاهی تمام احکام پروردگارش را به مردم رساند و بدون ضعف و عذر تراشی با دشمنان خدا جنگید. وی پیشوای اهل تقوا و دیده اهل هدایت بود.

(1) - نهج البلاغه: خطبه 108.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 115.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 357

مبارزه با بت پرستی و اطاعت شیطان

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، يَقْرَأُ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَ لِيَقْرُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ وَلِيُنْشِئُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ. «1»

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت تا بندگان را از حلقه پرستش بتها درآورده به مدار عبادت خود وارد کند و از طاعت شیطان نجات داده به گردونه اطاعت خود بیاورد، به وسیله قرآنی که معنایش را روشن و بنیانش را استوار کرد، تا بندگان خدای خود را بعد از جهل به او بشناسند و پس از انکار (زبانی) او به وجودش اقرار نمایند. و پس از انکار (قلبی) او وجودش را ثابت بدانند.

رسالت پیامبر با نور قرآن

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ طُولَ هَجْعَةٍ مِنَ الْأَمَمِ وَانْتِفَاضٍ مِنَ الْمُبَرَمِ، فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيَّنَّ يَدِيهِ وَالنُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ، ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَقُوهُ، وَلَنْ يَنْطِقَ، وَلَكِنْ اخْبِرْكُمْ عَنْهُ: أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَايَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَايَبْنِيكُمْ. «2»

او را در عصری به رسالت برانگیخت که خالی از پیامبران بود و خواب گران ملل جهان طولانی شده بود و رشته محکم دین گسیخته بود. پس او با کتابی که تصدیق کننده حقایق کتب آسمانی بود و نوری که باید از آن پیروی شود به

(1) - نهج البلاغه: خطبه 147.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 157.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 358

جانب مردم آمد. آن نور قرآن است، آن را به سخن آرید ولی هرگز سخن نمی گوید، اما من شما را از آن خبر می دهم: آگاه باشید که: دانش آنچه می آید و خبر آنچه که در جهان گذشت و درمان دردهای شما و مقررات نظم دهنده زندگیتان در این کتاب است.

پیامبر در دنیا و آخرت

فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عِلْمًا لِلْسَّاعَةِ وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَمُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ.

خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. «1»

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را نشانه قیامت و بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داد. او با شکم گرسنه از دنیا رفت و با سلامت همه جانبه وارد آخرت شد.

ولادت و بعثت و هجرت پیامبر

ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَالْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِي وَ الْكِتَابِ الْهَادِي. اسْرَتْهُ خَيْرُ اسْرَةٍ وَ شَجَرَتْهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، اَعْصَاهَا مُعْتَدِلَةٌ وَثَمَارُهَا مُتَهَدِلَةٌ، مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ، هِجْرَتُهُ بِطَبِيبَةَ، عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ وَامْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهِ. اَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ وَدَعْوَةٍ مُتَلَفِيَةٍ، اَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ. «2»

پیامبرش را با نوری درخشان و دلیلی روشن و راهی آشکار و کتابی هدایت

(1) - نهج البلاغه: خطبه 159.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 160.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 359

کننده برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان و شجره وجودش بهترین شجره است، شجره‌ای که شاخه‌هایش معتدل و میوه‌هایش در دسترس است. جایگاه ولادتش مکه و هجرتش مدینه طیبه بود، در مدینه نامش پراوازه شد و صدایش از آن جا به همه جا رسید. خداوند او را با دلیل کافی و پندی شفافبخش و دعوتی که مردم را از گمراهی‌ها برهاند فرستاد. دستورهای ناشناخته دین را به وسیله او آشکار نمود و بدعت‌های نادرست را در هم کوبید و احکامی را که هم اکنون نزد ما معلوم است بیان داشت.

امین وحی و آخرین پیامبر

أَمِينٌ وَخِيَّةٌ، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرٌ نِقْمَتِهِ. «1»

رسول خدا امین وحی و آخرین فرستادگان و بشارت دهنده به رحمت و بیم دهنده از عذاب او بود.

وسیله کرامت امت

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ حِينَ ذَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ، وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْأَطْلَافُ وَ أَظْلَمَتْ
بَهْجَتُهَا بَعْدَ إِشْرَاقٍ وَ قَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَ خَشَنَ مِنْهَا مِهَادٌ وَ أَزِفَ مِنْهَا قِيَادٌ، فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مُدَّتِهَا وَ اقْتِرَابٍ مِنْ
أَشْرَاطِهَا وَ تَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا وَ انْفِصَامٍ مِنْ خَلْقَتِهَا وَ انْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَ عَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَ تَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا وَ قِصَرٍ مِنْ
طُولِهَا. جَعَلَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ وَ كَرَامَةً لِأَمَّتِهِ وَ رِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ وَ رِفْعَةً لِأَعْوَانِهِ

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 172.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 360

وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ. «1»

آن گاه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت وقتی که دنیا به سپری شدن نزدیک شده و آخرت روی آورده و سرسبزی دنیا پس از روشنی تاریک و اهلش را در مشقت قرار داده بود، آن زمان که بستر دنیا ناهموار و آماده نابودی و نیستی بود. زمانش رو به پایان و نشانه های زوالش نزدیک شده بود، آن زمان که اهل دنیا رو به نابودی و حلقه اش رو به شکسته شدن و ریسمانش رو به پاره شدن و نشانه هایش رو به کهنه شدن و عیب هایش رو به مکشوف شدن و درازی مدتش رو به کوتاه شدن می رفت. خداوند پاک آن حضرت را تبلیغ کننده رسالت و وسیله کرامت امت و بهار اهل زمان و بلندی مرتبت یاران و شرف هواخواهان خود قرار داد.

غلبه بر گردنکشان

أَرْسَلَهُ بِالضَّيَاءِ وَ قَدَّمَ فِي الْأَصْطِفَاءِ، فَرَّقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ وَ سَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ، وَ دَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ وَ سَهَّلَ بِهِ الْحَزْنَ، حَتَّى سَرَّحَ
الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ. «2»

او را با نور فرستاد، در برگزیدگی بر همگان پیشی داد، رخنه ها را به وسیله او به هم بست و به وجود او بر گردنکشان پیروز شد، به او مشکل را آسان و ناهمواری را هموار ساخت، تا جبهه گمراهی را از راست و چپ دور گردانید.

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 189.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 204.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 361

ما به دست تو داده‌ایم عنان	گر همه تیر می‌زنی و سنان
قیمت وصل تو نداند کس	یک سر موی توست هر دو جهان
کس میان من و میان تو نیست	سرّ ما از دو عالم است نهان
من نکردم ز دل فراموش	گر تو یادم نمی‌کنی به زبان
آنچه هجر تو کرد با دل من	با گلستان نکرد باد خزان
در فراق تو روی و دیده ما	گل زرد است و چشمه‌های روان
می‌کشیم انتظار موکب تو	که نثارت کنیم نقد روان
چهره زرد و اشک سرخ عماد	دعوی عشق می‌کنند بیان

(عماد فقیه کاشانی)

در اینجا به شرح و تفسیر و توضیح و تحلیل جمله اول دعای دوم «صحیفه» پایان می‌دهم و به کمک حضرت محبوب به فرازهای دیگر دعا می‌پردازم.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 362

[«2» فَخْتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ وَجَعَلْنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ وَكَثَرْنَا بِمَنْهُ عَلَى مَنْ قَلَّ]

خدای توانا، ما را بر همه امت‌هایی که آفرید، خاتم قرار داد و بر همه منکران حق و حقیقت گواه گرفت و با نیکی و احسانش، ما را بر آنان که اندک بودند، فزونی بخشید.

نگین امت‌ها

قلوبی که ریشه و اساس عقایدش توحید و معاد و قرآن و نفوسی که بنیان و ریشه اخلاقش، آیات اخلاقی قرآن و اعضای بدنی که حرکاتش مطابق با فرمان‌های کتاب خداست، صاحبان آن قلوب و نفوس و اعضا که به حق امت محمد و پیرو حقیقی آن حضرتند بر تمام جهانیان گواه و شاهد عقاید حقه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه‌اند.

يك مؤمن در مسائل اعتقادی و در جهات اخلاقی و در زمینه‌های عملی چنانکه قرآن مجید و رسول خدا و ائمه هدی خواسته‌اند باید حجت و شاهد و گواه و دلیل سایر امم باشد، امت‌ها و آنان که در غیر مذهب اسلامند باید با دیدن يك فرد مؤمن به اسلام به درك عظمت حق و اخلاق و ایمان و رفتار پیامبر و ائمه نایل شوند.

در مهم‌ترین کتب حدیث از حضرت صادق علیه السلام رسیده:

كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلِسْتِكْمَ، لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَرَعَ وَالْاِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 363

وَالْخَيْرَ، فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ. «1»

با اعمال خود دعوت کننده به حق باشید، سایرین باید از شما، پاکدامنی و پارسایی و کوشش در راه الله در تمام زمینه‌ها و نماز و هر کار خیری را مشاهده کنند، که این اعمال و اخلاق و ایمان و اعتقاد راهبر دیگران به سوی صراط مستقیم حق است.

صفوان بن یحیی یکی از بزرگانی است که مصداق بارز این حدیث می‌باشد که در ذیل، منزلت این شخصیت کم‌نظیر می‌آید:

منزلت صفوان بن یحیی

درباره صفوان بن یحیی که حقاً شاهد و گواه بر دیگران بود، در کتب معتبر رجالی آمده:

- 1- از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و جواد الائمه علیهم السلام بود به نحوی که از آن منابع الهی بهترین بهره ایمانی و تربیتی و اخلاقی را می گرفت.
- 2- نزد حضرت رضا علیه السلام دارای منزلت و کرامت و شرافت بود.
- 3- در امور دین و دنیا وکیل حضرت رضا علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام بود.
- 4- موثق ترین و عابدترین مردم روزگارش بود.
- 5- در زهد و بندگی حق دارای منزلتی عظیم بود.
- 6- جماعت واقفیه مال بسیاری برای او بردند تا با آنان همراه شود، او با کمال شجاعت و به علت ایمان بالا آنها را طرد کرد.

(1) - بحار الأنوار: 303/67، باب 57، حدیث 13؛ الکافی: 78/2، حدیث 14.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 364

- 7- با عبدالله بن جندب و علی بن نعمان در بیت الله قرار گذاشتند هر کدام از دنیا رفتند دیگری هر اندازه عمر کرد بجای از دنیا رفته ادای زکات و روزه و نماز کند. آن دو نفر از دنیا رفتند و صفوان شبانه روز صد و پنجاه رکعت نماز برای خود و آن دو بجا می آورد و سه زکات هر سال در راه خدا می داد.
- 8- در سفر حج یکی از همسایگانش پولی به او داد که در کوفه به زن و فرزندش برساند، گفت: صبر کن، آنگاه پیش شتردار رفت و فرمود: این مقدار پول به بار من اضافه می شود آیا راضی هستی ببرم؟!
- 9- صفوان در مدینه از دنیا رفت حضرت جواد علیه السلام کفن مخصوص خود و حنوطش را برای کفن و دفن او فرستاد. «1»

کسی کو غم عشق جانان نداشت	چو زنده نفس می زد و جان نداشت
گدای توام ای توانگر به حُسن	چنین مملکت هیچ سلطان نداشت
تویی آن شفایی که بیمار دل	بجز درد تو هیچ درمان نداشت
دلی را که اندوه تو جمع کرد	غم هر دو کُوش پریشان نداشت
مرو بی محبت که مفتی عشق	چنین مؤمنی را مسلمان نداشت

(سیف فرغانی)

مؤمن واقعی در قرآن

قرآن مجید چهره با عظمت مؤمن را این گونه تصویر می کند:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ «2»

(1) - اختیار معرفة الرجال: 2 / 792.

(2) - انفال (8): 2 - 4.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 365

مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند.* هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.* مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» «1»

مسلمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند.* پاداششان نزد پروردگارشان بهشت‌های پاینده‌ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنها جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

در باره مسلمان مطیع در قرآن مجید فرموده:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا» «2»

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

(1) - بینه (98): 7 - 8.

(2) - نساء (4): 69.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 366

شاهد و گواه بر امت‌ها

قرآن مجید در آیات زیر اصرار دارد شما امت باید در عقاید و اخلاق و اعمال، شاهد و گواه بر امت‌ها باشید و شاهد شدن جز در سایه پیروی از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله در همه شؤون حیات میسر نیست.

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» «1»

و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه [و معتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد.

لَيَكُونَنَّ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ «2»

تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید.

در پاره‌ای از روایات لفظ شهدا را به ائمه معصومین علیهم السلام ترجمه کرده‌اند و بعضی از مفسران حقیقت این گونه آیات را مربوط به قیامت دانسته‌اند، به این معنی که این امت شاهد و گواه بر اعمال آدمیان در قیامت‌اند، که این دو معنا منافات با معنای اول ندارد.

«وَكثَرْنَا بِمَنْ عَلَى مَنْ قَلَّ»

از آن جا که در خزانه آفرینش گوهری گران‌بها تر از اسلام نیست، اسلامی که عبارت از عقاید حقّه و حسنات اخلاقی و اعمال نیکوست و به توسط رسالت ختم انبیا و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام در کمال و جامعیت خاصّ خودش ظهور کرد که:

(1) - بقره (2): 143.

(2) - حج (22): 78.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 367

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً «1»

امروز [با نصب علی بن ابی طالب علیه السلام به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

این گوهر با تمام حیثیتش در وجود هر کس تجلی کند ارزشش همان ارزش اسلام می‌شود.

مؤمن واقعی در روایات

در این که باید مؤمن برای همگان اسوه و شاهد باشد روایتی از امام صادق علیه السلام به ما رسیده که می‌فرماید:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَحَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَآثَارِنَا وَلَكِنْ شِيعَتُنَا مَنْ وَافَقَنَا بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَاتَّبَعَ آثَارَنَا وَعَمِلَ بِأَعْمَالِنَا،
اولئك شِيعَتُنَا. «2»

آن کس که به زبان می‌گوید شیعه‌ام ولی عملاً مخالف اعمال و آثار ماست شیعه نیست. شیعه کسی است که با زبان و دل موافق ما باشد و از ما پیروی نموده و برابر با کردار ما عمل کند، که اینانند شیعیان ما.

عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بِهِ حَضَرْتُ صَادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرْضُهُ دَاشَتْ: بِهِ مِنْ وَصِيَّتِي كُنْ؟

حضرت فرمود:

(1) - مائده (5): 3.

(2) - بحار الأنوار: 164 / 65، باب 19، حدیث 13؛ مشکاة الأنوار: 70.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 368

تو را به تقوا و پاکدامنی و کوشش در راه حق سفارش می‌کنم، بدانکه کوشش بی ورع سودی ندارد. «1» در حدیث قدسی آمده:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَا مُوسَى! مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ. «2»

به موسی وحی شد: ای موسی! مخلوقی محبوب‌تر از بنده مؤمن نیافریده‌ام.

و در حدیث مهمی از حضرت رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ. «3»

مؤمن در نزد خداوند همانند ملک مقرب است و بلکه مؤمن در پیشگاه حق از ملک مقرب هم عظیم‌تر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ. «4»

حرمت مؤمن از حرمت کعبه برتر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَفُضِّلَ حُرْمَةُ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحُرْمِ كُلِّهَا. «5»

(1) - الکافی: 78 / 2، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 301 / 67، باب 57، حدیث 10.

(2) - التوحید، شیخ صدوق: 405، باب 62، حدیث 13؛ الکافی: 61 / 2، حدیث 7.

(3) - بحار الأنوار: 21 / 6، باب 20، حدیث 15؛ وسائل الشیعة: 75 / 16، باب 86، حدیث 21021.

(4) - بحار الأنوار: 16 / 65، باب 15، حدیث 20؛ الخصال: 27 / 1، حدیث 95.

(5) - نهج البلاغه: خطبه 166.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 369

و حرمت مسلمان را بر آنچه دارای حرمت است برتری داد.

در هر صورت چهره با عظمت مؤمن در آیات قرآن و روایات ترسیم شده که شما می توانید برای تحقق بیشتر به آن آیات و روایات در کتب حدیثی مراجعه کنید؛ زیرا این جزوه گنجایش ذکر آن همه آیات و روایات را ندارد.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 370

[«3» اللَّهُمَّ فَضِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَبِحَبِيبِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ إِمَامَ الرَّحْمَةِ وَقَائِدَ الْخَيْرِ وَمِفْتَاحَ الْبَرَكَةِ]

خدایا بر محمد درود فرست، آن وجود مبارکی که امین بر وحیت و گزیده از مخلوقات و انتخاب شده از بندگان توست و او پیشوای رحمت و قافله سالار خوبی و کلید برکت است.

صفات برجسته گل سر سبد آفرینش

حضرت در فرازهای این دعا به صفات برجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مقام نبوت اشاره دارد.

امانتداری در وحی

از نامهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امین است که برگرفته از کلمه امانت و ادای آن و راستی در وعده است. و عرب قبل از بعثت پیامبر به خاطر مشاهده امانتداری از ایشان و یعنی از خلاف و دروغ او را امین می گفتند. به همین جهت جبرئیل هم در قرآن، امین خوانده شده است و پیامبر هم به این مقام افتخار می کند. آنجا که خداوند فرمود:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 371

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ «1»

نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

هنگامی که آیه وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «2» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: آیا از این رحمت هم چیزی نصیب تو شد؟ عرض کرد: بلی، من از عاقبت امر خود می ترسیدم ولی من به تو ایمن شدم؛ آنچه را که خداوند بر من ثنا گفته است به آیه:

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٍ «3»

نیرومندی که نزد صاحب عرش دارای مقام و منزلت است؛ * آنجا مورد اطاعت [فرشتگان] و امین است.

و همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا من رحمت هدایت شده‌ام. «4» در حقیقت آیه فوق تضمینی بود که جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارگاه الهی رفیع است و نفوذ و قدرتش همواره محفوظ خواهد ماند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جهت فضیلت مقام امانت‌داری در زمین و آسمان توفیق رسالت یافت تا شب معراج در بارگاه خاص حق از رسول وحی او یعنی جبرئیل هم‌گذر نمود و به «قاب قوسین» رسید.

(1) - تکویر (81): 20 - 21.

(2) - انبیاء (21): 107.

(3) - تکویر (81): 20 - 21.

(4) - بحار الأنوار: 306 / 16، باب 11؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 121 / 7، ذیل آیه 107 سوره انبیاء.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 372

پس خدای تعالی وحی را از عالم غیب به حضرت عطا فرمود و در قلب و جان پاک و نورانی او قرار داد و به طور امانت در اختیارش گذاشت که به وسیله آن آدمیان را هدایت کند. پس نیکوست که رسالت وحی را به سرانجام آن برساند. در غیر این صورت امانت را ادا نکرده است.

حقیقت وحی

«وحی در لغت به معنای اشاره، رساله، کتاب، الهام، آنچه به دیگری داده شود تا از آن آگاه گردد. ولی در اصطلاح به دستورهای آشکار حق به انبیا و رسولان که از راه‌های گوناگون در خواب و بیداری با واسطه فرشته یا بی واسطه رسانده می‌شود؛ اطلاق می‌گردد.

مراد از امین وحی این است که پیامبر حق، توانایی آنچه تکلیف به او شده را داشته باشد که در قلب و ذهن خود حفظ کند و با حکمت الهی و استعداد ذاتی، اسرار دانش و حکمت را نگهداری کند پس وحی که امانت مهم رسالت است ویژه افراد برگزیده خداوند است. این گونه امانت‌ها بر همه عالم عرضه شده ولی تنها انسان پذیرفت و تا پایان حیات هستی این امانت‌داری از رسولان به ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و ادامه می‌یابد.

پیامبر اسلام برای مأموریت وحی و ارشاد آدمیان، امین شمرده شد تا بتواند برنامه‌های حق تعالی را اجرا کند. «1»

اصطفا و نجابت و امانتداری پیامبر گرامی اسلام در روایات

نجیب به معنای آنچه که در ذات خوب و نفیس باشد و یا دارای هوشیاری و دانایی هم باشد ولی صفی به معنای مُصطفی و گزینش شده دیگری است. و به معنای حبیب هم آمده است.

(1) - ریاض السالکین: 1/ 454 - 455.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 373

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، برگزیده‌ای حقیقی بود که خود بر این مطلب گواه است؛ که فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمِينٌ فِي السَّمَاءِ وَأَمِينٌ فِي الْأَرْضِ. «1»

هان! به خدا قسم که من در آسمان امین هستم و در زمین نیز امینم.

و آنگاه که یار و وصی او، او را می‌ستاید و می‌فرماید:

فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَخَازِنُ عِلْمِكَ الْمَخْزُونُ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِثُكَ بِالْحَقِّ، وَرَسُولُكَ إِلَى الْخَلْقِ. «2»

او امین درستکار تو، خزانه‌دار دانش سرت، و شاهد تو در روز قیامت، و برانگیخته‌ات به حق، و فرستاده‌ات به سوی خلق است.

ابن ابی الحدید در شرح جمله اول گفته است:

«أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ»

یعنی امین بر وحی توسست و مأمون یکی از القاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. «3» امانتداری نزد ایشان اهمیت زیادی دارد که امت را به شدت از خیانت در امانت نهی می‌کند و می‌فرماید:

مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرْدِّهَا إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ أَذْرَكَهُ الْمَوْتُ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّةٍ وَيَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ. «4»

فرمود: کسی که در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند و

(1) - كنز العمال: 413 / 11، حديث 31937؛ مجمع الزوائد: 4 / 126.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 71.

(3) - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: 6 / 141.

(4) - بحار الأنوار: 171 / 72، باب 58، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 78 / 19، باب 3، حديث 24194؛ الأملی، شيخ صدوق: 429.

تفسير و شرح صحيفه سجادية، ج 2، ص: 374

بمیرد بر دین من نمرده است و با خدا دیدار کند در حالی که بر او خشمگین است.

معنای فرمایش حضرت این است که: هر کس وفا در امانت و عهد ندارد؛ دین و ایمان ندارد، پس ردّ امانت واجب است. و این يك حکم شرعی الزامی است نه دستور اخلاقی و آدابی.

با همه این اوصاف، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از میان تمام بندگان حق با فضایل و درجات ذاتی و اخلاقی برگزیده شد و تمام ابزار رسالت پیام به وی سپرده گردید.

حضرت رضا علیه السلام در این زمینه فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ وَالْهَمَّهُ الْعِلْمَ إِلْهَامًا، فَلَمْ يَعْزِ بِعَدَّةِ بَجَوَابٍ وَلَا يُجَيِّزُ فِيهِ عَنِ الصَّوَابِ. «1»

هرگاه خداوند عزوجل بنده‌ای را برای اداره امور بندگان برگزیند برای این امور به او شرح صدر عطا کند. چشمه‌های حکمت را در دلش جاری سازد و به او علم الهام نماید که از آن پس از هیچ پاسخی در نماند و در یافتن راه درست سرگشته نشود.

رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

آری، محمد صلی الله علیه و آله امین وحی بود، یعنی قوانین و مقررات و حلال و حرام خدا را در طول بیست و سه سالی که به عنوان رسول در بین مردم بود بدون کم و زیاد و تغییر و تبدیل، به مردم رساند.

در سفر حجّة الوداع در روز عید قربان در مسجد خَیْف در مقدّمه يك سخنرانی

(1) - معانی الأخبار: 101، حدیث 2؛ الکافی: 1/ 202، حدیث 1.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 375

مهم فرمود:

«خداوندا! تو را به شهادت می طلبم که آنچه مردم را به بهشت نزدیک می کرد و از عذاب تو دور می نمود من برای مردم بیان کردم.» «1» قرآن مجید به او دستور داد به مردم بگو:

وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ «2»

و این قرآن [که گواهی خدا بر حَقانیت نبوت من است] به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را که این قرآن به او می رسد بیم دهم.

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ «3»

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

به اجماع مفسران و اجماع اهل حدیث در صدها کتاب معتبر، آیه شریفه در اعلام خلافت و ولایت حضرت مولی الموحّدین امیر المؤمنین نازل شده؛ و با این که در ابلاغ آن احتمال هر گونه خطری حتّی خطر جانی برای رسول عزیز اسلام می‌رفت ولی امین وحی، در محلّ غدیر خم در برابر هزاران نفر علی علیه السلام را بر اساس

(1) - الکافی: 74 / 2، حدیث 2؛ المحاسن: 278 / 1، باب 39، حدیث 399؛ وسائل الشیعة: 45 / 17، باب 12، حدیث 21939.

(2) - انعام (6): 19.

(3) - مائده (5): 67.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 376

دستور آیه به خلافت و جانشینی خود معرّفی فرمود و در ضمن معرّفی امام، آن جملات زیبا و ملکوتی را به مردم القا کرد:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ وَ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاوَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ. «1»

هر که من مولای اویم، پس عل مولای اوست. خداوندا دوست او را دوست و دشمن او را دشمن بدار، یاور او را یاری کن و هر که او را تنها گذارد و دست از یاری او بردارد تنهایش گذار و دست از یاریش بردار.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا «2»

[آری، این روش خداست درباره] آنان که همواره پیامهای خدا را به مردم می‌رسانند و از [عظمت و مقام] او می‌ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند و برای حسابرسی [کار با ارزش اینان] خدا کافی است.

ابلاغ دین

محمد صلی الله علیه و آله در تمام جهات تبلیغ یعنی تبلیغ زبانی، اخلاقی، عملی و تربیتی، مصداق اکمل و اتمّ این آیه شریفه بود:

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ «3»

و اگر روی گردانند [برتو دشوار و سخت نیاید] که آنچه بر عهده توست فقط ابلاغ [پیام خدا] ست.

(1) - بحار الأنوار: 103 / 23، باب 6، حدیث 11؛ الکافی: 1 / 295، حدیث 3؛ کشف الغمة: 1 / 255.

(2) - احزاب (33): 39.

(3) - آل عمران (3): 20.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 377

وجود مقدّس محمد صلی الله علیه و آله تبلیغش همراه منطق و استدلال و برهان بود و جای عذری برای احدی باقی نمی گذاشت. در عین حال، دنیاپرستان و مادّیگران و شهوترانان و عده‌ای از یهود و نصاری از سر کینه و خشم و عداوت و دشمنی از وی روی می گردانند، ولی آن جناب که امین وحی حق بود از تبلیغ دست بر نمی داشت و احکام الهیه و معارف ملکوتیه و مسائل ربانیه را بی کم و زیاد در اختیار گمراهان می گذاشت.

محمد صلی الله علیه و آله به خاطر اخلاصش و عبادتش و حکمت و علمش، صبر و تقوایش و صلاح و احسانش، صدق و سخایش، کرم و وفایش، عقل و درایتش، ایمان و اخلاقش، شخصیت و کرامتش، بصیرت و بینشش، و رأفت و رحمتش، نسب و اصالتش، قلب و روحش، جود و سخایش، خشوع و تواضعش، صفا و طهارتش، حلم و بردباریش و بندگی و نبوتش، نجیب و صفی حضرت حق بود و احدی از خلق خدا اعم از جنّ و انس و ملائکه به پایه او نبود.

دوست، سلطان و دل ولایت اوست

خرّم آن دل که در حمایت اوست

هر که را دل به عشق اوست گرو

از ازل تا ابد ولایت اوست

پس نماند ز سابقان در راه

هر که را پیش رو هدایت اوست

عرش بر آستانش سر بنهد

هر که را تکیه بر عنایت اوست

در دو عالم ز کس ندارد خوف

هر که در مأمّن رعایت اوست

سیف فرغانی ار سخن شنود

اندکی زین نخط کفایت اوست

(سیف فرغانی)

امام رحمت

محمد صلی الله علیه و آله در میان خلق، رحمت خدا و مبشر رحمت حضرت محبوب در بین مردم بود.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 378

قرآن مجید از طرفی پیامبر را، رحمت معرفی کرد و فرمود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «1»

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

از طرف دیگر او را بشارت دهنده به رحمت خطاب کرد:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا «2»

و تو را جز مژده‌رسان و بیم دهنده نفرستادیم.

او رحمت خدا بود، قرآن و بیان و دستورهایش جهت تأمین سعادت دنیا و آخرت، رحمت حق بود.

حیات طیبیه در دنیا- یعنی حیاتی که از دستبرد هوا و هوس و شیطان و طاغوت و بغی و تجاوز دور است - رحمت خداست که محصول پیروی از آن حضرت است و نیز بهشت و رضوانی که اکبر از بهشت است و جز با اطاعت از رسول به آن نمی‌توان رسید، رحمت الهی است؛ و این همه معلول رسالت محمد صلی الله علیه و آله است، پس رسول اسلام صلی الله علیه و آله عین رحمت حضرت ربّ العزّه در میان همه مردم است و در يك كلمه به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

محمد صلی الله علیه و آله امام رحمت است.

آری، قرآن مجید و توضیحات رسول خدا نسبت به این کتاب آسمانی که پر ارزش ترین گوهر خزانه خلقت است و محمد صلی الله علیه و آله مبلّغ آن بود رحمت خداست، رحمتی که به وسیله رحمت بودن رسول الله، به مردم رسید.

رسیدن به رحمت حق در دنیا یعنی حیات طیّبه و رحمت حق در آیات یعنی بهشت و رِضْوَانُ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ، جز از طریق اتّصال به قرآن که کتاب آسمانی

(1) - انبیاء (21): 107.

(2) - اسراء (17): 105.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 379

محمد صلی الله علیه و آله و اتّصال به رسالت نبی اکرم و متابعت از دستوره‌ای آن حضرت که رحمت خداست، میسر نیست.

محمد صلی الله علیه و آله چه از جهت وجودی، چه از حیث رسالت تجلّی گاه رحمت واسعه الهیه است.

نبوّت به او ختم شد، دین به سبب رسالت او به کمال رسید، نعمت معنوی حق در پرتو وجود او به اتمام رسید، به اسلام محمدی برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم رضایت داده شد و قرآن از برکت قلب الهی او برای هدایت مردم نازل گردید، این همه معانی و مفاهیم و مصادیق رحمت است که محمد صلی الله علیه و آله، رحمت است.

رحمت در قرآن مجید

اکنون به شرح ماجرای رحمت از طریق آیات قرآن مجید توجّه نمائید:

رحمت خاصّ حق که تجلّی رحیمیت حضرت اوست در دنیا به صورت قوانین و مقرّرات و در چهره عمل به صورت اخلاق حسنه و اعمال صالحه و نتیجه آن امنیّت باطن و ظاهر است و در آخرت به قیافه بهشت و به صورت رضوان منّ الله اکبر می باشد و منادی و زمینه ساز این همه برای عالم انسانیّت، محمد صلی الله علیه و آله است.

احدی از مردم جهان جز با عمل به قوانین حق و پیروی از محمد صلی الله علیه و آله، به رحمت رحیمیه حق در دنیا و آخرت نمی رسد.

آیاتی که رحمت رحیمیه را مطرح می کند آیاتی است که یا حاوی مقرّرات و دستورها و حلال و حرام حق و فضایل اخلاقی و عقاید حقّه است، یا بیانگر چهره مؤمن و مسلم و محسن که آراسته به واقعیّت ها و حقایق دینیّه و ملکوتیه اند.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «1»

(1) - آل عمران (3): 132.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه، ج 2، ص: 380

و از خدا و پیامبر فرمان ببرد تا مورد رحمت قرار گیرد.

در بهشتم که تو در هر دو جهان یار منی	بندگی فخر من است ار تو خریدار منی
من چرا غم خورم اکنون که تو غمخوار منی	دوش گفתי که غم بیهده تا چند خوری
نتوان گفتم که درد دل بیمار منی	تو شفای همه رنجی و طبیب همه کس
نا نگرده کسی آگه که تو دلدار منی	دل به مهر تو سپردم نه به دستت دادم

(عماد فقیه کرمانی)

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «1»

پایگاه اطلاع رسانی عرفان

و این [قرآن] کتابی پرفایده است که ما آن را نازل کردیم پس آن را پیروی کنید و [از مخالفت با آن] پرهیزید تا مشمول رحمت شوید.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «2»

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ «3»

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و این پیامبر را اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

(1) - انعام (6): 155.

(2) - اعراف (7): 204.

(3) - نور (24): 56.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 381

تُرْحَمُونَ «1»

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادران صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ «2»

همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خدايیم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «3»

یقیناً کسانی که ایمان آورده و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسُيِّدْ لَهُمْ فِي رَحْمَةِ مِنْهُ وَفَضْلِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً «4»

اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در رحمت و فضلی از سوی خود درآورد و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند.

فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ «5»

(1) - حجرات (49): 10.

(2) - بقره (2): 156 - 157.

(3) - بقره (2): 218.

(4) - نساء (4): 175.

(5) - انعام (6): 157.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 382

اینک برهانی آشکار و هدایت و رحمتی از سوی پروردگارتان برای شما آمد.

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «1»

و برای آنان کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که آن را از روی دانشی [گسترده و دقیق] بیان کردیم، در حالی که برای گروهی که ایمان آوردند، سراسر هدایت و رحمت است.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفاً وَطَمَعاً إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ «2»

و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید و خدا را از روی بیم و امید بخوانید، که یقیناً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ «3»

بگو: من فقط آنچه از سوی پروردگارم به من وحی می شود، پیروی می کنم.

این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماس و برای گروهی که ایمان می آورند، سراسر هدایت و رحمت است.

يُسِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ «4»

پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای

(1) - اعراف (7): 52.

(2) - اعراف (7): 56.

(3) - اعراف (7): 203.

(4) - توبه (9): 21.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 383

آنان در آنها نعمت های پایدار است، مژده می دهد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ * قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ «1»

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان. * بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می کنند، بهتر است.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» «2»

و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده‌ای برای تسلیم‌شدگان [به فرمان‌های خدا] است.

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «3»

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» «4»

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، یقیناً همه شما جز اندکی، از شیطان پیروی می‌کردید.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» «5»

(1) - یونس (10): 57-58.

(2) - نحل (16): 89.

(3) - بقره (2): 64.

(4) - نساء (4): 83.

(5) - جاثیه (45): 30.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 384

و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پس پروردگارشان آنان را در رحمت خود درآورد؛ این همان کامیابی آشکار است.

آری، این همه تجلّی رحمت و نتیجه ایمان و عمل صالح و بهشت و رضوان در روز قیامت، محصول نبوّت محمد صلی الله علیه و آله است که وجود مقدّسش رحمت و به قول حضرت سجّاد علیه السلام امام رحمت است.

قائد الخیر یا راهبر نیکی

رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله در تمام شئون حیات و زوایای زندگی، برای انسان و انسانیت، قائد خیر و راهنمایی به سوی نیکی‌ها بود.

آن شخصیت بی نظیر به وسیله قرآن مجید هر برنامه خیری را به انسان نمایاند، و به توسط اعمال و اخلاق و کلمات گهربارش خیر و نیکی را معنا کرد.

خواهنده خیر دنیا و آخرت جز در سایه پیروی از آن حضرت و فرهنگ ثمر بخشش، محال است به آنچه که طالب آن است برسد.

جهانیان پیش از بعثت و رسالت او، از معنا و مفهوم خیر بی خبر بودند و آنچه را خیر می‌دانستند در حقیقت شرّ بود، آن مشعل پر فروغ هدایت مسئله خیر و خوبی را به مردم تعلیم داد و از تمام انسان‌ها دعوت کرد که خود را در همه جوانب حیات به خیر بیارایند.

تعالیم حیات بخش نبی اسلام صلی الله علیه و آله نوری بود که در دل ظلمت درخشید و چراغی بود که در شب جهل بشر روشن شد.

بیداری مشرق زمین از برکت رسالت او بود و تمدن جهانی، ریشه در نبوت او

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 385

دارد.

لازم است مسئله خیر در این مقال از نظر قرآن و روایات را بررسی کرده تا بیش از پیش به مفهوم خیر که پیشاهنگ و راهنمایش رسول با عظمت حق بود، آشنا شویم.

خیر و نیکی در قرآن

قرآن مجید هر برنامه‌ای که به حقیقت به نفع انسان و خانواده و جامعه باشد و منتهی به ثواب آخرت گردد «خیر» می‌داند.

تقوا

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ «1»

و اگر آنان [از روی حقیقت] ایمان می‌آوردند و [از سحر و جادو] پرهیز می‌کردند، قطعاً پاداشی که از جانب خداست [برای آنان] بهتر بود، اگر می‌دانستند.

قرآن در این آیه شریفه ایمان و تقوا را منبع خیر می‌داند، خیری که عبارت از جزای ابدی خداوند برای اهل ایمان و تقواست.

وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ «2»

و به نفع خود توشه بگیرید که بهترین توشه، پرهیزکاری است و ای صاحبانِ خرد! از من پروا کنید.

وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ «3»

و لباس تقوا [که انسان را از آلودگی‌های ظاهر و باطن بازمی‌دارد] بهتر است.

(1) - بقره (2): 103.

(2) - بقره (2): 197.

(3) - اعراف (7): 26.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 386

وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ «1»

و یقیناً پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده‌اند و همواره پرهیزکاری می‌کردند، بهتر است.

نماز و زکات

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «2»

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت. مسلماً خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

که در این آیه کریمه، نماز و زکات را خیر دانسته است.

روزه

وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «3»

و روزه گرفتن [هر چند دشوار و سخت باشد] اگر [فضیلت و ثوابش را] بدانید برای شما بهتر است.

از این آیه استفاده می شود، روزه برای انسان چه در جهت باطن چه در جهت ظاهر خیر است.

(1) - یوسف (12): 57.

(2) - بقره (2): 110.

(3) - بقره (2): 184.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 387

توجه به یتیمان و یتیمستان

و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ» «1»

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است و اگر با آنان معاشرت کنید و امورتان را با امورشان بیامیزید [کاری خداپسندانه است] آنان برادر دینی شما هستند.

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ» «2»

گفتاری پسندیده [در برابر تهیدستان] و عفو [ی کریمانه نسبت به خشم و بد زبانی مستمندان] بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری باشد و خدا بی نیاز و بردبار است.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» «3»

اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، کاری نیکوست و اگر آنها را پنهان دارید و به تهیدستان دهید برای شما بهتر است؛ و خدا [به این سبب] بخشی از گناهانتان را محو می کند؛ و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

گذشته از مال و دستگیری از تهیدستان و رسیدگی به آبروداران و مستمندان، از نظر قرآن مجید خیر است.

امر به معروف و نهی از منکر

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

(1) - بقره (2): 220.

(2) - بقره (2): 263.

(3) - بقره (2): 271.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 388

الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و درستی] دعوت نمایند و به کار شایسته و پسندیده وادارند و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارند.

عمل خیر

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ» «2»

و هر کار خیری انجام دهند، هرگز درباره آن مورد ناسپاسی قرار نخواهند گرفت؛ و خدا به تقواییشان داناست.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «3»

پس هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند.* و هرکس هموزن ذره‌ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

صبر

وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ «4»

و شکیبایی کردن برای شما بهتر است؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

اطاعت از خدا و پیامبر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ

(1) - آل عمران (3): 104.

(2) - آل عمران (3): 115.

(3) - زلزال (99): 7 - 8.

(4) - نساء (4): 25.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 389

تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا «1»

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است.

توبه

فَإِنْ تُبْتَغُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ «2»

پس [ای مشرکان!] اگر [از پیمان شکنی و خیانت] توبه کنید [و مسلمان شوید] برای شما بهتر است.

جهاد

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «3»

با شتاب با تجهیزات سبک و سنگین [و سواره، پیاده، پیر و جوان به سوی میدان نبرد] بیرون روید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید که اگر دانا [ی به حقایق] باشید این برای شما بهتر است.

(1) - نساء (4): 59.

(2) - توبه (9): 3.

(3) - توبه (9): 41.

تفسیر و شرح صحیفه سجاده، ج 2، ص: 390

ترازوی صحیح

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ «1»

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادم]. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست؛ و از پیمانه و ترازو مکاهید، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا «2»

و هنگامی که [جنسی را] پیمانه می کنید، پیمانه را کامل بدهید و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید، این برای شما بهتر و فرجامش نیکوتر است.

باقیات الصالحات

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً «3»

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

(1) - هود (11): 84.

(2) - اسراء (17): 35.

(3) - كهف (18): 46.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 391

وَلَا تُدْنِ عَيْنِيكَ إِلَى مَا مَتَّعَنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى «1»

دیدگانت را به آنچه برخی از اصناف آنان را بهره مند کردم مدوز، [آنچه به آنان داده ایم] شکوفه [بی میوه و زیور و زینت] دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم و رزق پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

سلام کردن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ «2»

ای اهل ایمان! به خانه هایی غیر از خانه های خودتان وارد نشوید تا آن که اجازه بگیرید و بر اهل آنها سلام کنید، [رعایت] این [امور اخلاقی] برای شما بهتر است، باشد که متذکر شوید.

متاع آخرت

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ» «3»

آنچه به شما داده شده کالا و ابزار زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است؛ آیا نمی اندیشید؟

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى» «4»

(1) - طه (20): 131.

(2) - نور (24): 27.

(3) - قصص (28): 60.

(4) - نساء (4): 77.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 392

بگو: متاع دنیا اندک و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده اند بهتر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «1»

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات می دهد؟* به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» «2»

بگو: پاداش و ثوابی که نزد خداست از سرگرمی و تجارت بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است.

وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا» «3»

و وام نیکو به خدا بدهید؛ و آنچه را از عمل خیر برای خود پیش می‌فرستید، آن را نزد خدا به بهترین صورت و بزرگ‌ترین پاداش خواهید یافت.

حکمت

(1) - صف (61): 10 - 11.

(2) - جمعه (62): 11.

(3) - مَزَمَل (73): 20.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 393

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» «1»

حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد و آن که به او حکمت داده شود، بی‌تردید او را خیر فراوانی داده‌اند.

انفاق

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ» «2»

بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است.

از آیات گذشته روشن شد که مجموعه عبادات و خدماتی که انسان برای خدا به بندگان حق می‌نماید و همچنین اخلاق حسنه و اعمال صالحه و صدقات و انفاق و حکمت و علم و ثواب و اجر حضرت حق در قیامت همه و همه خیر است.

و به فرموده حضرت زین العابدین: وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله فائده خیر است، یعنی هم او بود که خیر را در مفهوم وسیعش به مردم تعلیم داد و کاملاً خودش به خیر آراسته بود.

کلید برکت

جهان قبل از بعثت رسول اسلام صلی الله علیه و آله، جهانی گرفتار ظلم و جهل و نسبت به واقعیتهای و حقایق عقلی و ملکوتی و الهی، دچار تهیدستی بود.

رسالت او و مشعل پرفروغی چون قرآن که برای بیداری جهانیان نازل شده بود، در تمام شئون حیات انسان ایجاد دگرگونی کرد.

عقلها از کار افتاده بود، او به کار انداخت. دانش بشر محدود به چهار

(1) - بقره (2): 269.

(2) - تغابن (64): 16.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 394

چوبهای معینی بود، او آن مرزهای محدود را شکست. انسان از مُلک و ملکوت بی خبر بود، او وی را با خبر کرد. تحصیل علم در تمام ملّتها محدود به طوایف معین بود، او فراگیری دانش را بر همگان فریضه اعلام کرد. بنای تمدّن خراب بود، وی بنای دیگری از تمدّن را که تمدّن امروز ریشه در آن دارد از نو بنیاد کرد و راه و رسم ترقّی و تربیت را حضرت او و امامان بعد از او، به جهانیان آموختند.

مسلمانان از برکات وجود او به مدارج تعالی و کمال رسیدند و از میان آنان دانشمندانی بزرگ در تمام رشتههای علمی برخاستند و کتابخانههای عظیم ایجاد نمودند، به نحوی که تمام ملّتها را مدیون زحمات خود نمودند.

اسلام از دیدگاه دانشمندان غربی

لپری که از دانشمندان به نام اروپاست می نویسد:

«اگر نام اسلام و مسلمین از تاریخ خارج شده بود عصر تجدید حیات عملی اروپا تا چندین قرن دیگر عقب می افتاد».

گوستاو لیون در «تاریخ تمدن اسلام» می‌نویسد:

«در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلامی در آندلس در نهایت درجه ارتقا و اعتلا بوده است، مراکز علمی اروپا عبارت بودند از قلاع ناهنجار و ضخیمی که در آن قلاع ارباب‌ها و امرای ما اروپائیان به حالت نیم وحشی به سر برده و افتخار می‌نمودند که دارای خط و سواد نیستند و در میان آنان عالم‌تر از همه رهبانان نادان بودند که تمام اوقات خود را صرف این کار می‌نمودند که از میان کتابخانه‌های کلیساها، کتب قدیمه یونان و روم را بیرون آورده و کلمات و عبارات آن را حاک کنند و روی آن کلمات پوستی، کلمات و اوراد مهمل خود را بنویسند.

حالت بربریت اروپائیان تا مدتی طولانی بیش از آن بود که خود بتوانند احساس کنند. البته در قرن یازدهم و بیشتر در قرن دوازدهم، احساسات مختصری در بین مردم اروپا پیدا شد ولی از همان وقت که چند نفر حساس و روشن خیال ضرورت

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 395

این معنی را احساس کردند که باید کفن جهالت را درید، فوراً به طرف مسلمین که از هر جهت برتر و استادتر بودند متوجه شده و مراجعه به آنها نمودند.»

گوستاو لیون سپس می‌گوید:

«در سال 1130 میلادی دارالترجمه‌ای در طُلُطُلَه یکی از مناطق اروپا تحت ریاست اسقف اعظم رابمند، تأسیس شد و تمام کتب مشهور علمای اسلام را از عربی به لاتین شروع به ترجمه نمودند و از این ترجمه‌ها موفقیت کاملی حاصل گردید، یعنی چشم‌های اروپائیان از این کتب باز شده و دنیای تازه‌ای را توانستند به نظر بیاورند.

این دارالترجمه نه تنها کتب محمد زکریای رازی، بلکه نوشته‌های ابن سینا، ابن رشد آندلسی را که از علمای اسلام بودند به لاتین ترجمه نمودند و از همه مهم‌تر مصنفات جالینوس، دیمقراطیس، افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس، بطلمیوس را که مسلمین از یونانی به عربی ترجمه کرده بودند از عربی به لاتینی برگرداندند.»

دکتر لکلرک در «تاریخ طب» خود پس از آن که نام زیاده از سیصد کتاب مشهور عربی را که به لاتینی ترجمه شده ذکر می‌کند، چنین می‌نویسد:

«در قرون وسطی اطلاعاتی که از علوم یونان برای ما حاصل شده به وسیله همین ترجمه‌های عرب بوده است و از برکت همین ترجمه‌ها توانستیم تصانیف قدیمه یونان را هم به دست بیاوریم نه از راهب‌هایی که نام یونان را هم بلد نبودند؛ بدین

جهت تمام دنیا باید رهین مسلمین باشند که فقط آنها خدمت به معارف دنیا کرده و این ذخایر بی بها را از دستبرد حوادث زمانه حفظ کردند.»

گوستاولبون راجع به درجه انحطاط فکری ملل اروپا می نویسد:

«گریتر در سال 999 میلادی تحصیلاتی نموده و به نام سیلوستر دوم مقام پاپی را حائز گردید، ولی وقتی که خواست علوم خود را در اروپا انتشار دهد تا درجه‌ای

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 396

این مطلب در نظر مردم اروپا خلاف طبیعت جلوه نمود که آن بیچاره را متهم نمودند که شیطان در جسم او حلول کرده و از طریق خداوند مسیح خارج شده است!

این دانشمند فرانسوی در ضمن بحث دیگری می گوید:

«تا قرن پانزدهم قوی را که مأخوذ از مصنفین اسلام نبود، دانشمندان اروپا آن را مستند نمی شمردند»، سپس اضافه می کند: «رژر باکن، لئوناردو پیز، ارنوویلانو، ریمندلول، سن توماس، آلبرت بزرگ، آلفونس دهم، تمام آنها یا از شاگردان علمای اسلام بودند و یا ناقل اقوال آنها».

مسیو رنان می گوید:

«آلبرت بزرگ (که تحقیقات علمی او منشأ تحولاتی در افکار مردم اروپا گردید) هر چه داشت از بوعلی سینا دانشمند بزرگ اسلامی فراگرفته بود. سن توماس تمام فلسفه‌اش مأخوذ از ابن رشد آندلسی عالم اسلامی است، تمام دانشکده‌ها و دانشگاه‌های اروپا تا پانصد سال الی ششصد سال روی کتب علمای اسلام دایر بود و مدار علوم ما در آن همه مدّت فقط علوم مسلمین بوده است و در بعضی از رشته‌های علوم مانند طب می توان گفت: تا زمان ما هم نظریات طبّی اسلام باقی مانده است. چه، آن که در فرانسه مصنفات بوعلی سینا تا آخر قرن گذشته هم باقی بوده و شروحی بر آن نوشته می شد. تسلّط علوم عرب در اروپا تا درجه‌ای بود که در آن علمی هم که آنها استاد نبودند باز به تصانیف آنها رجوع می شد.

از ابتدای قرن سیزدهم فلسفه ابن رشد آندلسی در مدارس اروپا جزء دستور بود و تدریس می شد. در سال 1473 میلادی وقتی که لویی یازدهم دستور برای آموزش وضع نمود حکم کرد که باید در فلسفه همان تصنیفات ابن رشد تدریس شود. در دانشگاه های ایتالیا به ویژه دانشگاه پادو هم نفوذ و تسلط علوم اسلامی کمتر از نقاط دیگر نبوده است.»

گوستاولبون باز می نویسد:

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 397

«اسلاف ما اروپائیان به وسیله معاشرت و مراودت با مسلمانان، اطوار بربریت خود را به تدریج ترك گفته و ملل اروپا در خصوص اخلاق و وظایف اخلاقی مانند شفقت و عاطفه به زن و فرزند و پابندی به عهد و قسم و امثال آن، تماماً از چیزهایی است که از پیروان اسلام آموختند.»

ملل اروپا در جنگ صلیبی ثابت نمودند که در فضایل انسانیت فرسنگها از مسلمین عقب بوده اند.

بارتلمی در کتاب «قرآن» خود می نویسد:

«از معاشرت با عرب و تقلید از مسلمین، اخلاق و عادات رذیله امرا و اشراف ما اروپائیان در قرن وسطی اصلاح شده و آن اخلاق ستوده و صفات حمیده که مخصوص ملل زنده است، اروپائیان از مسلمین آموختند.»

تمدن اسلامی نسبت به تمام دنیا تأثیر محیر العقولی بخشید و در نتیجه اقوام وحشی اروپا را داخل در طریق آدمیت نموده و نیز نفوذ دماغی و عقلانی مسلمین، دروازه علوم و فنون فلسفه را که ملل اروپا از آن به کلی بی خبر بودند به روی آنها باز کرده و تا ششصد سال استاد ما اروپائیان بوده اند!

همین جنگ های صلیبی، اروپا را از اخلاق و عادات رذیله و اطوار وحشیانه خارج ساخته و زمینه ای در آنها تهیه نمود که بعدها علوم و ادبیات مسلمین که در دانشکده های اروپا انتشار یافت، طوری آن را بسط دهند که بالأخره روزی در آتیه منشأ رنسانس گردند.»

گوستاو لبون در آخر کتابش به عنوان خلاصه گفتار چنین می نویسد:

«اولاً باید دانست که: در عالم کمتر اقوامی یافت می شوند که از حیث تمدن بر پیروان اسلام تفوق حاصل نموده باشند و دیگر آن که: ترقیات حیرت انگیزی که آنها به فاصله کمی در علوم حاصل نموده اند برای هیچ قومی چنین میسر نشد.

مسلمین از نظر مذهبی مذهب بزرگی را تشکیل داده‌اند که هنوز زنده‌ترین مذهب

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 398

دنیا شمرده می‌شود و اما از نظر خصائص عقلانی و اخلاقی همین قدر کافی است که اروپا را تربیت کرده و داخل در تمدن نموده‌اند.» **«1»** خانم دکتر زیگرید هونکه، کتاب بسیار مهمی در سه جلد به نام «فرهنگ اسلام در اروپا» دارد که آقای مرتضی رهبانی آن را ترجمه کرده است، در مقدمه هر سه جلدش می‌گوید:

«این کتاب می‌خواهد تشکری را که دیر زمانی است ما به مسلمانان مدیون هستیم بیان کند.»

خانم زیگرید در این سه جلد کتاب، همراه با تحقیقات بسیار عالمانه ثابت می‌کند که فرهنگ و تمدن و علوم در تمام جهان به خصوص در اروپا و مغرب زمین بدون شك مدیون اسلام است، اسلامی که مبلّغ و منادی آن محمد صلی الله علیه و آله بود.

باور کنید جز ذات مقدّس حضرت حق، احدی قدرت شماره کردن برکات و آثار وجودی رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله را ندارد.

به قول شاعر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکم سر انگشت و صفحه بشمارم

و چه زیبا حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود که: محمد صلی الله علیه و آله کلید برکت بود.

دو کون از وی پر از زیب و پر از زین

محمد تاجدار تخت کونین

ز نامش حرز طومار شب و روز

چراغ چشم چرخ انجم افروز

از او عالم سراسر آفتاب است

فروزان نیری کاندر نقاب است

ز شرع او که مهر انور آمد	جهان را مهر، بالای سر آمد
سجود از چار حدّ مرکز گل	برندش پنج نوبت در مقابل
میان آب و گل آدم نمان بود	که او پیغمبر آخر زمان بود

(1) - ایدئولوژی و فرهنگ اسلام از دیدگاه ژول لایبوم: 345.

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج 2، ص: 399

نه در دستش همین شق قمر بود	به هر انگشت ازینش صد هنر بود
به تخت هستی ار خاص است اگر عام	همه در حیطة فرمان او رام
کسی از چشم بد خود نیستش باک	که خواند این یکاّدش ایزد پاک

(وحشی بافقی)

اگر کسی فرصت کند تمام کتبی که در این پانزده قرن در هر رشته‌ای در شرق و غرب حول محور اسلام نوشته شده، مطالعه کند شاید بتواند به گوشه‌ای از برکات وجود محمد صلی الله علیه و آله آگاه شود

